# تحفة البحری در علم میراث

## (شرح و فارسی ترجمہ سراجی)

مصنف شمس العلماء سیّد قاضی میر احمد شاہ رضوانی پشاوری

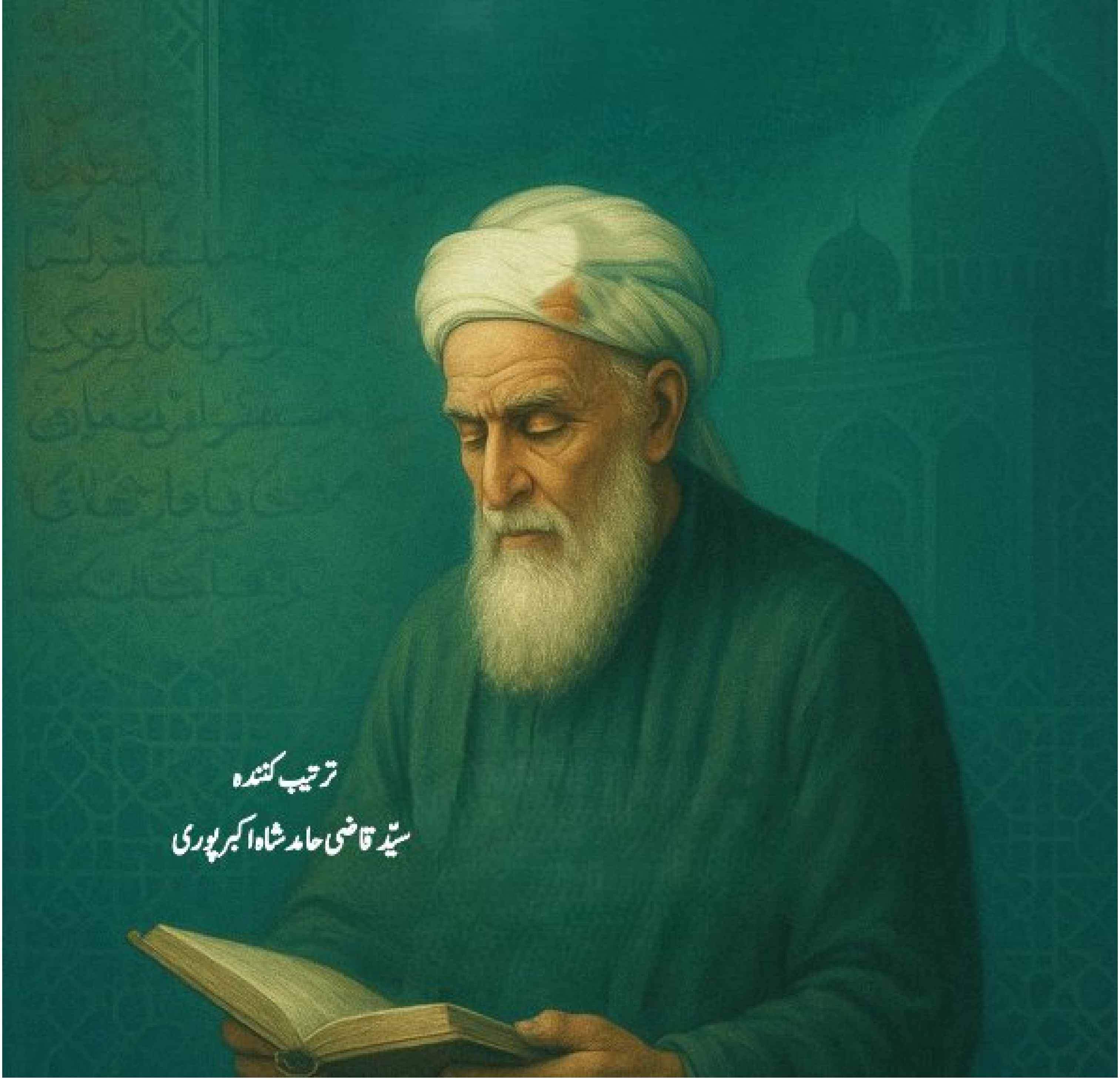

ترتیب کنندہ

سیّد قاضی حامد شاہ اکبرپوری

CamScanner

## تحفۃ البحری در علم میراث — ایک نایاب علمی ورثہ

حضرت شمش العلماء سیّد قاضی میر احمد شاہ رضوانیؒ کی بچپن میں فارسی زبان میں تحریر کردہ کتاب "تحفۃ البحری در علم میراث "علم الفرائض (اسلامی وراثت) کے موضوع پر ایک نایاب اور قابلِ فخر علمی کارنامہ ہے۔ اس کتاب سے نہ صرف آپؒ کی علمی گہرائی کا اندازہ ہوتا ہے، بلکہ یہ اس ماحول کا آئینہ بھی ہے جس میں آپ نے پرورش پائی۔ آپؒ کے والد محترم، سیّد قاضی میر صاحبزادہ جیؒ، حضرت شیخ عبد الغفور بابا جی سواتیؒ کے خلیفہ تھے۔ جب کبھی وہ اپنے پیر و مرشد کی خدمت میں حاضر ہوتے، تو اپنے صاحبزادے، میر احمد شاہ رضوانیؒ کو بھی ہمراہ لے جایا کرتے۔ ایک مرتبہ، جب آپؒ کی عمر صرف چھ برس تھی، آپ اپنے والد کے ساتھ حضرت بابا جیؒ کی دست بوسی کے لیے بیٹھے ہوئے تھے۔ اس وقت شیخ عبد الغفور بابا جیؒ نے شفقت بھرے لہجے میں پوچھا: "کیا تم نے بھی بیعت ہونا ہے؟" اس پر میر احمد شاہ رضوانیؒ نے نہایت ادب و انکساری کے ساتھ عرض کیا: "ابھی میں بچہ ہوں، اور طریقت کے آداب و احتیاط میری سمجھ سے باہر ہیں۔ لیکن میں آپؒ کے چند حروفِ تبرک ضرور پڑھوں گا۔" ان دنوں آپؒ عربی کی مشہور فقہی کتاب "السراجیہ "(علم میراث پر) کا مطالعہ کر رہے تھے۔ حضرت سیدو بابا جیؒ نے شفقت کے ساتھ اس کتاب کا کچھ حصہ آپ کو سکھایا، اور پھر باقاعدہ آپ کے استاد بن گئے۔ اس کے بعد آپؒ نے ان سے مزید دینی و باطنی علوم حاصل کیے۔

یہ واقعہ نہ صرف ایک عظیم علمی آغاز کی نشاندہی کرتا ہے، بلکہ اس سے حضرت رضوانیؒ کے مزاج، عاجزی، علمی شغف اور روحانی ادب کا بھی اندازہ ہوتا ہے، جو بعد ازاں آپ کی علمی زندگی کا بنیادی ستون بنے۔

**علمی خدمت کی ایک سعی ناتمام**

CamScanner

چونکہ "تحفۃ البحری در علم میراث "حضرت شمش العلماء سیّد قاضی میر احمد شاہ رضوانیؒ کی اپنے دستِ مبارک سے تحریر کردہ وہ نایاب علمی یادگار ہے، جو آج بھی علم و فضل کے طالبوں کے لیے ایک چراغِ راہ کی حیثیت رکھتی ہے، اور یہ نادر نسخہ آج سیّد الحاج حسین شاہ صاحبؒ کے صاحبزادے، فاضل و جلیل القدر عالم دین سیّد قاری مسلم شاہ حقانی صاحب کے پاس محفوظ ہے؛ تو میں نے ضروری سمجھا کہ اس علمی خزانے کو عصر حاضر کے طلبہ، محققین، اور علم کی پیاس بجھانے والوں کے لیے سکین کر کے آن لائن مہیا کیا جائے۔ تا کہ وہ لوگ جو اس ورثے سے ناواقف یا محروم رہ گئے، وہ اس سے فیض یاب ہوں، اور میراثِ نبوی ﷺ کے اس علمی پہلو کو اپنی فکر و عمل کا حصہ بنا سکیں۔

میری اس حقیر سی کوشش کو اگر بارگاہِ ایزدی میں قبولیت کا شرف حاصل ہو جائے، تو یہی میرے لیے سب سے بڑی کامیابی اور باعثِ فخر ہو گی۔ اے اللہ ! اپنے محبوب حضرت محمد مصطفیٰ ﷺ کے وسیلے سے اس خدمت کو شرفِ قبولیت عطا فرما، اور اسے میرے لیے باعثِ مغفرت، خاتمہ بالخیر، اور ایمان پر اختتام کا ذریعہ بنا۔ آمین، یارب العالمین۔

**والسلام**

سیّد قاضی حامد شاہ

18 ذوالقعدہ 1446ھ / بمطابق 16.05.2025

الله الرحمن اللطاف کبیر
بر صنیع کرم دستگیر

رب بلک ملک ذو الکرم
قد خلق البدر بنین من علم

سیدنا احمدنا مصطفی
منکشف از رد ظلمت خفی

صلی و سلام از [illegible] دی
بروی و بر صحبه و بر اجمعان

شمس فرح [illegible] بلند
ظلمت اللیال [illegible] رو فکنند

بهر عزاران [illegible] آمدی
باین که [illegible] آمد

الوداع ای ماه ذو العز و شرف
الوداع ای شهر اعزاز المدید
نظر الی [illegible]

الوداع ای شهر ذی نبض و دید

الوداع و الوداع ای شهر صوم

صد مبارک [illegible] عید

[illegible] الایام صوم

[illegible] عالم خداوند مجید

[illegible] عیش [illegible]

ای للصوام فرح [illegible]

شهر رمضان رفت و عید [illegible]

[illegible] رمضان

اللهم اصلح وافتح لمن الذي الف وجهد في هذا الكتاب المسمى بتحفة الخيري في علم الميراث وادخله في الجنة النعيم بحرمة نبيه الكريم

MIR AHMAD SHAH DEWAN

بسم الله الرحمن الرحیم

یا محمد علی

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

بعد از حمد حضرت ایل وستایش رب الجلیل که هادی دلیل وفیل خلیل است وپس از
نعت حضرت نبی آخر الزمان که محی اسلام وایقان وماحی کفر وخذلان است کمترین ادون
الطلباء والمستعلمین احقر الفقراء والمستضعفین قاصی حرمن های عاینشان غلاله
ربای سماء معنی روشان یعنی میر احمد شاه مگریای مجد تشرف مرکیشان دستخوار پسند وسیاسان
پایه بلند محققان مدقق ومدققان محقق موبدا دانش پرور وهوشمندا خرد گستر عرض نماید
که اگرچه این آری گوی را چندان لیاقت تحریر وسیاقت تقریر نیست که کلامی چند بقلم عجز
رقم آورده به حضور ارباب مجد وفراست ومد وطیل مشغول الخلق وشیخ مملو العقل خود را
که در چار بازار کیات مموزلن صاحب خرافت آمده بصیرفان دررتنج ونقاد اهل
گنج وانماید اما ازانجاکه اشرف بدیرای ستر گان تا بر کرت احمر دارد لاجرم مقبول
قدسیه اقتدر بنا بر علة مقتضای بعض خیر خواهان عقیدت کیشان ومخلصان خیر اندیش
بستا به خواهش اخلاص مند ارجمند جناب فلک قباب مجدہ خوانین المعظم مجدہ الخلیف
المفخم اخلاصمند علم الیقان صاحب اللهفاکی والمکاین غیاث الملة والدین میاسکندر الدین

بزنت ازبار

و در موضع بساط شریف که از نهایت شرافت نمونهٔ خلد برین است و از غایت
علو رتبت تکیه‌گاه علیان کرسی مقعد اساسش مسمّر فلک و مجالس کلکابش برابر کمک از
برای تماشای بهشت جمالش دل رضوان دو نیم گشته و از رشک لقای عطایف
نو شخصالش افراد حوران الیم تشنه به بسط این رساله پرداخته عبارت چند بقلاوزی
فکر خود که از دین الابرار منقول است و در استباغ این مقاله مسمّاة بالکلام بهم پیوسته
با وجود عوایق موحشه و علایق مولمه و تصادیع متکاثره و مراجیع متواتره و مشاغل لا
دستوا غل جسمانی که بیعد و زاید بحد است بتلفیق این کتاب پرداخته بفضل تنگی
تجا و منوام معنی از شهب سریع السیر قلم را در ساحت فدحت مساحت بتسوید این کتاب
حکم جولان داده انقطاع طرق دشوار و انقطاع سبل ناگوار موده لهذا از تشنگی
طبیعت و از ترشح تعجیل قصعت جوابات فیض مالامال کرد و حدایق معانی و شقایق
نکته و آنی منور و منظر گردانید توقع از اخلاق شریفهٔ مطالع کنندگان آن است که بنابر انظار
اعتساف پوشیده بالبصار الصاف در مواضع العیوب حتی الوسیع موسع گردیده منهمک
الاصلاح شوند و نه بنظر ستاری بر ملاحظ او گذشته مضمر و مستتر سازند و مورد
طعن نفرمود چشم و اجنیده نگرند که المامور معذور است و بالابصار بعمیق دید برآید و بحثه
صلای تغلیط زنند بیت منظوم مسند رساله میراث لا بدل + از ترشح طبع بحری که من بهدر ننگ
هر حرف او به چشم معمی بم العمیق + در چشم تنگ ظرف نسبه آ چون خدنگ + قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم تعلموا الفرایض و علموها الناس فانها نصف العلم
یعنی رسول علیه السلام فرموده است که بیاموزید علم فرایض را و عالم کنید برین مردم را که این
نصف علم است ــــ و بدان که فرایض جمع فریضه است و این حصه مقرره را گویند در عرف

چنانچه نصف و ربع وغیره — و نصف علم از این گفت که خاص کرده شده است فائض بدانکه
از حالتهای انسان که ممات است بخلاف دیگر علوم دینیه چنانکه فقه و اصول وغیره
که خاص کرده شده اند بحالت حیات اند — و یا از این جهت که ملک بر دو نوع است ملک ضروری
و اختیاری ضروری آن است که کسی از ترکهٔ مورث مالک شود و اختیاری آن است که بغیر از این باشد
مثل شرا و قبول هبه و وصیت و اجاره وغیره پس تخصیص این علم بملک ضروری کرده است — و یا
برای ترغیب گفته چنانکه پیغمبر ع در تحصیل این علم تاکید بلیغ فرموده اند زیرا که انسان
محتاج این است چنانکه در دل هم محتاج این علم است چنانکه ع فرموده اند من نقص حق الورثة بغیر
علمه نقص الله تعالی عن نصیبه فی الجنة یعنی اگر نقصان کرد از نصیب ورثه
بلا علم پس با تحقیق که نقصان کند ایزد تعالی در حصهٔ او از جنت ٭ قال علماؤنا
رحمهم الله تعالی تتعلق بترکة المیت حقوق اربعة
مرتبة الاول یبدأ بتکفینه وتجهیزه من غیر تبذیر ولا تقتیر
یعنی گفته اند علمای حنفیه رح که متعلق بمتروکهٔ میت حقوق اربعه مرتبه ابتدای یعنی مقدم بر بعضی
اول اینکه ابتدا کنند از متروکهٔ میت به تکفین و تجهیز او بلا زیادت و نقصان — بدانکه
زیادت در تکفین از این جهت روا نیست که ایزد تعالی فرموده ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
و نقصان از این باب جایز نیست که ع فرموده است حسنوا اکفان الموتی فانهم یتزاورون
فی ما بینهم ویتفاخرون باحسن الاکفان — و بدانکه زیادت و نقصان این یا باعتبار
عدد است و یا باعتبار من حیث قیمت اما به اعتبار عدد آن باشد که اکثر از سه جامه برای میت
مرد و پنج جامه برای میت زن باشد و کم از آن شد آن هم همچنان — و من حیث قیمت آن است که مثلا
مردی در حیات خود جامه می پوشید که قیمت او ده دینار بود پس اگر کفن سه کنند که قیمت آن

بر پا و ریا بودن

ز زان ده درهم یا زکم بود و این روایت و با آنکه هر سه از صاحب [illegible] مجتبا است اعلا و ادنی

و متوسط چنانچه این میت از جامه های با شند که در عیدها و جمعه می پوشید و دیگر آنکه در میان

مجالس خود و ثالث آنکه در خانه خود می پوشید پس کفن او معتبر در قیمت جامه دوم کرده شود

زیرا که اول اعلا است و ثالث ادنی و بعضی مشایخ گفته اند که کفن مرد آن کنند که در جمعه

و عیدها می پوشد و کفن زن آن کنند که چون برای زیارت والدین میرود و می پوشد

و حسن الصدر گفته است که معتبر کفن میت با آنکه در اکثر اوقات می پوشید و ابو جعفر فقیه نیز آن

مختار کرده است و گفته اند که اگر بر میت قرض بسیار باشد پس اختیار است برای قرضداران که

ورثه آن را منع کنند از کفن کردن او زیاده از آنچه ذکر کرده شده از عدد و قیمت

که کفن سنت نکنند بلکه کفن او کفایه کنند و آن برای مرد دو جامه است و اگر نگویا باشند

و برای عورت سه جامه و آن کفن کفایه که برای مرد است ازار است و لفافه و بعضی گفته اند

که قمیص و لفافه است پس تقلیل از آن روا نیست و کفن کفایه که برای زن است ازار

و خمار و لفافه است و اما رسم دستار [کمی کرده] پس آنکه جواز کرده اند متقدمون ما یا [illegible]

پسند کرده اند سوای آنکسی که صاحب هیبت باشد چنانکه صاحب علم و قطب میباشد زیرا که

روایت کرده است که ابن عمر رضی دستار می بستند بر این میت و دوم دستار [illegible]

ریکو دیدند و معقول رد کرده مشهور بالسنه زیرا که چون [illegible] وفات یافته بود از عمامه

را نه بسته بودند با وجود آنکه اشرف مخلوقات بودند پس بر [illegible] حکم بکرامت

او کرده شود [illegible] و سبب کفن کردن میت مرد سه جامه و زن را در پنج جامه

حدیث شریف روایت کرده حضرت علی رضی است چنانکه گفته اند کفن المرأة خمسة اثواب

و کفن الرجل ثلثة اثواب والا تعتدوا فان الله لا یحب المعتدین [illegible]

متأخرون هم

از فصول البدایع و غیره

چون آدم و حوا از بهشت بیرون کرده شدند و عریان و برهنه می گشتند نزد هر درختی که رفتند
و برای ستر عورت خود تقاضای اوراق میکردند هیچ یکی نداد چون که نزد درخت انجیر رفتند
پنج ورق برای آدم و حوا داد شش ورق برای آدم هم داد پس زن را جهت کفن پنج و مرد را سه جامه و کفن
پنج است [illegible] و همچنانست و گفته که اگر برای مردان جامه های قیمتی باشند که بر کمتر از کفن
اکتفا به کفن ممکن باشد پس قاضی جامه های او را فروخته قرض او را ادا کند و بر باقی جایز است
کفن او که کفایت کند برای او خرید کنند [illegible] و اگر برای میت مزد کفن نباشد پس کفن او
بر آن کسی است که نفقه این میت در حال حیات بر او واجب باشد چنانکه برادر و پدر [illegible] و جد
و یوسف گفته که کفن زن بر شوهر است مطلقا خواه غنی باشد و خواه فقیر بخلاف محمد که این میگوید که
زوجیت به موت منقطع شد پس کفن بر شوهر واجب نباید و صدر الشهید و قاضی خان گفته
اند که فتوی بر قول ابو یوسف است و اگر آن کس نیز نباشد که نفقه میت بر او واجب باشد یا
او فقیر بوده باشد پس کفن این میت بر بیت المال است بشرطیکه اگر آباد باشد [illegible] و بعد از آنکه
ابتدا به کفن از مال میت مطلقا نیست بلکه هر حقی که متعلق بعین ترکه باشد مقدم بر کفن است
چنانکه دین متعلق بر رهن و قتیکه میت را سوای این مرهون چیزی دیگر نباشد پس قرض میت
اول از این ادا کرده شود و همچنان دیت جنایت عبد که در جنایت مولای خود کرده باشد
و آن مولی را غیر از این غلام مال دیگر نباشد پس این عبد بیع کرده شود و اول از این دیت
را ادا کرده شود و آنچه باقی ماند کفن مولی از آن کنند و همچنان حالت در مبیعه که محبوس کی
به ثمن باشد و قتیکه مشتری از ادای آن عاجز بمیرد پس مبیعه را بیع کنند و آن ثمن که
در آن محبوس کی افتاده است اول از آن ادا کنند بعده از ما بقی تکفین میت کنند و همچنین
حالت در عبد ماذون که بذمه او قرضها لاحق شوند پس مولی او بمیرد و آن مولی را سوای این عبد
مال دیگر نباشد

عبد ماذون آن است که مولای خود او را اذن داده باشد که بیع و شرا بکند در اختیار [illegible]

مال دیگر نباشند میت شهید گردد اول از دوال قرض زنان ادا کنند و زر ما بقی اگر تکفین کنند
و همچنان حکم است در خانه اجاره گرفته شده که اجرت از دوال داده باشند بعد ما اجر
بگیرد و خانه مذکوره در اجرت و مهر ایشان بماند —— و از این جهت تقدیم این حقوق
بر تکفین کرده که متعلق شده بشرا ه مال سابق از متروکه گشتن مال پس قول مولف رحمه الله
ثم تقضی دیونه من جمیع ما بقی من ماله یعنی بعد ازان ابتدا کنند به ادا کردن قرض
مال از جمیع باقی مانده مال که بعد از تکفین و تجهیز مانده باشند و این حق دوم است از ان چهار حقوق
و در صورت تقدیم کفن بر قضای دیون آن است که کفن لباس است بعد الحیات پس قیاس کرده میشود
به لباس که در حالت حیات باشند و لباس حالت حیات مدیون فروخته نشود برای
قرض او با وجود آنکه به کسب کردن قادر باشند در حیات پس تقدیم کفن بر قرض بطریق احسن باشد
چرا که او ... به کسب قادر نیست —— و مقدم است ادا کردن قرض بر وصیت
... نظر آنکه ذکر وصیت بر ادای قرض مقدم است بدلیل آنکه از علی کرم الله وجهه
روایت کرده شده است که فرموده رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدء بالدین
قبل الوصیة یعنی دیده بودم حضرت رسول علیه السلام را که ابتدا کرده بود بادای قرض قبل
از وصیت —— پس نکته در تقدیم وصیت بر دین در نظم قرآن آن است چنانکه در قرآن
شریف آمده است من بعد وصیة یوصی بها او دین زیرا که وصیت مشابه بمیراث است
از آنکه ماخوذ است بلا عوض پس اخراج وصیت بر وارثان دشوار می آید زیرا که در عوض
چیزی نیافته و ... تفریط است بخلاف قرض زیرا که نفوس وارثان بادای قرض ...
دارند پس از این جهت مقدم کرده شد ذکر وصیت تا دای قرض که تیز کنند در ادا
وصیت —— و برای تنبیه که سستی در ادای وصیت نکنند که وصیت بعوض

یعنی کمالان بخرید گر نکرده بود کرایه خود ندارد ... تحصیل شده ... ادا ... خارج ... افزود

برابرست در وجوب ادا و مساوی کردن با او پس ترجیح یکی بی مرجح است و کلام در یکی
است نه به کلمه الشرطیه که آن او است ــــ و دلیل دیگر در تقدیم قرض بر وصیت آنست
که اگر وصیت بتبرعات کرده باشد و در تبرع با الکفارت و فی نیکا یعنی ترک الفرض و وصیت
برابر نباید پس تقدیم قرض بر وصیت ظاهر است زیرا که قضای دیون بر میت فرض است
بر آنکه در ادای قرض در حالت حیات بر او جبر کرده می شود و در وصیت که تبرعات
میت نیست که ادای قرض بر نفل مقدم باشد ــــ و دلیل دیگر در تقدیم قرض بر وصیت
آنست که اگر وصیت بفرض کرده باشد از فرایض حق الله تعالی ادا کرده شود و اگر غیر از زکوة باشد
چنانکه روزه رمضان و نماز و حجة الاسلام و کفارت و نذر پس قرض بنده در اینجا نیز مقدم است
زیرا که هر دو در فرضیت مساوی اند اما در ادای قرض بر مدیون جبر و حبس کرده میشود که
قاضی او را قید کرده قرض از او وصول کند و جبر کرده می شود بر تنفیذ در ادا نمودن حج
زیرا که فرض پس قرض قوی باشد ــ و اگر وصیت بزکوة کرده باشد که با قرض برابر است
در جبر کردن بقید پس قرض مذکور نیز قوی است از وصیت مذکوره زیرا که اگر قاضی زر مال
مدیون که برابر قرض باشد بیابد پس بی رضای مالک بگیرد و بصاحب قرض بدهد و از زکوة
اختیار و زر زکوة نیست اگرچه مال مقابل او بیابد ــــ و دلیل دیگر در تقدیم قرض
بر وصیت آنست که وقتیکه حق ایزد تعالی و حق بنده در چیزی جمع شود و آن چیز بهر دو وفا
نه کند پس قرض بنده بر قرض ایزد تعالی مقدم باشد زیرا که بنده محتاج است و حق تعالی غنی مطلق
که بخشیدن هم میتواند ــــ و در کتاب در مختار نوشته است که اگر میت بفرض ایزد تعالی
وصیت کرد پس ادا از ثلث مال وی واجب می آید و اگر نه کرد واجب نمی آید چنانکه از
مردم بلا وصیت میت اسقاط میکنند و در اینجا جایز نیست زیرا که نقصان در حق وارثان است

و تفصیل المقام

و تفصیل این مقام برین صورت که اگر قرض بندهٔ تنها بمیت لاحق شده باشد پس ما بقی از تکفین و تجهیز میت
یعنی قرض ایزد تعالی نبود و تنها بنده باشد
از کفایت بدان کرد پس بهتر است و اگر ما بقی بران وفا نکرد بلکه قرض زیاده از مال باقی بود
پس دیده شود اگر قرضداران یکی باشند ما بقی از تکفین و تجهیز میت بوی داده شود و آنچه باقی ماند
او میت از قرض ماند اگر رضای مالک قرض باشد عفو کند و گرنه بدار جزا گذارد و اگر قرض
داران بسیار باشند پس اگر هم قرضهای صحت بودند یعنی آن قرضها که ثابت به بیّنه و تمسک بودند و یا
باقرار میت در زمان صحت — و یا همه قرضهای مرض باشند یعنی آن قرضها که باقرار میت
در حالت مرض ثابت باشند پس باقیمانده از تکفین و تجهیز میت بحسب مقدار ایشان داده شود
و اگر هر دو قرض یعنی قرض صحت و قرض مرض در یک مقام جمع شوند پس قرض صحت مقدم باشد در ادا
کردن بر دین مرض زیرا که اقوی است ایا نمی بینی که از سبب منع کرده شده است در مرض
موت خود از احسان کردن زیاده از ثلث پس در توقف در اقرار این نوع ضعف است
بخلاف قرض صحت که این ثابت باقرار میت در صحت و به بیّنه و — اگر اقرار
در مرض موت خود بقرضی کرد که ثبوت او بطریق ظاهر معلوم بود چنانکه مالی در مرض موت
خود قرض گرفت و گواهان حاضر بودند و مقر مال خود بای کس داد — و یا چیزی خرید
که گواهان او موجود باشند و مبیع را در قبض خود آورد — و یا چیزی اجاره گرفت
بحضور گواهان و — و یا زنی بمهر مثل نکاح کرد و گواهان او موجود بودند پس این همه قرض
صحت برابر اند زیرا که وجوب این همه قرض بغیر اقرار حریف ثابت است پس از یکجا مساوی حکم می آیند
پس بگوییم — که اگر قرض بنده بمیت از حقوق الله تعالی باشد چنانکه قبل گذشت
از نماز و روزه و غیر آنها و وصیت بانها میت کرد پس ادای این قرضها از ثلث مال باقی
که بعد از دین بندها مانده باشد واجب می آید — و امام شافعی رح فرموده که از جمیع مال ادا کرده شوند

آنکه وقت روزه یافت بر او ادای روزه [illegible] — [illegible] روزه [illegible]

نیابد [illegible] فدیه [illegible] بدهد [illegible] روزه [illegible] و اگر [illegible]

از وی [illegible] فوت شده [illegible] و وصیت کرده باشد [illegible] هر روز [illegible]

که برای هر روز نیم صاع از گندم بدهند و [illegible] روایت [illegible] امام [illegible]

[illegible] فرض [illegible] و قضای [illegible] نیم صاع [illegible]

و قضای [illegible] از ثلث [illegible] و [illegible] نصف [illegible] روز [illegible]

امام حنیفه [illegible] روزه [illegible] و اگر [illegible] وصیت [illegible]

فوت شده باشد [illegible] حاجت [illegible] بر قضای [illegible] از ثلث [illegible]

تا که [illegible] وصیت [illegible] طعام کرد پس [illegible] واجب است که طعام [illegible] روز [illegible]

هر روزی که در رمضان نیم صاع از گندم زیرا که روایت [illegible] روز [illegible]

در حدیث [illegible] پس فرموده ان مات قبل [illegible] الصوم فلیطعم [illegible]

پیش [illegible] برو که طاقت صوم [illegible] میدهد چنانچه در [illegible] پس [illegible]

نیابد و اگر طاقت [illegible] در روزه [illegible] کند [illegible] دلیل بر این قول حدیث شریف

مرویه ابن عمر موقوفاً و مرفوعاً است که لا یصوم احد عن احد ولا یصلی احد عن احد یعنی

روزه نگیرند هیچ کسی از دیگری و نماز نگزارند هیچ کس از دیگری پس حکم بر طعام واجب آمد زیرا که

فدیه قائم‌مقام صوم است در حق شیخ فانی در وقت و در قضای روزه نوشته که شیخ فانی آن

[illegible] سال‌خورده باشد [illegible] عدم تقدیر است بلکه [illegible] پس فدیه در حق

یعنی موقوف [illegible]

فانی قائم‌مقام روزه گرفته است تا که با دادن او ثواب روزه حاصل شود چنانکه خاک قائم‌مقام

آبست زیرا که باستعمال آن طهارت مثل طهارت آب حاصل میشود پس چنانکه فدیه در حق شیخ

قائم‌مقام

فانی قائم میشود هم چنانچه در حق این شخص قائم میشود برای آخرت مرد در ضعف اعمال

احتیاج برد از روزه و نماز روزه — و اگر قرض و زکوة باشد و وصیت بادا کرده پس

این قرض از ثلث — و واجب بود — و اگر بذمه میت قرض و حج باشد و وصیت

بادا کرد ادای آن را کرده شود از ثلث — و اگر وارث میت بلا وصیت روزه و

حج کرد پس امید قبولیت آن از خداوند کریم دارد قوله تنفذ وصایاه من

ثلث ما بقی بعد الدین یعنی پس از این وصیت های مرد از ثلث باقی مانده پس از قرض

جاری کرده شوند نه از ثلث اصل مال و درین حکم سوم از الفاظ چهار حقوق — ای

وصیت میت بالغ کم مرجوع مقدر از وصیت خود ظاهر ارو دلالت بنده ها آنکه موصی له موجود

حی باشد در وقت وصیت و قادر وصیت کننده هم باشد و آنکه مال که بآن وصیت کرده

باشد در وقت حیات وصیت کننده قابل ملک باشد بعد از عقده ها — و وجه اجرای

وصیت از ثلث الا آنکه ثابت به حدیث نبی ﷺ لقد تصدق علیکم بثلث اموالکم

فی آخر اعمارکم زیادة لکم فی اعمالکم یعنی صدقه بشما داده از برای شما در ثلث

در آخر عمر شما برای زیادت در اعمال شما — و بدانکه وصیت برای اجنبی

بیگانه بزیاده از ثلث و با قربا مطلق اگرچه به ثلث باشد دیا بزیاده بلا اجازت

وارثان روا نیست زیرا که رسول ﷺ جعل الحیف فی الوصیة من الکبائر یعنی گردانید

حیف در وصیت از گناه کبیره — و حیف وصیت بزیاده از ثلث و وصیت برای

وارث قوله لی ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف منسوخ است

یعنی اگر کسی گفت که ایزد تعالی در کلام خود فرموده که بهتر وصیت برای ... و اقربای ...

بآیت مواریث و حیله وارثان بعد موت مورث اگر ... زیرا که

برای حق ایشان و ایشان ساقط میکنند آنرا — و وجه تقدیم وصیت بر ...

اینست که وصیت را اعتبار نیست و میراث را معتبر است و تقدیم اعتبار وی را معتبر
اولی است ـــ و مقتضای عبارت کتاب در تقدیم وصیت بر میراث در مقدار
باشد بلکه قرینه است عام را از انکه وصیت مطلق باشد چنانچه به ثلث و یا به ربع و یا به خمس
و یا وصیت معینه باشد زیرا که است بیان چنانچه زر و خانه و غیره و این صحیح است ـــ
جوز بر زاده کند است که هر که وصیت معین باشد پس وصیت مقدم بر میراث و اگر مطلقا باشد
چنانچه وصیت کرده به ثلث و یا به ربع پس در معنی این هم میراث برای مشارکت زنان
در مذکر پس موصی له شریک ورثه زنان باشد و مقدم بر ایشان نباشد ـــ و دلالت
برگنده شدن حق این در مذکر شد حق وارث بر منظور که و قیمت مال زیاد و کم شود
کردن میت بر هر دو حق زیاده شده باشد این یکی وارثان و یکی موصی له و چون کم کرده شود
پس از وصیت کردن میت چنانچه سرقه کرده شد و یا مال در تجارت نقصان شد و یا
کرده بدل پس در هر دو حق نقصان می‌آید ـــ اگر مال این میت در حال وصیت کردن
هزار باشد لابد هم هزار شد برای موصی له ثلث هم هزار باشد ثلث بگذارد و همچنان اگر
اگر دو هزار باشد در وقت وصیت و لابد بکم زر کرد برای موصی له ثلث هزار باشد
ثلث هم هزار **ثم یقسم الباقی بین ورثته بالکتاب و السنة و الاجماع**
**الامة** این حق تمام است از حقوق از قسمت کرده شود باقیمانده از میت
که بعد از تکفین و قرض و وصیت مانده باشد در میان وارثان میت که وراثت ایشان ثابت کتاب الله
باشد و یا وراثت ایشان بطریق سنت ثابت شده این ذکر کرده شده باشد در احادیث چنانکه قول علیه السلام
اطعموا الجدات السدس یعنی جده‌ها را سدس مال میت بدهید و یا آنکه وراثت ایشان باجماع امت
چنانچه جده و ابن الابن و بنت الابن و این قول مصنف یعنی باجماع الامة شامل است باجتهاد مجتهد

[illegible]

میراث بینهم ابتدا عند عدم ... کرده است و قول بعضی ناپسند است و قول بعضی ... و مراد بآیه قوله تعالی الآیة که در کتاب الله مذکور است

**فیبدأ باصحاب الفرائض وهم الذین لهم سهام مقدرة فی کتاب الله تعالی**

یعنی پس ابتدا کنند در تقسیم ترکه باقیمانده میان وارثان باصحاب فرایض و اصحاب فرایض آنکسان اند که حصه های ایشان در کتاب الله مقرر کرده شده و یا بسنت رسول علیه السلام و یا به اجماع چنانکه ذکر کرده است سرخسی ره و اکتفا به تنها کتاب نکرد و تقدیم

ذوی الفرائض بر عصبه بقول رسول است الحقوا الفرائض باهلها فما ابقت الفرائض فلاولی رجل ذکر یعنی بپیوندید آن حصه ها که ثابت شده در آیات قرآنی و غیره باهل آن پس هر چه باقی بماند از ایشان برای اولی رجل است که مذکر باشد و قید منفظ رجل از زنان کرد که در این صورت منتفی کرد که عصبه در وراثت وارث باشد و توصیف رجل بذکر برای تاکید کرد یعنی مراد برجل مطلق مذکر است برای آنکه صبی نیز شامل ایشان شود که او در زمان بلوغ نکرده باشد و تقدیم دلیل دیگر بتقدیم ذوی الفرائض بر عصبه آنست که ذوی الفرائض با سهام خود بلا تعرض غیر میاب است پس ایشان را نیز که حصه خود بگیرند بعد هر که چیزی از ایشان باقی بماند دیگران بگیرند و الا فلا و دیگر آنکه اگر عصبه را بر ذوی الفرائض مقدم کردی پس حرمان برای اصحاب فرائض در حسب اکثر جای در این قطعی است بالاطلاق بحکم تقدیم العصبه

**ثم بالعصبات من جهة النسب** یعنی بعد از ذوی الفرائض ابتدا کنند بعصبه که از جهت نسب باشند زیرا که عصوبت نسبی قوی تر است از عصوبت سببی در تعصب که اثبات کرده شود که با اصحاب فرائض نسبیه رد کرده میشود بخلاف اصحاب فرائض سببیه یعنی زوج و زوجه که بر ایشان رد کرده نمیشود و حال آنکه از آنکه هر یکی از ایشان ...

زیرا که قرابت در اصل ... زوج و زوجه ... بسبب عقد نکاح است ... از قرابت نسبیه ... قرابت ایشان ... و قرابت ... اقوی و کذا ...

زیرا که عصبه الکل است که احراز جمیع مال در حالت انفراد از ذوی الفروض در زمان میکند پس چون عصبه مقدم کرده شد تقدیم ذوی الفروض ... و این باطل است بالاجماع

... [illegible] ... والعصبة [illegible]

بالملحق من التركة بالفرض اصحاب الفرائض [illegible] لانه

[illegible] المال [illegible]

[illegible]

[illegible] ... جمیع [illegible]

[illegible] ... فرائض [illegible]

[illegible] ... پس اگر کسی [illegible]

[illegible] ... الفرائض [illegible]

عصبه جامع برای میراث ... [illegible] ... عصبه ... [illegible]

[illegible] ... فی الحقیقة ... صاحب فرائض ثم بالعصبة

من جهة السبب وهو مولى العتاقة ... [illegible]

[illegible] ... اصحاب فرائض ... العتاقه ... معتق [illegible]

مونث یعنی ... [illegible] ... پس ولای ایشان برای معتق [illegible]

باشد ... [illegible] ... گویند

ولاء نعمت ... گویند که قول ... در حق زید بن حارثه وارد شده ... واذ تقول

للذی انعم الله علیه وانعمت علیه یعنی ای رسول ... بگو برای آن کسی که نعمت ... [illegible]

و نعمت نهاده ... خدای تعالی بر تو با عتاق ... و ولاء جهت ... میراث ... [illegible]

آن را مولی السبب ... [illegible] ... که در ملک او ... یا بسبب عقد موالاة ... [illegible]

اعتاق مطلقا سبب ولاء است عام از آنکه اعتاق لوجه الله باشد یا برای ... [illegible]

[illegible] ولاء برای کی

بدین کس که تمام میراث اختیار وی باشد یا بعض میراث فتعصبة علی الترتیب

یعنی پس از ان ابتدا کنند به مولی الموالاة عصبه مولی العتاقة فرزند او فقیلة مولی العتاقة فرعو

بسبب عصوبت او — والاولی در تعجیل عصبه مذکر را دیگر نهی فرموده اند برای مونثات عصبه

قول علیه السلام لیس للنساء من الولاء الا ما اعتقن او اعتق من اعتقن الی بیت بجز برای

مونثات از عصبات ولای عتق برای آنکه عتق کرده باشد و برای آن زنی که عتق کرده باشد

آن کسی که این زن آزاد کرده باشد آزاد ثم الرد علی ذوی الفرائض النسبیة

بقدر حقوقهم یعنی بعده ابتدا کرده شود در وقت عدم موجود بودن عصبات سببیه رد

کردن بذوی الفروض نسبیه بقدر حقوق ایشان و قید بذوی الفروض نسبیه از این جهه کرده که قرابت

ایشان بعد الممات و پس از گرفتن حصه های خود نیز میماند بخلاف ذوی الفروض سببیه که از

دو جه اند زوجین که رد نیست بر ایشان برای آنکه قرابت ایشان بعد از گرفتن حصه های خود نمیماند

و در کتاب اشباه و نظایر و فرایض نوشته و در زیلعی نیز در آخر کتاب ولاء نوشته که دختر معتق را

که آزاد کننده از زنان معتق پدر آزاد کرده شده و در زمان ما باید — و همچنان حکم است در زنان رضاعی شده

پس از گرفتن فرض یکی از زوج و زوجه که بر ایشان رد کرده شود بنا بر آنکه در زمان ما بیت

المال نیست و در کتاب شیخ الاسلام نوشته است که بر ایشان رد است بقول اصح و در کتاب

مجادیر نوشته که بزوج و زوجه در این زمان رد کرده شود و در کتاب در مختار آورده است که دختر

معتق و پسر و دختر رضیع وارث میشوند در این زمان از جهت انتظام بیت المال — و رضیع آن

باشد که در وقت شیر خوردن از پستان این زن مرده شیر خورده باشد و این نیز حکم نمی کند

ثم ذوی الارحام یعنی بعده ابتدا کرده شود پس از عدم کردن بجماعت ناموجود که دیگری

الفروض نسبیه بذوی الارحام — و ذوی الارحام آن کسانند که برای ایشان قرابت باشند و از

وعصبه نباشند — و ازین جهت ذوی الارحام را بعد از همه آخر کرده شده اند که اصحاب فرایض

نسبت قریب‌تراند بسوی میت از ذوی الارحام و در جهت ذوالفرایض نسبت از ذوی الارحام

بطرف میت نیز اعلی است مولی الموالات یعنی بعده ابتدا کرده شود در وقت عدم موجودگی

این همه مذکورین در جمیع میراث بمولی الموالات و وقتیکه از زوج و زوجه یکی هم یافته نشود

و اگر یکی از ایشان یافته شد پس ابتدا از ایشان کرده شود در مالیکه باقی مانده باشد پس از

گرفتن فرض ایشان که همچنین در کتاب فرایض علیحده ذکر کرده است — و صورت مولی الموالات بدینطور است

که مردی مجهول النسب بمردی دیگر که معلوم النسب باشد گفت که تو مولای من ای و وقتیکه

بمیرم از من وارث میشوی و دیت از من بدهی در آنوقتیکه جنایت کردم و آن دیگر گفت که

قبول کردم پس این عقد نزد علمای حنفیه صحیح میشود و همچنان حکم آن است که عقد کرده شود باعقد موالات

که نزد امام حنیفه صحیح میشود پس آن قبول کننده این عقد از این شخص مجهول النسب یعنی مقر

وارث میشود و اگر آن شخص مجهول النسب جنایت کرد پس دیت بجای او نیز بدهد و اگر

دوم نیز مجهول النسب بوده باشد و برای اول بهمین طور گفت که پیشتر ذکر کرده شد و آن اول قبول

کرد پس هر یک از ایشان از جانب خود وارث میشود و دیت هم از او دهد و برای مجهول النسب است

که رجوع بکند از عقد موالات مادامیکه دیت نداده باشد از این شخص مجهول النسب مولای او

و ابراهیم النخعی گفته است وقتیکه شخصی در دست شخص دیگر اسلام آورد بعد از آن او را مولای کرد

اصح صحیح میشود — و شمس الائمه السرخسی گفته که اسلام در دست کسی آوردن در صحت

عقد الموالات شرط نیست — و ازین جهت نخعی منقول از ابراهیم عادت ذکر کرده است

شعبی رحمه الله گفته که نیست ولاء مگر ولای عتاقت پس از این معلوم شد که ولاء الموالات

هیچ نیست و بر منقول شیخ شافعی ره عمل کرده است و همین مذهب زید بن ثابت است و

یعنی عادت است که کسی بدست کسی اسلام آرد و بعد از آن در میان ایشان عقد موالات میکنند ۱۲

سابق مذکور است

سابق مذکور است آن مذهب عمر و علی و ابن مسعود است — و بدانکه موالاة بمعنی مفاعله
ضد معاداة است و در اصطلاح آن است که سابق مذکور شد — و ضد الشریف که نسبت که
شرعا است که از طرفین مجهول النسب باشند — و این کمال در کمال کتاب مطاول که
که این شرع نیست **ثم مقر له بالنسب علی الغیر بحیث**
**لم یثبت نسبه باقراره من ذلک الغیر اذا مات المقر**
**علی اقراره** یعنی بعد از مولی الموالات به مجهول النسب ابتدا کرده میشود که اقرار کرده باشد
مقر بنسب و بر وجهیکه این اقرار به نسب او بر غیر مقر بوده باشد و این اقرار بر نسب بر غیر بوجهی
که باین اقرار نسب مقر له از آن غیر ثابت نشود و این اقرار کننده برین اقرار مرده باشد چنانکه از جهتی
برای اجنبی دیگر گفت که این برادر من است و یا عم من لیکن این اقرار بر پدر خود و بر جد خود که از نسب
یعنی این اقرار این است که پسر پدر من است و پسر جد من و برین اقرار ثابت نشود نسب او بر
پدر و جد بلا بینه و دلیل و دعوی این ان و احتراز کرد بقول علی الغیر از آنکه چون
بر نفس خود پس گفته باشد که این ولد من است یا پدر من پس مجهول النسب را اقرار صحیح میشود
و شریک وراثت همراه وارثان میشود — و مقر له بالنسب مقدم بر المولاة موخر کرد
زیرا که موالات عقد رجل است برای حرمت نفس خود و درین طعن کردن نیست به خلاف اقرار
بر نسب که برای غیر باشد زیرا آنکه پدر و جد کاذب کنند ایراد در اقرار این نوع طعن است
و معتبر کردیم در میراث قیودهای چند اول آنکه اقرار او بالنسب از مقر منضم باشد
برای اقرار او بالنسب بر دیگر چنانچه دقیقه اقرار کرد مجهول النسب بر مقر که
این برادر او پس این اقرار متضمن میشود بر پدر مقر که یعنی که این پدر من است و قید
دوم آن است که این اقرار بر جهته باشد که ثابت نشود بمجرد اقرار مقر نسب مقر له از آن غیر

چنانکه پدر مقر تصدیق در این نسب نکرده باشد بر سطریقی که بسر کن است — و قید سوم آن است
که منکر باقرار خود مرده باشد یعنی پس از اقرار تا حین ممات از اقرار خود رجوع نکرده باشد
و فواید این قیود ظاهر است اما هر چه فایده قید اول است پس برای آن که اقرار برای حمل
النسب به نسب او از این شخص و فنیکه متضمن کتابت حمل نسب الی الطریق ولادت و مشارکت
باشد الشرطهای مذا صحه او واجب میشود ثبوت نسب او از این کس و اندراج او در
نسبیه چنانکه اقرار کرده باشد آن میخ بدین سخن که بسر من است و فایده قید دوم آن است که اگر
تصدیق کرد پدر مقر در این نسب پس باقرار این پسر وجه نسب او از پدر مقر له بر مقر ثابت میشود که
مقر له پسر او است و مقر له برای مقر برادر گردد و همین حال است در انو فنیکه این اقرار کرد که
که این کس عم من است و تصدیق کرد در قبول جد مقر پس این مقر له برای مقر عم میشود
و در حل در عقبات میشود و فایده قید سوم آن است که اگر مقر از این اقرار رجوع کرد
معتبر نمیشود این طور اقرار و قطعی که سابق برای مقر له کرده است پس [illegible] بعد معتبر است
وراثت او هرگز ثابت نمیشود — و هرگاه که این صفات در مقر جمع شود آنگه
نزد ما باشد در مرتبه مذکوره ای بعد از مولی الموالات وارث میشود و این وراثت مقر له
ثابت میشود زیرا که مقر در صورت مذکوره اقرار کننده است به نسب و استحقاق
مال به وراثت یعنی که مقر له مستحق ملک مقر به میراث میشود لکن اقرار او به نسب
منسوب است زیرا که نسب او بر غیر حمل میکند و اقرار بر غیر دعوی است پس شنیده نمیشود
و اقرار او بمال صحیح بماند یعنی که مال او برای غیر او داده نشود بعد از وقتیکه برای آن
مقر وارث معروف نباشد نیز الْمُوصَى لَهُ بِجَمِيعِ الْمَالِ یعنی بعد از آنکه انکار کرده شود
در وقت عدم موجود کی آن کسانیکه ذکر کرده شده اند در جمیع مال [illegible] که میت او را
بیکی مراده شود

پس کا مذکر ده میشود او این او را وصیت نموده باشد نه تنها از زیاده بر ثلث
برای او حق وارثان است پس وقتیکه هیچ کس از مذکوران نباشد همه مال میت مال باشد
برای او نزد ما باشد به خلاف شافعی که رد و درین جا برای او زیاده از ثلث میت کرده — و در این
موصی له که زیاده از ثلث میت از متولی موصی کرده شده بنا بر آنکه مقر له را نوعی قرابت است
به خلاف موصی له و بعد از آنکه میراث نزد شافعی برای ذوی الارحام و مولی الموالات و مقر له
که بعد باشد بلکه نهاده میشود نزد او این مال در وقت عدم موجودگی اصحاب فرائض یعنی در بیت المال
ثم بیت المال یعنی و نیز این مذکورین نباشند از ترکه میت حفظ کرده
میت برده در بیت المال بنا بر آنکه این ترکه مال ضایع است پس برای همه مسلمانان باشد در کار
بطریق میراث نیست بنا بر قول که مسلمانان همه برادران اند لقوله تعالی انما المؤمنون اخوة این
در حال زندگی و وقتیکه وارث نمیباشد مال او در بیت المال نهاده میشود و برای او
مسلمان از کفار میراث نیست و لهذا وارث شافعی است که این مال در میان مذکر و مونث
از مسلمانان مساوی است در عطا کردن و در میراث میان مذکر و مونث مساوات نیست و شافعی
میگوید که ترکه به بیت المال داده باشد مقدم است بر ذوی الارحام و رد — و در ترکه
رد کرده میشود اولا بر ذوی الفروض نسبیه بقدر حقوق ایشان و بعده این مال بذوی
الارحام و میراث نیست نزد ایشان اصلا برای مولی الموالات و مقر له بالنسب علی الغیر
و نه برای موصی له که همه مال باشد — و در کتاب شیخ الاسلام نوشته است که این
که در بیت المال صرف کرده میشود بنفقه مریضان و دوای ایشان و وقتیکه این فقرا
باشند و صرف کرده میشود بنفقه لقیط و دیت جنایت کسی که عاقله نداشته باشد
از کسب عاجز باشند و برای کسی را که حاجت نفقه این کس بر وی فرض باشد — و در کتاب کافی

یعنی ... در بیت المال ... مومنان بطریق میراث ... بنا بر آنکه ... انما المؤمنون اخوة ... برادران اند ... بطریق میراث [illegible]

ذکر کرده است که روا نمیشود صرف کردن این مال بمصارف مسجد و رباط و مثل آن بلکه بفقراء

و فقها و غیره الثان از زنان کسانیکه در و صلاح و دار الاسلام باشند و در کتب ملتقط

صرف کردن این مال بکفن موتای هرکدام فقیر از ورثه کرده است و در مختار گفته است روا

میباشد کردن ساختن خانه ها و پل ها — و در کتاب قنیه نقل کرده است از بعضی مشایخ که اگر

کسی را حصه در بیت المال باشد و بر دست یافت پس او را بگیرد — و بر آنکه امام داده

و منع کردن اختیار است ״

---

## فصل

## اَلْمَانِعُ مِنَ الْاِرْثِ اَرْبَعَةٌ اَلرِّقُّ وَافِرًا كَانَ اَوْ نَاقِصًا

بدانکه مانع میراث چهار اند که اگر یکی از اینها موجود باشد از وراثت محروم میکند

بیت مانع ارث اند در میراث چار × رق و قتل و اختلاف دین و دار — مانع

اول رقیت که کامل باشد چنانچه قِنّ و یا ناقص باشد چنانچه مکاتب و مدبر و ام الولد

و مکاتب آن غلام است که از مولای خود گفته باشد که اگر این قدر درهم ادا کردی

پس تو آزاد باشی پس معلوم این عقد شد که اگر ادا کردم از آزاد هستم پس این غلام مکاتب

آزاد نمیشود پیدا که بیع و شرا و تحصیل مال کند لیکن رقیت محکوم است یعنی گردن این غلام

در ملک مولا است تا وقتیکه آن مال ادا نکرده است — و این مکاتب فروخته نمیشود

در حیات و فروخته میشود در حالت دیگر الحاصل در حالت عجز از ادای مال کتابت

و مدبر آن غلام است که مولای خود را گفته باشد که وقتیکه من بمیرم پس تو آزاد باشی

و ام الولد کنیزکی باشد که او را مولای خود وطی کرده باشد و وضع حمل کرده باشد

از مولا پس آن ولد که از وی پیدا شده باشد حر است طبعا برای پدر و این موطوءه آزاد

میشود

میت شود پس از موت مولای خود اگرچه مولا اورا نصف بخشیده باشد که بعد از موت آزاد باشد
زیرا که چون مولی بمیرد این ملک ولا است و هر کسی که مالک شود برادر زوجی رحم کرده را
آزاد میشود برد و این سخن ثابت زیرا که مطلقا غلام مالک نمیشود بسبب آنکه
ملک چنانکه بیع و شری پس همچنان مالک نمیشود برادر خود را زیرا که علیه السلام فرموده است
العبد وما فی یده ملک لمولاه یعنی غلام و آنچه در ملک او باشد همه برای مولا است و نیز علما
فرموده اند که لا یملک العبد والمکاتب شیئا یعنی مالک نمیشود غلام و مکاتب چیزی را
از اقربای خود چرا که اگر این از اقربای خود وارث شود پس این ملک برای
مولای او باشد یعنی توریث برای اجنبی لازم آید بلا سبب و این باجماع باطل است
و معتق البعض نزد امام ابی حنیفه رح بمنزله مملوک است در آنکه باقی بدنه او در رهن مانده باشد
در غلامی گردن خود پس وارث نمیشود و محجوب هم نمیکند کسی را از میراث خود نزد
صاحبین آن حر است و وارث هم میشود و محجوب هم میکند و مسئله بنا کرده شده است بر آنکه
عتق متجزی است نزد ابو حنیفه رح بخلاف صاحبین و معتق البعض آن باشد که آزاد کرده شده
باشد به نصف یا ربع و یا بغیره پس در باقی که بدنه او مانده باشد سعی کند و بدانکه
فرق در میان حجب و منع آن است که حجب جلب نفع کند و دفع ضرر و نقصان از غیر
حاجب و قتیلکه حجب کرد جلب نفع کند بسوی نفس خود و ضرر و نقصان دفع کند
از ذات خود بخلاف منع که این ثابت میشود با هر دیگر چنانکه احتراز از توریث
اجنبی و جنایت و جزای استنکاف و جنایت و انقطاع عصمت و ولایت
و هم چنان حجب بوجود شخص باشد بخلاف منع که این بسبب معنی باشد از معنی مذکوره

وَالْقَتْلُ الَّذِي يَتَعَلَّقُ بِهِ وُجُوبُ الْقِصَاصِ وَالْكَفَّارَةِ

یعنی مانع دوم از میراث آن قتلی است که متعلق باشد باین قتل وجوب قصاص ویا کفارت
پس آن قتلی که متعلق باشد باین قتل وجوب قصاص در دنیا آن قتل عمد است وباین قتل قاتل
عاصی میشود است عصیان حتی که بعضی گفته اند که اگر پشیمان شده توبه بکند هم قبول نمیکند
چنانکه حضرت سبحانه تعالی فرموده است ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه
ولعنه واعد له عذابا عظیما یعنی آنکه که مومن را قصدا قتل کرد جزای او جهنم باشد ومدام در آن بماند
وغضب خدای تعالی بر وی باشد ولعنت ایزد تعالی بر آن است وتیار کرده شود برای او عذاب دردناک
وبرای ولی مقتول مناسبت که قصاص گیرد از قاتل مگر آنکه عفو کند کما قال الله تعالی یا ایها
الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی یعنی ای آنکسانیکه که ایمان آورده اند فرض
شده است بالنسبه قصاص کردن در قتلها ـــ وقتل عمدا آن باشد که کسی بکشد کسی را قصد کرد
بسلاح چنانکه شمشیر وخنجر وکزلک وغیره ویا بچیز بریده در زدن قایم مقام شد مانند تیرولیق اجزای
از چوب باشد خواه زخم ور آمد که کنند این قتل که باشد در عقبی وقصاص در دنیا و[illegible]
ودر قتل عمد کفارت نیست نزد ما ـــ ونزد ابو یوسف ومحمد وشافعی قصد کشتن کرد باچیزی غالبا
بر او کشته میت شود اگر چه بچیز در نباشد چنانکه سنگ عظیم پس این نیز قتل عمد است ـــ و آن
قتلی که موجب باشد باین قتل وجوب کفارت شبه عمد است ویا قتل خطا ـــ اما شبه عمد آنست
که کشتن کسی را بچیزی قصد کرد که غالبا بر او کشته نمیشود چنانکه سنگ خرد وچوب اگر
قتل باتفاق قاتلان دیت به عاقله وکفارت ودر این قتل کفارت وقصاص نیست ـــ و
دیت مالیست که بدل نفس میگیرند ـــ وعاقله اهل دیوان اند اگر قاتل از اهل دیوان باشد واگر
از اهل دیوان نباشد پس عاقله او قبیله او باشد ـــ واگر قاتل از آن کسان باشد که مدد میکنند
ویا به حلف پس دیه این بامولی ویا بامل حلف اگر باشد ـــ وعاقله معتق وموالی موالات

و عاقله مرد سپاهی سپاهیان اند که بمدد او روند

برای او باشند

مولی او زن باشد و عاقله او — و الا قتل خطاء آن باشد که تیر و افکند بطرف صید پس بخطا آن تیر
و یا تقلب کرد در خواب بر این شخص ای غلطید برو و کشت او را یا بام سنگ و دابه این شخص
و این شخص بر آن دابه سوار بود و یا از بالای سقف بر مقتول افتاد و یا حجر از دست او افتاد
بر آن شخص بمرد پس جزای این قتل با کفارت و دیت با عاقله وی است و در این جنایت پس از دو باب او زیراکه
صورتها کرده شد از قتل عمد و شبه عمد و خطا است
قاتل این از میراث محروم می شود در وجه قتل که ذکر شد — و مراد از قتل معتقدا نزد شافعی مانع
میراث خواه قصدا و خواه خطا باشد اختیارا باشد یا بسبب خواه از صبی صادر شده باشد یا از مجنون
یا از عاقل بقول ... الا قتل الامام مورثه حدا او ... — و اگر قتل کرد کسی مورث خود را
قصاصا یا حدا یا برای دفع از نفس خود پس از محروم نمی شود از میراث — و دیگر
قتل کرد عادل مورث باغی خود را که خارج از طاعت امام باشد و یا باغی قتل کرد
عادل مورث خود را پس از نیقات نیز از میراث مورث خود محروم نمی شود بخلاف
ابو یوسف رحمه الله تعالی — و اگر قتل بالتسبیب باشد نه باختیار چنانکه کنده
چاه یا نهاده حجر در غیر ملک خود پس در این قتل دیت بر عاقله و کفارت و حرمان
از میراث نیست — و معنی بالتسبیب آن است که فعل کرده باشد قاتل چنان فعلی که سبب
برای قتل باشد نه مباشرت بقتل باشد چنانکه شخصی چاه کند در غیر ملک خود و در این
چاه شخصی کوری افتاد و بمرد پس این کنده چاه سبب برای قتل است — و یا مرد
سنگ نهاد در غیر ملک خود پس مردی صدمه رسید بر آن سنگ و بمرد پس نهادن حجر سبب برای
قتل شد بشرط آنکه اگر در غیر ملک باشد و اگر در ملک خود باشد پس سبب قتل نیست و
هم جیبی جهت آن قصاص و کفارت نیست و همچنین قاتل صبی باشد یا مجنون یا معتوه
پس محروم نباشد در این صورتها از میراث بخلاف شافعی رحمه الله تعالی — پس

اگر کسی گفت ای حرمان از میراث وقتی که قتل کرد پدر پسر خود را عمدا ثابت نمیشود
با این قتل قصاص و نه کفارت با وجود آنکه این پدر محروم است اتفاقا از میراث این
جواب میگوئیم که قتل کردن پسر پدر خود را واجب کننده است در اصل خود برای قصاص و کفارت
لکن ساقط کرده است از قصاص بقوله لا یقتل الوالد بولده و لا السید بعبده یعنی پدر
بعقد کردن پسر قتل کرده نشود — زیرا که مقتضای قول علیه السلام القاتل لا یرث من المقتول
حرمان از جانب قتل
انه یحرم مطلقا است یعنی قاتل وارث نمیشود از مقتول خود بلکه مطلقا محروم میشود یعنی حدیث
شریف برین دلالت میکند که مطلقا قتل مانع از میراث عام است از آنکه قصدا باشد یا خطا
و یا به تسبیب و یا بحق و یا بغیر حق پس وجه تخصیص منع میراث چیست لتقیید کردن بودن آن
با وجوب قصاص یا کفارت پس چطور خارج کرده شده اند این همه صورتها میگوئیم
که هر گاه اخراج قاتل بحق پس برای آن که حرمان روا کرده شده است برای عذاب بقتل ممنوع
جواب از حرف یعنی
و هر چه اخراج مسبب است پس برای آنکه آن کس قاتل حقیقی نیست زیرا که مباشر قتل
ای بی مقتل که از رای خود فتح نکرد چاه و نهاد آن حجر در ملک خود کرده باشد یا خود نکرد
بهیچ شئ و قاتل بفعل خود ماخوذ است هم از آنکه در ملک خود باشد و یا در غیر ملک خود که تر
انداز و دلیل باشد برای اخراج مسبب آن است که قتل کامل نمیشود مگر بمقتول و با
التحقیق هم معدوم بود در حال التسبیب پس مثلا اگر کسی شخص چاه کند بر ره و یا سنگ نهاد
متصل میشود قتل این بر پایان نه به حیوان و ممکن نیست که قاتل کرده در حال افتادن
در چاه زیرا که بسیار کشته در ین وقت مرده باشند پس وقتیکه این مسبب قاتل حقیقی
نشد متعلق نشد با وجوب قتل یعنی حرمان میراث و کفارت — و هم وجوب دیت
بر عاقله پس برای حفظ دم متقول است از بطلان است — بدر آنکه همه اهل علم برین اند

[illegible]

دیت دست سلب کرده میشود و در هر سلب ثلث دیت از عاقله و بعضی گفته اند که قلورات
رجل آب از طرف پسر و این قول مالک و شافعی است و بعضی گفته اند که دیت عبدان
است نه بزنان و طفلان از عجیبه و برای هر مرد از ایشان ربع دینار است و بعضی
گفته اند که نصف دینار پس اگر دیت تمام شد فبها و اگر تمام نشد نظر کنند بقرب
قبایل از ایشان پس پیوست کنند بر منظور کنید ف مخطی ای قاتل بخطا زیرا که این اعتبار
کنند ه قصد است بفعل خود پس کفارت با وارث میت بود و حرمان از میراث نیز لازم و ارند
و هر چه از خواص صبی و مجنون از مضمون حدیث است پس برای ایشان حرمان بخواهی قتل
که منع باشد در شرع و فعل ایشان هر گاه از آن که مصلحت کرده نشود که صفت کرده شوند
به خطر شرعا زیرا که مقصود نیست توجیه خطاب شارع با ایشان بلکه آن بیان است و
عاقلین است کلدف مخطی ای قاتل بالخطا و نیز آنکه مخطی مکلف است با خطاب
و هم چنان حرمان باعتبار تقصیر است در تحرز و القتل و نسبت تقصیر به مخطی کرده شود
نه به صبی و مجنون و بدانکه دیت مقتول پاره ایست مانند دیگر مالهای او فیما اول از آن است
دیت قرض های آن میت ادا کرده شوند و جاری کرده شوند از آن وصیت
های این میت و وارث میشود از میت هر آنکه وارث میشود دیگر مالها
دیگر او چنانکه پدر و پسر و مادر و جز آن و مالک گفته که وارث نمیشوند
زوجان ای زن از شوهر و شوهر از زن در دیت برای بریده شدن زوجیت
ایشان بموت و وجوب دیت نیست مگر بعد از موت و برای ما است
قول ... دلیل است زیرا که ... زن اشیم ضبابی از دیت شوهر او
اشیم نام ... و منسوب ضباب که نام ... در عرب و ظاهری گفته است که قتل

اشبه خطا رفته بود — و هم چنان از دوریا حق زوجیات در قصاص ثابت نمی‌شود بقوله
من ترک مالاً او حقاً فلوارثه یعنی آنکسی که مالی گذاشته است و یا حقی برای وارثان او است
و شک نیست که قصاص هم حق است زیرا که بدل نفس مقتول است پس حق میت بوده
وارثان میت از این مال به حسب ارث خود مالک می‌شوند — و شک نیست که زوجین
هم از وارثان اند — و الی ابن لیلی فرموده است که نیست حق برای زوجین در قصاص
زیرا که مستحق نمی‌شود بعقدی که او سبب استحقاق وارث است چنانکه حق شفعه برای [illegible]
و این قول ابن ابی لیلی مردود است با قول او که استحقاق ارث بطریق زوجیت موقوف
بقبول نیست مثل استحقاق او بقرابت بخلاف و میت [illegible] موقوف
بقبول او نیست یعنی [illegible] قبول کند حق خود و [illegible] پس ثابت نمی‌شود
[illegible] استحقاق [illegible] همچنان که ذکر کرده است [illegible]

شرح کتاب دیات — و اختلاف فی الدین

یعنی سوم مانع میراث اختلاف دین است برای وارث و مورث پس کافر از مسلم
باجماع وارث نمی‌شود بقوله تعالی لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی
بالتحقیق که نگردانیده است خداوند تعالی کافران را بر مومنان راه — و مراد از این نفی
من حیث حقیقت است و در میراث اثبات سبیل کافر است حکم بر مومن — و هم چنان مسلم
کافر را وارث نمی‌شود بقول علما در زید و بقول عام اصحابه و بر منقول علی [illegible] عمل کرده است
[illegible] یعنی مسلم وارث از کافر نمی‌شود و با آنکس بقوله علیه السلام لا
یتوارث اهل الملتین شتی یعنی وارث نمی‌شوند اهل دو دین که مختلف الدین
باشند — و قیاس مقتضی آن است که وارث نمی‌شوند بقوله علیه السلام الاسلام یعلو و لا یعلی

یعلی

[illegible]

یعنی اسلام عالی است و بر وی کسی عالی نیست و این نیز از علو است که مسلم از کافر وارث میشود
و کافر از مسلم وارث نمیشود زیرا که کفر بر اسلام عالی نیست و متفق اند بر این قول معاذ
بن جبل و معاویه بن ابی سفیان و حسن و محمد بن حنیفه و محمد بن علی بن حسین و مسروق رح
جواب میگوئیم که درین حدیث نفس اسلام مذکور است یعنی که اسلام بوجهی ثابت میشود و
بوجهی دیگر ثابت نمیشود درینجا اسلام عالی باشد چنانچه مولود در میان ابوین یعنی مولودی که بود
که پدر او مسلم باشد و مادر او کافره و یا بر عکس و مسلم دعوی میکرد که این ولد من مسلم است از برای
من است و کافر این میگفت که این ولد من کافر است برای من است پس درین موضع علو اسلام است و حکم
به اسلام ولد کرده میشود — و جواب دیگر آنکه مراد علو بحسب حجت است و یا به حسب قهر و غلبه
ای بحسب نصرت در عاقبت الامور و یا در آخرت برای مسلمین — چنانچه شخصی مرد
و دو پسر دارد است یکی کافر و دیگر مسلمان کافر بینه یعنی حجت خود پیش قاضی گذرانید که پدر من
کافر بود میراث او مرا است و مسلم نیز پیش قاضی گواهان گذرانید که پدرم مسلمان بود میراث او
برای من است پس حجت مسلمان قوی است و درین مقام علو اسلام است — و الا هر حکم وارث
از مرتد نمیشود با وجود آنکه مرتد وارث نمیشود از مسلمان ازین جهت است که وارث
مسلمان از مرتد مستند بحال اسلام است و ازین جهت ابو حنیفه رح فرموده است
[illegible]
که مسلم از مرتد وارث میشود از آن مالیکه این مرتد در حالت اسلام کسب کرده باشد و آنچه
کسب در زمان ارتداد کرده باشد پس آن فیء و غارت است برای مسلمین — و دوم قول
صاحبین است بر این قول که هم ملک این مرتد که در حالت اسلام و در حال ردت کسب کرده باشد
همه برای وارثان مسلمان است اینجا است که مرتد قرار نمانده میشود برا آنکه اعتقاد کرده است مرتد برای او
بلکه قاضی بر این مرتد جبر کند برای بازگشت او لطف اسلام پس مجبور کرده میشود حکم اسلام

در حق او به انکه پس گویا که این مسلم است نه برای آن که نفع گیرد این مرتد از مال خود بلکه معتبر کرده
شود اسلام در حق او برای آنکه انقطاع بگیرند وارثان مسلمان او — و بدانکه همه کفار فی مابینهم
وارث میشوند اگرچه ملتهای ایشان متفرق باشند زیرا که کفر ملت واحده است چنانکه غزنوی در تحفه
در مختصر خود ذکر کرده است — و ابوحاتم از مالک نیز در نیغوی ذکر کرده است زیرا که مراد به کفر انکار
نبوت نبی علیه السلام است عام از آنکه با انکار الوهیت ایزد تعالی باشد و وحدانیت او یا نه باشد پس
مجوس و مشرکان و یهودیها و نصاریها همه در این کفر اند پس یهودی از نصرانی و مجوسی وارث میشود
و مجوسی از ایشان و دیگر وارث میشود — و ابن ابی لیلی گفته است که یهود و نصاری‌ها هم
وارث اند و توارث در میان ایشان و مجوس نیست و دلیل گرفته است بر این که این
هر دو متفق اند به توحید ایزد تعالی و با قرار کردن به نبوت موسی ع و نزول تورات
پس ایشان به ملت واحده اند بخلاف مجوس که او منکر است از توحید و دو خدا میخوانند
یزدان و اهرمن را و اقرار و اعتراف به نبی و کتاب منزل نمیکنند پس ایشان اهل نحل
دیگر اند — و بعضی فقها رفته اند چنین ذهاب کرده اند بعدم توارث ما بین یهود و نصاری
برای اختلاف اعتقاد ایشان در حق عیسی ع و انجیل پس ایشان اهل ملتین مختلف شده اند
چنانکه مسلمانان با نصاری بخلاف اهل یهود زیرا که ایشان با نبیا و کتاب ما معترف اند
و مختلف اند در تاویل کتاب و سنت و این سخن اختلاف ملت را موجب نمیشود — و این که
عدم توارث در میان یهود و نصاری گفته اند دلیل به قول علیه السلام گرفته اند لا یرث
اهل الملتین شیئا و ایشان اهل ملت مختلفه اند به دلیل قوله تعالی ان الذین آمنوا و الذین
هادوا و النصاری که عطف یهود به نصاری کرده است و همچنان عطف نصاری به یهود در قوله تعالی
ولن ترضی عنک الیهود و النصاری حتی تتبع ملتهم و اختلاف الدارین اما

حقیقة

[illegible]

حقيقةً كالحربيّ والذمّيّ وچهارم مانع ارث اختلاف دارین است
ای اختلاف دار وارث و مورث اگرچه در دین متحد بوده باشند — اما اختلاف دارین
حقیقةً چنانچه حربی و ذمی باشد — و حربی آن کافر است که وطن او در دار الحرب و با
ما جنگ میکند — و ذمی آن کافر است که جزیه بذمه او فرض کرده شده است و وطن او در دار الاسلام
است پس اگر حربی در دار حرب بمیرد و او را پدر و یا پسر ذمی در دار الاسلام باشد و یا ذمی در
دار الاسلام بمیرد و او را پدر و یا پسر در دار حرب باشد وارث نمیشود از ایشان یکی
از دیگر زیرا که ذمی حقیقةً از اهل دار الاسلام است و حربی حکماً از اهل دار حرب
پس ایشان اگرچه در بیت واحد اند لکن دارین ایشان حقیقةً جدا است که در میان ایشان ولایت
منقطع میشود و میان ایشان پس همچنان وراثت منقطع میشود که مبنی بر ولایت است زیرا که وارث
نایب مورث میشود در مال او از روی ملک و از روی ید است و از روی تصرف
أو حكماً كالمستأمن والذمّيّ أو الحربيين من دارين
مختلفين یعنی اختلاف دارین یا حکماً باشد چنانچه مستأمن و ذمی و یا دو حربی
از دو دار مختلف و مثل اول واضح است زیرا که حربی وقتیکه با امان در دار الاسلام داخل شد
در دار واحد است حقیقةً و آن دار الاسلام است لکن این هر دو در دارین مختلف اند حکماً
زیرا که مستأمن از اهل دار حرب است ای حکماً که ممکن است رجوع مستأمن بطرف دار حرب
و ممکن نیست مر او را که در دار الاسلام مگر قایم ماندن الی در دار الاسلام
پس توارث در میان ایشان نیست بلکه وقتیکه مستأمن بمیرد امان داده شود مال او را
آن وارثان که در دار حرب اند زیرا که حکم امان در مال او برای حق او باقیست
از حق او ایصال او برای وارثان است پس به بیت المال صرف کرده نمیشود چنانچه وقتیکه

وراثت

[illegible]

و دو وارث او نه بود علی هذا — و اما تمثال و عدم الکافر که ذکر حمل کرده شد ...
بنا بر آنکه دو دار مختلفین اند پس حاجت رفتند که ایشان را در قبیل اختلاف
دارین اند حقیقتا پس حق ایشان آن بود که مقدم کرده شده اند بقول او حکم دارین
کرده شود باینکه حرب کرده شود بر ینطور که کفر ملت واحد است و لکن ...
پس اختلاف در میان دارین ایشان بحسب حکم است نه بحسب حقیقت
که بر ایشان وارد دیده شود که کفر ملت واحده او حکمیست زیرا که کفار ...
مختلف حقیقة اند در یک اجرا اقتضا میکند واحد بودن دار ایشان را بلکه دار ایشان
حکم دار واحد است — و ذکر حکم کرده شود بر یک که حربیان را در دارین مختلفان اند حقیقة
لکن ایشان را در دار اسلام بسبب امان حضور شدن آمده اند پس ایشان را حقیقة در دار
و دو فیکه دو حربی مستامن را در دار واحده باشند پس توارث در میان ایشان
بر یک دلیل ثابت میشود که مستامنین و فیکه را در دار واحده باشند شهادت ...
بعضی قبول میشود و ذکر را در دارین باشند قبول نمیشود پس همچنان توارث
حکم میراث که شهادت و میراث از باب ولایت است و الولایة انما
تختلف باختلاف الملك والمنعة لانقطاع العصمة
فيما بينهم وحال آنکه در دار ایشان متفرق باشد به اختلاف لشکر و پادشاه
عصمت در میان ایشان نیز باشد چنانکه یک سلطان در هند باشد و در دار او ...
جوز باشد و دیگر در ترکستان باشد و دار او دیگر و لشکر دیگر و عصمت در میان ایشان
بریده باشد حتی که قتل یکدیگر حلال میدانند و وقتیکه لشکر یک پادشاه
دیگر دست تیبایف او را قتل میکرد پس ازین هر دو دار مختلف اند پس ارث اختلاف
قطع میشود

قطع میشود زیراکه وراثت بنا کرده شده است بر عصمت و ولایت و وقتیکه در میان این
هر دو پادشاه محاربت و عداوت باشد برای دشمن خود یعنی برای نصرت خود بر دشمن از دیگری
امداد می‌خواست پس در نظر است دار ایشان واحد باشد و وراثت در میان ایشان ثابت
بود — و شافعی رحمه الله فرموده‌اند که اختلاف دارین مانع ارث میشود — و نزد دیگر عالمان
الکسب حلالا ولو حقیقتاً
در میان کافران مانع نه در میان مسلمانان زیراکه در میان با بعد عادل و وراثت ثابت است
اگر چه لشکر و پادشاهان این مختلف باشند زیراکه دار اسلام دار احکام است پس مختلف نمیشود
دارها در میان مسلمانان به اختلاف لشکر و پادشاه زیراکه همه حکم اسلام کرده شده و هر چه دار حرب است
پس این دار قهر و غلبه است پس به اختلاف لشکر و پادشاه دار ایشان جدا جدا بود و بجدا گردیدن
دار ایشان توارث قطع میشود

## باب معرفة الفروض و مستحقیها

بدانکه حصه‌های مقرره در میراث که بکتاب الله ثابت اند شش است اول النصف است
که در کتاب الله در سه موضع ذکر کرده شده است چنانکه ایزد تعالی فرموده است وان کانت
واحدة فلها النصف یعنی اگر دختر واحده باشد و دیگر پسر همراه او نباشد که پسر
همراه او نباشد پس این دختر را در مقام نصف میراث است چنانکه ایزد تعالی فرموده اند ولکم
نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد یعنی برای شوهران نصف است از مالیکه
که زوجه‌های ایشان گذاشته باشند و ولد برای این زنان نباشد و ولد عام است خواه مذکر باشد
خواه مونث و عام است از آنکه آن ولد از این شوهر باشد یا از شوهر دیگر و عام است از آنکه یک باشد
و یا زیاده و دیگر قول حق تعالی است وله اخت فلها نصف ما ترک یعنی ایزد تعالی در آن مورد
فرموده است که اگر کسی بمیرد و برای او فقط خواهر باشد یعنی خواهر اعیانی یا خواهر علاتی
یعنی مطلقا

پس حربیان اگر چه [illegible]
وارث نمیشوند [illegible]
[illegible]

پدر و مادر باشند یا فقط از طرف پدر و یک باشند برای آن خواهر از میراث برادر ...

مال است ــ و دوم از آن شش حصه‌های مذکوره مفروضه که ایزد تعالی در قرآن شریف فرموده

آن ربع است آن نصف نصف یعنی چهارم حصه است ــ و این حصه در دو موضع مذکور است چنانکه

فرموده است فلکم الربع مما ترکن از و در جای الف ان لهن ولد یعنی برای شوهران چهارم حصه است

از آن مالیکه زنان ایشان گذشته باشند و وقتیکه برای این زنان ولد باشد مطلقا و در دیگر

و لهن الربع مما ترکتم یعنی برای زنان ربع مال است از آنکه شوهران آن گذشته باشند ...

در وقتیکه ولد برای این شوهر نباشد عام از آنکه این ولد از این زن باشد و یا از دیگر زنان

و عام از آنکه مذکر باشد یا مؤنث ــ و سوم از آن شش حصه‌ها که حق سبحانه تعالی در کلام

مجید فرموده است آن ثمن است یعنی هشتم حصه مال و آن برای زوجات چنانکه فرموده

و لهن الثمن مما ترکتم یعنی برای زنان هشتم حصه مال است از آنکه شوهران ایشان گذشته

باشند و وقتیکه ولد باشد برای این شوهر و خواه از این زنان باشد و یا از زنان دیگر

و ... ــ حصه چهارم از آن شش حصص که در کتاب الله مقرر از نه تعالی است که در دو مقام ذکر

کرده شده است چنانکه حق سبحانه و تعالی در حق دختران فرموده است فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا

ما ترک یعنی اگر دختران میت هم دو باشند یا زیاده از دو پس برای ایشان دو ثلث مال است

که میت گذشته باشد ــ و مقام دوم آنکه چنانکه الله تعالی در حق خواهران فرموده است و ان

کانتا اثنتین فلهما الثلثان یعنی اگر خواهران میت هم دو باشند و یا زیاده از دو پس برای

ایشان دو ثلث مال است از آنکه برادر ایشان گذشته باشد ــ و حصه پنجم از آن شش حصه‌ها

در کلام مجید مذکور است آن ثلث است یعنی سوم حصه مال ــ در دو موضع در کلام ربانی ذکر است

یکی در حق مادر چنانکه فرموده است فلامه الثلث یعنی برای مادر میت سوم حصه مال است از آنکه

پسر او گذشته ...

پسر رو گفته باشد و هنگامی که اولاد میت نباشند و دو یک آن از برادر و خواهر میت باشند

دوم موضع آنکه در احوال اولاد مادر وارد است چنانکه فرموده فان کانوا اکثر من ذلک

فهم شرکاء فی الثلث یعنی اگر این اولاد مادر زیاده از یک باشند پس ایشان در ثلث

شریک هستند خواه مذکر باشند خواه مونث و یا مختلط باشند این ثلث در میان

ایشان برابر تقسیم کرده شود یعنی فرق در حصه مذکر و مونث نباشد — و حصه ششم

از آن شش حصه‌ها که در کلام الله مذکور است سدس است یعنی ششم حصه که در سه مواضع آمده است

اول آنکه در حال پدر نازل شده است و لابویه لکل واحد منهما السدس یعنی برای پدر و مادر

برای هر یک از ایشان سدس مال است از ترکه مولود و هنگامی که ولد یعنی فرزند موجود باشد

دوم دیگر آنکه در حق مادر نازل شده است فان کان له اخوة فلامه السدس یعنی و هنگامی که

برای میت دو یک آن از برادر و خواهر باشند خواه همه برادر باشند خواه همه خواهر خواه

مختلط پس برای مادر آن میت سدس مال است — و دیگر آنکه حضرت سبحانه و تعالی در حق

اولاد مادر فرموده است و له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس یعنی اگر برای میت

برادر باشد یا خواهر از طرف مادر پس برای هر یکی از ایشان هر دو سدس یعنی ششم حصه مال است

و اولاد الام آن باشد که آن برادر و خواهر از صلب پدر نبوده باشند بلکه مادر ایشان از دیگر کسی

زاییده باشند و این را بنی الاخیاف نیز گویند و بالله التوفیق — و بدانکه خداوند

وندان این حصه‌ها ای آنکسی که مستحق این حصص مذکوره میشوند عام از آنکه استحقاق

ایشان معلوم ثابت باشد یا بدیگر آن دوازده نفر اند چهار از ایشان مردان اند — و آن پدر

و جد صحیح و آن پدر پدر است و اگر چه بالاتر باشد یعنی پدر پدر پدر و علی هذا القیاس و سوم برادر

اخیافی است یعنی آن برادر که از طرف مادر باشد و از صلب پدر ایشان نباشد بلکه مادر ایشان از کسی دیگر

ان کان له ولد

اولاد ولد عام است خواه مذکر باشد خواه مونث خواه یکی باشد خواه زیاده از یکی قطع

زاییده باشد — و چهارم زوج آن ای شوهر — و بدانکه پدر بر جد مقدم کرده است

ازین جهت که جد همراه پدر محجوب است و هم چنان جد محجوب میکند برادر و خواهر را با جماع — و

تقدیم برادر بر شوهر ازین جهت کرد که نسب از سبب قوی تر است و قرابت نسبی

سببی است — و هشت نفر از زنان اند یکی زوجه و دختر و دختر پسر اگرچه پایان

باشند چنانکه دختر پسر پسر و دختر پسر پسر پسر اگرچه پایان باشند و خواهر که از طرف پدر و مادر

و خواهر که از طرف پدر باشد و خواهر که از طرف مادر باشد و مادر و جده صحیحه — و جده

صحیحه آن باشد که داخل نشود به نسبت این اطراف میت جد فاسد — و تقدیم

کرد زوجه بر دختر برای آنکه زوجه اصل ولادت است که ازین تولد اولاد میشود و [illegible]

برای آنکه ذکر ای قریب بذکر شوهر واقع شود — و مقدم کرد دختر را به دختر پسر

برای آنکه دختر میت از دختر پسر اطراف میت قریب است و برای آنکه دختر پسر قایم

مقام پسر میشود در عدم موجودگی او — و متوخر کرد خواهر را که از طرف مادر و پدر باشد

بدختر پسر برای آنکه بعید تر است از دختر در قرابت بطرف میت — و مقدم کرد

خواهر را که از طرف پدر و مادر باشد بر خواهری که آن هم فقط از طرف پدر باشد برای قوت

قرابت و برای آنکه خواهری که از طرف پدر باشد قایم مقام او میشود در حالت عدم او

و — مقدم کرد خواهر را که از جهت پدر باشد بر خواهر که از طرف مادر باشد زیرا که قرابت

پدر قوی تر است از قرابت مادر — و مقدم کرد خواهر را که از طرف مادر باشد به مادر زیرا که

جمله دو خواهر که از طرف مادر باشند محجوب میکنند مادر را از ثلث الی سدس

و جنس حاجب مقدم بر جنس محجوب باشد پس اولاد مادر بر مادر مقدم شده اند — و مقدم

کرد مادر به جده زیرا که مادر از جده قریب تر است بطرف میت و کلمه نشود

کر تقدیم [illegible]

و تقدیم پدر در مردان مقتضی آن است که تقدیم مادر در زنان کرده شود زیرا که میگوئیم که
حصه مادر موقوف است بر شناختن حصه خواهران مر و صه نه بر عکس چنانکه خواهد آمد که برای
مادر سدس است همراه ولد یا به ولد پسر میت یا بموجود یکی دو نفر از برادر و خواهر — و مقید کرده
جده را به صحیحه و بیان کرد این سوء بر طریق که در حل شود در نسبت او بطرف میت جد
فاسد برای ضرورت بنابر آنکه مقابل جد صحیح است پس جده که نسبت او از جد صحیح فاسد
آنکه صحیحه میباشد عام از آنکه رسنده باشد بطرف میت به محض زنان چنانکه مادر مادر و مادر
مادر مادر اگرچه اعلا تر باشد — و یا رسنده باشد به محض مردان چنانکه مادر پدر و مادر پدر پدر
و یا رسنده باشد بطرف میت مخلوط هر دو از اینها ای زنان و مردان چنانکه
مادر مادر پدر و این جده صحیحه از خداوندان فرض است در جدات چنانکه جد صحیح خداوند
فرض است در اجداد — و فاسده که در نسبت جده جد فاسد باشد پس این رسنده باشد بطرف
میت به خلط مردان و زنان چنانکه مادر پدر مادر و مادر پدر مادر پدر این جده فاسده
از خداوندان فرض نیست چنانکه جد فاسد بلکه هر دو از ذوی الارحام اند که وارث
بقرابت میشوند نه بعصوبت و فرض

## فی احوال الأب

بدانکه برای پدر سه احوال است یکی فرض مطلق است که خالص از تعصیب باشد و آن سدس است
یعنی ششم حصه مال و این در حالتی باشد که پسر میت یا پسر پسر میت و یا زیر تر مانده باشد
و حالت دوم برای پدر فرض و تعصیب است و این در حالتی باشد که دختر میت مانده باشد
و یا دختر پسر میت و اگرچه زیر و سفل باشد و بیان این آن است که ایزد سبحانه و تعالی در محکم
التنزیل فرموده است و لابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد یعنی برای
ابوین میت برای هر یکی سدس است وقتیکه برای این میت ولد باشد پس انقول نقیض

پسر نیست هم فرض پدر همراه ولد سدس است لاکن اسم ولد شامل است برای پسر و دختر پس اگر پ[سر]
باشد همراه پدر پس برای پدر ثابت فرض خود است یعنی سدس و باقی از جهت فرض برای پسر است

قول علیه الصلوة والسلام الحقوا الفرائض باهلها فما ابقته فلاولی رجل ذکر و اولی از
در عصبات ابن است و اگر همراه این پدر دختر میت باشد پس درینجا برای پدر سدس است
و برای دختر نصف است بطریق فرضیت خود و در نخیه باقی مانده باشد پس آن نیز برای پدر است بطریق عصوبت
زیرا که او اولی رجل ذکر در عصبات است در وقت عدم موجودگی پسر و پسر پسر و اگر اسفل باشد پس از
صورت مسئله چنین است که بمیرد و پدر و یک دختر بگذارد نیم مال برای پدر است و نیم برای دختر زیرا که مسئله از
شش کرده شود برای اجتماع نصف و سدس پس نصف که سه است برای دختر بطریق فرضیت
داده شود و سدس که یک است از شش برای پدر داده شود بطریق فرضیت و باقی که دو مانده
است آن نیز برای پدر است بطور عصوبت زیرا که اولی رجل ذکر است در همچنین
حالت سوم برای پدر تعصیب محض است ای خالی از فرضیت در وقت عدم موجودگی ولد و
ولد پسر و اگر چه زیر باشد خواه مرد باشد خواه زن و این قول حق تعالی است و ان لم
یکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث یعنی اگر نباشد برای میت ولد و وارث او
پدر و مادر باشد پس برای مادر میت سدس مال است پس ازین قول ایزد تعالی معلوم شد که باقی
از ثلث برای پدر است پس عصبه شد [illegible] صحیح

و حکم جد صحیح مانند حکم پدر است در وقت عدم موجودگی او در ثبوت این احوال ثلثه یکی در
در جمیع احکام میراث مگر در چهار موضع ذکر کرده شود انشاء الله تعالی مسئله اول آنکه مادر پدر
همراه پدر وارث نمی شود و وارث میشود همراه جد و مسئله ثانی آنکه در قسمت میت ابوین و یکی از زوجین
مگذارند یعنی میت زوجه و شوهر بگذاشت و میت شوهر و جد پس درین مسئله برای مادر ثلث

ما بقیه آنست پس از گرفتن حصه اصحاب فرایض — و اگر بمقام پدر جد باشد پس برای

مادر ثلث جمیع است نزد ابو حنیفه بخلاف ابو یوسف — و مسئله سوم آنست که بنی الاعیان

این برادران و خواهران که از طرف پدر و مادر باشند و بنی العلات این برادران و

خواهران که از طرف پدر باشند هم ساقط میشوند بوجود پدر بالاجماع و بموجودگی جد

ساقط نمیشوند نزدیک شافعی و مالک و ابو یوسف و محمد بخلاف ابی حنیفه رح —

مسئله چهارم آنست که پدر معتق این آزاد کننده غلام همراه پسر معتق سدس ولا میگیرد

نزد ابو یوسف رح و این حکم برای جد نیست بلکه اگر درین صورت بجای پدر جد باشد هم ولا

برای پسر باشد — و ولا آن میراث است که مستحق میشود شخصی از آن سبب آزاد کردن

شخصی که آن شخص در ملک اینکس باشد — و بدانکه فرق نیست در میان پدر و جد

نزدیک حکم امامان سوای ابو یوسف رح زیرا که هر دو چیزی از ولا نمیگیرند و ساقط میشود جده همراه پدر

اینجا با وجود پدر میراث نمیبرد زیرا که پدر در اصل است در قرابت جده بطرف میت زیرا که قرابت جده طرف

میت بواسطه پدر میت است پس واسطه ها همیشه اصل باشند برای میراث چنانچه گذشت بالتفصیل و برین تعلیل

اعتراض وارد میشود که برین قول سقوط اولاد مادر لازم میشود بموجودگی مادر زیرا که مادر در اصل است

در قرابت اولاد خود از طرف میت و دفع کرده میشود این اعتراض باعتبار ثبوت

نزد اهل عصوبت که ترجیح بزیادت قرب میکند پس اگرچه مادر و پدر هر دو برابر اند در وجود

اصل لیکن پدر را ترجیح بعصوبت داده میشود و جده صحیح آنست که مادر در داخل نمیشود

در نسبت این جد بطرف میت چنانکه پدر پدر و پدر پدر پدر و اگرچه بالاتر باشد

## فی احوال اولاد الام

و هر چه برای اولاد مادر باشد یعنی برای برادر و خواهر که از طرف مادر باشند سه احوال است

بیان تحقیق لفظ معتق که بفتح تاء آزاد کننده غلام

ولا در لغت ... و در اصطلاح ... آزاد کردن شخصی میگیرد

[illegible]

سدس مال است برای یک بقول ازدلی وان کان رجل یورث کلالة او امرأة و

له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس یعنی اگر مردی و یا زنی کلاله

بمیرد و اورا برادر و یا خواهر از طرف مادر باشد پس برای هر یک از ایشان [illegible]

و هر دو در این جا اولاد مادر اند اعم از آنکه خواه مذکر باشد خواه مونث [illegible]

حالت دوم برای اولاد مادر ثلث است برای دو و یا که زیاده باشند بقول ازدلی

فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث یعنی اگر اولاد مادر زیاده

از یک باشند پس ایشان در ثلث شریک اند یعنی ثلث در میان ایشان برابر

کرده شود و مذکر و مونث ایشان در قسمت و استحقاق برابر اند زیرا که [illegible]

از ایشان [illegible] مثل حصه مذکر چنانکه دال است بر این او شرکاء فی الثلث و [illegible]

ایشان در استحقاق است بعض از این جهت که یکی از ایشان مذکر باشد یا مونث

مستحق سدس میت بود و وقتیکه زیاده شدند مذکر و یا مونث و یا مرکب [illegible]

مستحق برای ثلث مال میشوند و ساقط میشوند به ولد میت و ولد ابن میت

دیگر هر چه پایان او باشد و هم چنان مر اب [illegible] و جد [illegible] بالاتفاق [illegible]

حالت سوم است از آن سه حالات زیرا که این شخص از قبیل کلاله است زیرا که [illegible]

[illegible] و با التحقیق که شرط نهاده است در میراث کلاله عدم میت ولد و والد [illegible]

قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت الخ یعنی بگو ای رسول

که خداوند حکم میکند شما را در میراث کلاله که اگر مردی شخصی بمیرد که اورا ولد نبود و برادر

و یا خواهر از جانب پدر و مادر باشند پس برای هر یک سدس مال است و علیه السلام فرمود

که الکلالة من لیس له ولد ولا والد یعنی کلاله آنکس است که اورا والد و ولد نباشد

یعنی پدر و مادر

نیز پدر و مادر اگر چه بالا باشند و پسر دختر اگر چه زیر باشند نبود لیکن ولد پسر در ضلالت
در ولد بقول زید و علی یا بنی آدم و جد در ضلالت در ولد بقول زید و علی اجمع
ابو بکر من الجنة پس اولاد و مادر با موجود زین ما در میراث نبود — و کلاله لغت بمعنی
ماندگی شده است و وقت رفتن رز بدن چنانکه قول شاعر است بیت فحی الیت لا ابنی
لها من الکلالة ادمن خفی حتی رزد محمدا یعنی قسم میخورم بخدا که نمیکنم رحم ماده بر شتر
ناقه از مانده شدن او و یا از سودن سم او تا بوقت رسیدن ... پس
لفظ کلاله مستعار کردم برای قرابت که ماسوای زن و لد و والد بود زیرا که ...
فیا بقرابت ولاد و نیز اطلاق کرده شود برانکس که ولد و والد نگذاشته باشد

## فی احوال الزوج

و نیز برای او ... پس زوج را دو حالت اند نصف است در وقت عدم ولد و ولد پسر و اگر چه
پایان بوده باشند — و ولد مطلق است خواه مذکر باشد خواه مؤنث خواه ولد این
زن از شوهر باشد و یا از شوهر دیگر — و ربع است او را با وجود ولد و ولد پسر و اگر چه پایان
بوده باشند والله اعلم بالصواب

## فصل فی النساء

بدانکه برای زنان دو حالت است ربع برای واحده از مال شوهر و اگر چه زیاده باشند
در وقت عدم ولد و ولد پسر اگر چه پایان باشند پس این ربع در میان ایشان برابر تقسیم
کرده شود — و ولد در اینجا نیز عام است خواه مذکر باشند خواه مؤنث — و حالت دوم
برای زنان ثمن است یعنی هشتم حصه مال و این در وقتی باشد که ولد میت موجود باشد و یا ولد پسر
هر چند اگر چه پایان باشند خواه مذکر باشد خواه مؤنث و عام از آنکه ولد این میت از این زنان باشد
و یا از زنان دیگر پس اگر زن یک باشد این ثمن او را تمام دهند و اگر زیاده از یک باشند

ثمن در میان ایشان برابر تقسیم کرده شود — و با التحقیق رعایت کرده شود در
حصه های زوجاتین بهر دو تقدیر به للذکر مثل حظ الانثیین — یعنی مذکر را حصه باشد حصه
دو انثی یعنی در تقدیریکه این ولد موجود باشد زن را ثمن مال باشد و زوج را ربع مال نیز دو ثمن
و بتقدیر عدم موجودگی ولد برای زن ربع باشد و برای زوج نصف یعنی دو ربع پس حصه مذکر را
زوجاتین نیز هم چند حصه مونث است —

## فی احوال بنات صلبیة —

و بنات الصلب و حال دختران صلبیه یعنی آن دختران که از نسبت پدر پیدا شده باشند سه احوال است
نصف برای واحده است چنانچه تصریح کرده شده است درین آیه و ثلثان است برای دو دختران
اگرچه زیاده باشند و درین نیز بحکم آیت است چنانچه فرمود ان کن نساء فوق اثنتین الا که مر
و — برانکه حکم دو دختران نزد ابن عباس حکم دختر واحده است یعنی اگر دو باشند نیز ایشان را
نصف داده شود و این ظاهر است بقوله تعالی فوق اثنتین یعنی اگر دختران زیاده از دو
باشند یعنی سه یا چهار پس برای ایشان ثلثان مال است پس معلوم شد اگر دو دختران نصف یابند و نزد
باقی صحابه حکم دو دختران حکم جماعت است یعنی دو ثلث — به سه دلیل — اول دلیل آنکه ایزد تعالی فرموده است
للذکر مثل حظ الانثیین یعنی برای مذکر حصه است مثل حصه دو انثی و ادنی مرتبه خلط که در میان
ایشان باشد پسر و دختر است پس درین موضع برای پسر دو ثلث مال است و برای دختر
یک ثلث مال است باتفاق پس باین اشارت معلوم شد که برای دو دختر نیز فی الجمله دو ثلث
مال باشد در حالت انفراد ایشان از پسر میت زیرا که دو مونث در حصه برابر یک مذکر
میباشند پس حاجت به بیان اثنین نبود بلکه حاجت به بیان احوال ایشان بود که زیاده از
دو باشند پس ازین جهت ایزد تعالی فرموده فان کن نساء فوق اثنتین و مراد ایزد تعالی باین قول
آن است یعنی اگر دختران جماعت باشند که زیاده باشند عدد ایشان از دو پس برای ایشان

ان کن

آن نصف است که برای دو خواهر میباشد یعنی دو ثلث که زیاده از ایشان نمیشود — و دلیل
دوم آن است که دختران از خواهران در قرابت قریب تر اند و چون دو خواهر ایشان ثلث مال بطریق آیت
گیرند پس ایشان بطریق اولی گرفته باشند زیرا که قرابت ایشان از قرابت آنها قوی تر است — و
دلیل سوم آن است که خواهر دختر وقتیکه همراه برادر خود باشد که آن پسر میت است برای او ثلث
مال واجب میشود پس برای دختر بطریق اولی این ثلث واجب شود وقتیکه همراه خواهر دیگر باشد
که آن دختر دیگر میت است هم چنان برای خواهر دیگر همراه خواهر خود واجب شود مثل آنکه در صورت
مذکوره است که خواهر اول را پس وقتیکه از خواهر دیگر مفرد باشد و همراه برادر خود باشد برای او ثلث
واجب شود — و حالت سوم برای دختران صلبیه آن است که همراه پسر میت یعنی همراه برادر
خود للذکر مثل حظ الانثیین گیرند یعنی پسر میت دو حصه گیرد و ایشان یک حصه و پسر میت مر دختر
میت را عصبه میکند بقوله تعالی یُوصِیکُمُ اللّٰهُ فِی اَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ و مانند آن
شود در میان دختران و پسر بطریقیکه ذکر کرده ام در قسمت ذوی العصبات ——

## فی احوال بنات الابن

و بدانکه دختران پسر مثل دختران صلبیه اند در ثبوت این احوال و ایشان را شش
حالات است اگر یکی باشد او را نصف است و اگر دو یا زیاده باشند پس ایشان را دو ثلث باشد در وقت
عدم موجودگی دختران صلبیه و اگر یک دختر صلبیه همراه ایشان باشد پس این دختران پسر میت را
سدس مال باشد برای تکمله ثلثین زیرا که حق دختران دو ثلث است و چون یک دختر صلبیه
بقوت قرابت خود نصف گرفت پس از حق دختران سدس باقی ماند پس این سدس را در میان
دختران پسر میت گیرند خواه یک باشند خواه زیاده و آنچه باقی بماند از متروکه پس او عصبه را است
پس دختران پسر از ذوی الفروض اند همراه یکی از دختران صلبیه و اگر همراه دختران پسر میت

پسر پسر میت باشد ای برادر ایشان که همراه ایشان در درجه برابر بود پس ایشان را
او عصبه میشوند — و نصف مال که باقی مانده است پس از حصه که فرض دختر صلبیه بود
در میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کرده شود — و اگر همراه ایشان ذکر
باشد که زیرتر از درجه ایشان باشد چنانچه پسر پسر پسر میت پس برای دختران پسر
در مقام فرض خود باشد یعنی یک دختر صلبیه نصف گیرد بطریق عصوبت فرضیت و دختر
پسر میت شریک گردد تا حق دختران تمام شود بوده باقی برای این پسر است و اگر دو دختران
صلبیه باشند پس دختران پسر میت وارث نمیشوند نزد عام صحابه زیرا که از حق دختران
چیزی باقی نمانده است — بخلاف ابن عباس رض زیرا که حکم این هر دو دختر صلبیه نزد او هم
یکی است — مگر دختران پسر میت آن وقت وارث میشوند که برابر ایشان … یا
زیرتر از درجه ایشان مذکر باشد پس این مذکر دختران پسر میت را عصبه میکند و باقی در میان
ایشان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کرده شود پس دختران پسر و هیچکه در درجه ایشان
مذکر باشند چنانچه پسر میت عام از آنکه برادر ایشان باشد یا پسر عم ایشان باشد ایشان
را عصبه میکند چنانچه دختران صلبیه را پسر صلبی عصبه میکند — و درین قسمت نیز باقی در میان
ایشان للذکر مثل حظ الانثیین ثابت زیرا که مذکر که زیر اولاد پسر باشد آن دختران
را که در درجه ایشان باشند عصبه میکند از استحقاق جمیع مال بالاتفاق در هیچکه بالای
میت ولد صلبی باشد پس همچنان عصبه میکند این مونثان را در استحقاق باقی مال … بعد از
گرفتن ثلثان دختر صلبیه مانده باشد و باین قول عام صحابه و جمهور علما عمل کرده اند — و ابن
مسعود رضی الله فرموده که این دختران عصبه نمیکند بلکه باقی مانده همه برای این پسر است
و برای دختران پسر هیچ شی نیست زیرا که اگر باقی در میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین
تقسیم کرده شود

تقسیم کرده نشود مر این را حق دختران به نصف است زیاده نشود و رسول هم فرموده
که لا یزاد حق البنات علی الثلثین یعنی زیاده نکنید حق دختران به ثلثین
و دیگر تفصیل قول ابن مسعود آنست که زن پسر وقتی همراه دختر عصبه میشود که
خداوند فرض نباشد در حالت انفراد زیرا که مثل دختران و خواهران که خداوند
در بعضی حالت نباشند پس مونثات همراه برادران عصبه میشوند چنانچه دختران برادران
و دختران اعمام که همراه برادران خود عصبه نمیشوند — جواب دلیل اول ابن مسعود
بر این طور کرده میشود که استحقاق صلبیات ثلثین فرض است و استحقاق دختران پسر
تعصیب است و درین هر دو سبب مختلف اند پس کما یجوز منع استحقاق صلبیات ثلثین
هم چنان جایز است که کرده شود یکی ازین هر دو حق الطرف دیگر پس زیادت بر ثلثان نیامد
و جواب دلیل دوم ابن مسعود بر این طور است که دختر پسر خداوند فرض است در
وقت تنهایی از پسر پسر لیکن به دو صلبیه محجوب است ای غیر نیست که دختر صلبیه وارث
نصف میت بود در وقت عدم صلبیات بخلاف دختران برادر و دختران عم زیرا که
برای ایشان در حالت انفراد خود از پسر میت فرض نیست پس بر تقدیر عصبه
میشوند و درین همه حکم ما در آن وقت باشند که کودک در محاذی ایشان باشد و اگر از
زن در درجه دختران پسر میت باشد که همراه صلبیان واقع شده اند پس در ظاهر مذهب
زن یا پایینتر همان حکم است یعنی این دختران پسر میت بالای کودک عصبه میشوند لیکن
در میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین باشد — و بعضی متاخرین گفته اند که این
علما که اسفل زن در درجه دختران پسر میت باشد دختران پسر میت را عصبه نمیکند بلکه اگر
زن دختران صلبیه میت مانده باشد جمیع برای آن کودک است — و دختران پسر میت

محروم مانند زیرا که مذکر آن مونثات را عصبه میکند که در درجه ایشان یا مقابل ایشان
مذکر باشند در قرابت و عصبه نمیکند آن مونثات را که زیرین مذکر در درجه
اعلی باشند پس پسر پسر دختران را عصبه نمیکند و الغیا رکه مذکر آن مونثات را
که اعلی از درجه ایشان مذکر باشند عصبه نکند پس این مذکر محروم میشود زیرا که در علم
در کرفاتة میراث قریب بعید متقدم باشد خواه این قریب مذکر بود خواه انثی و دختران
دختران پسر از این کودک بطرف میت قریب تراند پس مونثات این کودک را از قبیل
این بنیعی که وقتیکه خود بر میت بدختر میت عصبه گردد مقدم باشد در گرفتن میراث
بر پسر برادر میت و وقتیکه این مذکر محروم گردد عصبه نمیکند کسی را زیرا که محروم کسی را
عصبه نمیکند پس دختران پسر میت عصبه نشدند و برای بیان این دلیل
که اگر این انثی به مذکر اعلی باشد اگر در درجه مذکر اسفل می بودی یعنی دختر پسر
میت یا پسر پسر پسر میت بودی پس این مونث بسبب آن مذکر که در درجه او
عصبه می شدی پس وقتیکه این انثی قریب تر از زیرین مذکر بطرف میت باشد
یعنی در درجه اعلی باشد بطریق اولی عصبه باشد ور نقول که اقرب از دختران محروم
باستحقاق اولی از ایشان مشابه محال است و دختران پسر میت همه ساقط
میشوند بوجود پسر میت بخلاف دختران صلبیه که ایشان همراه پسر میت عصبه میشوند
و اگر چه میت را سه دختران پسر گذاشته باشد که بعضی از بعضی اسفل باشند از بعضی و
هم چنان میت را سه دختران پسر که بعضی در درجه از بعضی اسفل باشند گذاشته باشد
و همچنان سه دختران پسر پسر دیگر گذاشته باشد که بعضی در درجه از بعضی اسفل بود
باشند با این صورت که بهم طابق مع تفصیل و نشیب مع عمل درج کرده میشود

میت

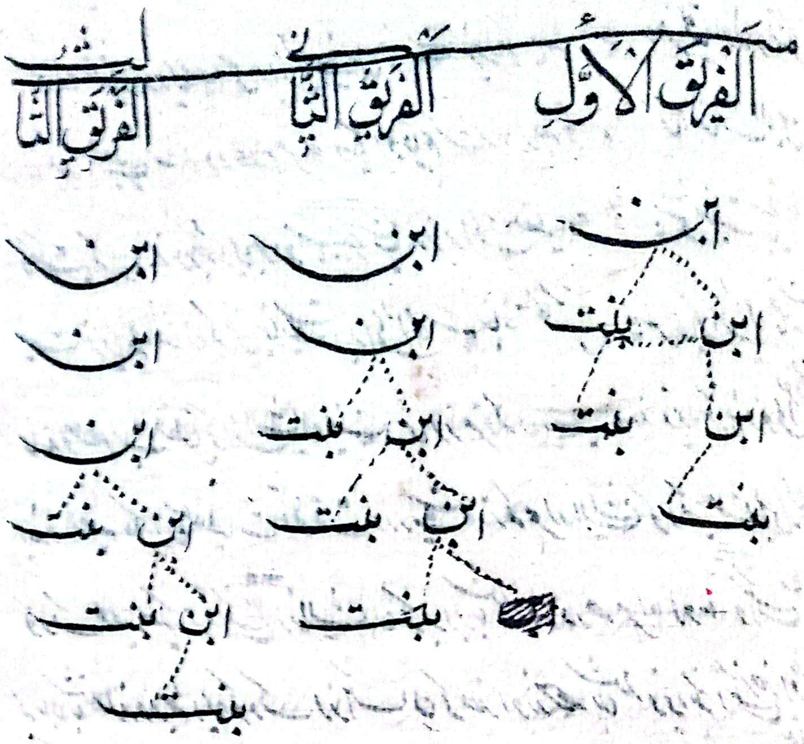


بدانکه بنت اولی از فریق اول برابر کسی از دختران دیگر نیست زیرا که بطن
بنت بیک واسطه میرسد که بسر میت و در بنات دیگری مثل این نیست

و وسطی از فریق اول برابر است همراه علیا از فریق ثانی زیرا که هر دو از ایشان به دو
واسطه میرسند و بنت سفلی از فریق اول برابر است به بنت وسطی که از فریق ثالث
و همراه علیا که از فریق ثالث است زیرا که هر یکی از ایشان به سه وسائط بطرف میت میرسد
و بنت سفلی از فریق ثانی برابر است در درجه همراه بنت وسطی که از فریق ثالث زیرا که
هر یکی از ایشان بچهار واسطه بمیت میرسد — و سفلی از فریق ثالث در درجه برابر کسی نیست
زیرا که به پنج واسطه به میت میرسد و در بنات دیگر هیچ کس چنان نیست که به پنج
واسطه بطرف میت رسیده باشد —— پس میگوییم که برای علیا از فریق اول نصف است
زیرا که قائم مقام بنت صلبیه است در وقت عدم موجودگی بنت صلبیه —— و برای وسطی از
فریق اول همراه آنکسی که در برابر است و آن علیا از فریق ثانی است سدس است برای کامل شدن

شدن ثلثین و دیگر سدس برای ایشان ثابت نیست زیرا که بنت علیا از فریق اول و ...

قائم مقام صلبیه شد در عدم موجود دیگر او قائم شد در بدرجه واحده مقام بنات الابن

آنکه که زیر از درجه این بود هیچ نصیب از برای سفلیات که آن نصف ثابت باقی

نیست زیرا که ثلثان که حق بنات است برای آن سه بنات کامل شد پس فرض برای ایشان باقی

نماند و عصوبت قطعا برای ایشان نیست پس از متروکه وارث ممنوع شوند زیرا که نه ذوی الفروض

اند و نه عصبه مگر این سفلیات آن وقت وارث شوند که همراه ایشان کودک باشد پسر ...

کودک عصبه سازد آنکه از ایشان که برابر باشند در درجه همراه او + و آنکه

که بالا باشند از درجه این کودک از ایشان که حقدار اند حصه نباشند زیرا که آنکه ...

حصه اند حصه خود بگیرند و با این کودک عصبه بنت شوند و فوت سهم ای حقدار اند حصه ...

بنت علیا از فریق اول است که نصف مال که فرض است و دیگر بنت وسطی از فریق

اول همراه بنت علیا از فریق ثانی که هر دو سدس مال که فرض است و این قید معتبر است زیرا که

بالا از این کودک باشند نه و در آن بنات که برابر این کودک باشند زیرا که این بنات عصبه شوند

مطلق همراه این کودک خواه حقدار اند حصه باشند و خواه نباشند و ساقط نمیشوند اگر

در درجه پایان از این کودک باشند پس اگر غلام همراه بنت سفلی از فریق اول باشد

نصف مال بنت علیا از فریق اول گیرد و بنت وسطی از فریق اول همراه بنت علیا

از فریق ثانی سدس مال گیرد تکملة للثلثین و ثلث که باقی ماند تقسیم کرده شود

در میان بنت سفلی و کودک از فریق اول و در میان بنت وسطی از فریق ثانی

و در میان بنت علیا از فریق ثالث مثل حظ الانثیین للذکر بر پنج حصه و ساقط شد سفلی

از فریق ثانی و وسطی و سفلی از فریق ثالث یعنی دو حصه برای غلام داده شود و یک برای ...

از فریق اول

از فریق اول

و یک برای وسطی از فریق ثانی و یک برای علیا از فریق ثالث پس در بیندر رسید مسئله
از شش میشود و برای اجتماع نصف و سدس پس نصف که سه از شش می آید به بنت علیا
از فریق اول داده شد و این سه بر سه مستقیم است — و سدس که یک از شش است به بنت وسطی
از فریق اول و بنت علیا از فریق ثانی داده شود — و یک بر سه مستقیم نیست و در میان
یک و سه تباین است پس این سه را ماخوذ کردیم برای عمل — و آنچه که باقیمانده است عصبه
دادیم و آن پنج کس اند حکما و روس ایشان در حقیقت هم شمار بود و بر پنج مستقیم نیست
پس در میان هر دو روس ماخوذه که دو و پنج اند نسبت دیدیم نسبت در میان ایشان تباین
بود پس دو را در پنج ضرب کردیم حاصل شد ده را در اصل مسئله که شش بود ضرب
کردیم شصت حاصل آمد پس تصحیح از شصت شد — و برای بنت علیا از فریق اول سه بود
زیرا در مضروب مسئله که ده اند ضرب کردیم سی حاصل آمد این حصه بنت علیا از فریق
اول است و یک سهم که حصه بنت وسطی از فریق اول و بنت علیا از فریق ثانی بود در
مضروب مسئله که ده اند ضرب دادیم حاصل ده آمد برای هر یک از ایشان پنج پنج
دادیم پس عصبه بنت سفلی و علات و آنکه در برابر اوست ضرب کردیم که نصیب ایشان
دو است در مضروب اصل مسئله حاصل بیست آمد بیست بر پنج دادیم و چهار چهار
برای هر یک ایشان پس چون اینها همه حصص جمع کردیم مجموع ایشان شصت شد — و برای
علاتهم همراه بنت سفلی از فریق ثانی باشد ثلث ما بقی در میان علاتهم و بنت سفلی از
فریق اول و بنت سفلی و سفلی از فریق ثانیه و بنت علیا و وسطی از فریق
ثالث بصفت حصه للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کرده شود — و بنت سفلی از
فریق ثالث ساقط شده بود پس در بیندر تصحیح از شصت و دو چهار بار ...

اصل مسئله از شش است برای ام نصف است و برای بنتان سدس که آن مستقیم منقسم می‌شود و برای

میان ایشان و عدد رؤوس ایشان مباینت است لکن رؤوس پسر و رؤوس بنات مجانسه است بعد از

پس نصف در دو در رؤوس ضرب کردیم چهار حاصل شد پس این حاصل را ضرب در

ضرب کردیم حاصل هشتاد و چهار آمد ـ برای بنت علیا از این نصف است و آن چهل و دو

و برای بنتان سدس است و آن چهارده است و برای [illegible] و بنات [illegible] باقی است و آن

پس هشت برای غلام است و برای هر یک از آن پنج بنات چهار چهار است

نصف سفلی از فریق ثالث باشد و ثلث باقی در میان غلام و شش بنات

پس در این صورت تصحیح از بیست و چهار می‌شود و از ده برای بنت از فریق علیا

و چهار برای بنتان که وسطی از فریق اول و علیا از فریق ثانی است و هشت برای غلام و شش

بنات است و برای غلام دیگر برای بنات ـ و اگر همراه بنت سفلی از فریق اول غلام

فرض کرده شود جمیع مال پدر میان غلام و خواهر او که دختر پسر میت است للذکر مثل حظ الانثیین

تقسیم کرده شود ـ و برای [illegible] بنات سفلیات هیچ نباشد ـ و اگر

همراه بنت وسطی از فریق اول غلام فرض کرده شود پس برای بنت علیا اولی نصف داده

شود و مابقی در میان غلام و آن بنات که محاذی غلام اند و آن وسطی و علیا از فریق

ثانی است للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کرده شود ـ پس اصل مسئله از دو [illegible]

علیا یک و یک برای غلام و خواهر او است ـ پس یک رؤوس ایشان که چهار اند مستقیم نمی‌شود

پس عدد رؤوس در اصل مسئله ضرب کردیم هشت حاصل آمد و تصحیح مسئله از آن پس چهار برای علیا [illegible]

و یک یک برای خواهر او است ـ و همچنان که هرگاه که غلام همراه بنت سفلی از فریق ثانی فرض کرده شود ـ و بعد از آن هرگاه علیات

پس [illegible] تعصیب کنند پس [illegible]

عصبه شکیند بتفصیل مذکوره — و در این مسئله ابن مسعود رضی الله عنه میگوید که با ایشان مذکور با ایشان که آن ... 
بنات الابن مذکر باشد للاقرب معصوبه — و برای مونثات ثلث باشد و در ... 
زید و بسی از ایشان مذکر هر یکه هرتبت مختلط شده اند در یک جا و بیان کرده که اگر عدد مذکر ...
از عدد مونثات بیشتر باشد و یا مساوی باشد عدد مونثات و ... باقی ماند در میان ایشان للذکر
مثل حظ الانثیین تقسیم کرده شود بالاتفاق — و اگر عدد مونثات زیاده از عدد مذکر
باشد پس نزد علماء احکام با قی ماند و در میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کرده شود
و ابن مسعود رضی الله عنه میگوید که در اینجا برای مونثات سدس بالا است که باقی مانده از نصیب صلبیه
مذکر ذکر بنات با خلاف درجات چنانکه در کتاب ذکر کرده ام تسمیه این مسئله
تشبیب است از آنکه در حسن این مسئله ذهن ما کار و در آن تیز شوند و گوش آن ...
شنیدن این مسئله مبتلا میکنند پس مشبه این مسئله به تشبیب شاعر قصیده برای آنکه
دلیل شما لطف این — و تشبیب در لغت خواندن شعر را گویند که در او ذکر جمال
معشوق و حال عاشق بود — و در عرف تشبیب غزل خواندن را گویند — و در اصطلاح
علمای فرائض تشبیب ذکر بنات با خلاف درجات

## فی احوال الاخوات لاب و ام

و برای خواهران اعیانی یعنی آن خواهران که قرابت ایشان از طرف مادر و پدر هر دو باشد
هفت حالت چنانکه چهار ذکر کرده شوند و پنج در احوال خواهران که از طرف پدر باشند مذکور خواهد
شد نصف الله جل جلاله برای یکی باشد برای او نصف است لقول الله تعالى ولها اخت فلها نصف ما ترك
و اگر دو باشند و زیاده از دو برای ایشان دو ثلث است لقول الله تعالى فان كانتا
اثنتين فلهما الثلثان و هم این حال دارد که از طرف مادر و پدر باشند الله للذکر مثل

خود عصبه میشوند برای برادران ارث در قرابت بطور نسب
مثل حظ الانثیین باشد و همراه ایشان برادر عصبه میشوند برای برادران
و دلیل بر حصر وراثت ایشان همراه برادر خود قول ایزد تعالی است و ان کانوا اخوة رجالا و نساء
فللذکر مثل حظ الانثیین یعنی بنصف حصه ایشان در حالت اجتماع ایشان با برادر مقدار شد و جاکه بنصیب
مذکر نیست پس علم تقیید بر دلالت بر این میکنند که ایشان همراه عصبه میشوند و خلاف گرفته اند
عمل در این مسئله که وقتیکه شخصی بمرد و دختر گذاشت و برادر و خواهر از طرف پدر
پس گفته اند که باقی مانده پس از حصه دختر برای برادر است نه برای خواهر بسبب اینکه عمل الفقه
الفرائض فللذکر و رجل ذکر و خواهر از رجل و ذکر نیست در اجماع کرده اند در دختر
دختر پسر و پسر پسر بعلاوه اینکه باقی بعد از نصیب بنت در میان اولاد پسر للذکر مثل حظ الانثیین است
و ایضا اجماع کرده اند در دختر میت و عم و عم پدری مقبول که باقی از نصیب دختر میت
برای عم است و اختلاف کرده اند در برادر و خواهر که همراه دختر میت باشد پس گوییم
میگوییم که الحاق برادر و خواهر و پسر میت با دختر پسر میت اولی است از الحاق ایشان
به عم و عم اعیانی که ایشان جاکه اجماع کرده اند که وقتیکه همراه دختر پسر میت دختر پسر میت
دختر میت باشد پس همه مال در میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین باشد هم چنان اجماع
اند بر این که وقتیکه همراه برادر و خواهر دختر میت باشد جمیع مال در میان ایشان للذکر مثل
حظ الانثیین باشد بخلاف عم و عم زیرا که وقتیکه همراه ایشان دختر میت باشد هم
مال میت برای عم باشد پس هم چنان حکمت در باقی که بعد از نصیب دختر مانده باشد چنانکه این حکم
کلی را در کتاب شرح اثار ذکر کرده است و برای خواهران همراه اولاد خواهران میت در خواهران
پس میت باقی مانده است ای نصف بقوله علیه السلام اجعلوا الاخوات مع البنات عصبة یعنی
برای خواهران نصف است وقتیکه یک دختر میت باشد و اگر دو باشند و یا زیاده از

بسبب ادای خواهران

چنانچه گذشت ۱۲

پس برای خواهران سدس باکمال ثلثان بقول ۱۲ یعنی جنس اخوات همراه جنس بنات عصبه
میشود یعنی جنس اخوات همراه جنس بنات عصبه میشوند ونزد قول زید و عمر و علی
و ابن مسعود و شافعی نیز برین عمل کرده اند و اکثر صحابه و جمهور علما برین اند که خواهران
همراه دختران عصبه میشوند — و ابن عباس رضی الله میگوید که خواهران همراه دختران
عصبه نمیشوند — و حکم کرده است در این صورت که جمع شود دختر و خواهر میت با ام فضول
که نصف برای دختر است و برای خواهر هیچ نیست پس چون ابن عباس بر این طور حکم کرد او را
گفتند که عمر رضی الله تعالی عنه میگوید که برای خواهر باقیمانده از دختر است پس در غضب آمد
و گفت که آیا شما [illegible] میدانید یا خدا [illegible] میدانند که ارث [illegible] فرموده است ان امرؤ
هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک یعنی اگر بمیرد مردی که او را ولد نباشد و برای او
خواهر باشد از طرف مادر و پدر و یا از طرف پدر پس برای این خواهر نصف است پس ولد
موضع گشته خواهر است زیرا که حضرت سبحانه فرموده است که اگر ولد نباشد آنگه برای خواهر نصف
ثابت باشد — ولفظ ولد شامل است برای مذکر و مونث هر دو چنانکه در حجب مادر از ثلث
بطرف سدس و در حجب شوهر از نصف بطرف ربع و در حجب زن از ربع بطرف ثمن و
لهذا برای خواهر بوجود ولد میت میراث نیست خواه آن ولد مذکر باشد خواه مونث بخلاف
برادر زیرا که برادر باقیمانده از [illegible] میگیرد — و برای خواهران بنفس خود عصوبت نیست
و خواهر در وقت هم [illegible] عصبه شود که آن دیگر خود عصبه باشد و برادر دختر عصبه [illegible]
نیست پس خواهر همراه او [illegible] عصبه میگردد — و جواب این استدلال [illegible]
علمای ما آن است که مراد از ولد در قول [illegible] ولد مذکر است بدلیل قول [illegible]
وهو یرثها ان لم یکن لها ولد یعنی برادر میت وارث میشود وقتیکه برای میت پسر نباشد

باد الاتفاق زیرا که برادر همراه او عصبه میشود و وارث میشود و حکم او در [illegible] است [illegible]
بطریق سنت چنانچه روایت شده است از هزیل بن شرحبیل از شعبی [illegible]
در آن صورت [illegible] دختر و دختر پسر و خواهر گذاشته بود سوال کرد پس جواب [illegible]
که برای دختر نصف است و برای دختر پسر سدس است برای کامل شدن ثلثین و ما بقی برای خواهر است
پس [illegible] ابن مسعود [illegible] و برای [illegible]
سائل رفت و سوال کرد فرمودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] حکم کرده بود [illegible] دختر نصف
و برای دختر پسر سدس مال برای کامل شدن ثلثین و ما بقی برای خواهر [illegible]
[illegible] حکم [illegible] [illegible] ابن مسعود [illegible] پس [illegible]
میکنند و خواهر همراه دختر عصبه میشود

## فی احوال الاخوات لاب

هر برای خواهران که از طرف پدر باشند شش احوال است و ایشان در حکم مانند خواهران اعیانی یعنی [illegible]
یکی باشد برای او نصف است و اگر دو باشند یا زیاده باشند پس برای ایشان ثلثان مال باشد در وقت عدم
خواهران اعیانیه یعنی خواهران [illegible] که از طرف پدر و مادر باشند موجود نبوند و اگر یک از طرف پدر و مادر
باشد پس برای ایشان سدس مال است برای کامل شدن ثلثین زیرا که حق خواهران ثلثان است و خواهر [illegible]
پدر و مادر [illegible] نصف گرفت پس باقی ماند سدس [illegible] خواهران [illegible] طرف پدر است عطا کردیم [illegible]
ساقط میشوند وقتیکه دو خواهران از طرف پدر و مادر باشند پس ایشان وارث نمیشوند زیرا که حق خواهران که ثلثان
است کامل شدند پس برای خواهران که از طرف پدر اند هیچ چیزی نماند مگر وارث میشوند در وقتیکه همراه ایشان
برادر ایشان باشد پس ایشان را عصبه میکند [illegible] مال [illegible] در میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین
باشند زیرا که میراث برادران و خواهران که از طرف پدر و مادر باشند جاری میشود [illegible]

و میراث برادران و خواهران را جاری میشود به مجرای میراث اولاد پس ذکور
ایشان همراه ذکور ایشان بهره اند و اناث ایشان همراه اناث ایشان
و ششم حال آنست که همراه دختران میت و همراه دختران پسر میت عصبه
میشوند بقول علیه السلام اجعلوا الاخوات مع البنات عصبة و این بقول
عام صحابه است بخلاف ابن عباس چنانچه سابق گذشت — و بنو الاعیان
ای برادران و خواهران که از جانب پدر و مادر باشند — و بنو العلات ای
برادران و خواهران که محض از طرف پدر باشند این همه ساقط می شوند به پسر میت
و پسر پسر میت اگرچه پایان باشد — و ساقط میشوند همراه پدر بالاتفاق
و همراه جد نزد ابوحنیفه رحمه الله تعالی هرچه سقوط برادران همراه پسر است بقول ایزد تعالی
و هو یرثها ان لم یکن لها ولد یعنی برادر میت وارث میشود وقتیکه
برای مرده پسر نباشد — و هرچه سقوط خواهران است پس بقول حق تعالی است — لیس له
ولد وله اخت فلها نصف ما ترک و مراد از ولد پسر است چنانچه سابق
گذشت — و هرچه سقوط ایشان به پسر پسر است پس برای قایم ماندن او بمقام پسر
در وقت عدم موجودگی پسر میت یعنی چون پسر میت نباشد پسر پسر قایم بمقام او میشود
و هرچه سقوط ایشان به پدر است پس برای آنکه میت کلاله است و در توریث کلاله
عدم موجودگی ولد و والد شرط است — و هرچه سقوط ایشان همراه جد نزد امام
حنیفه است پس زود است که در باب مقاسمه جد خواهد آمد ان شاء الله تعالی — و بنو
العلات همراه برادر که از طرف پدر و مادر باشند نیز ساقط میشوند — و این سقوط
ایشان ثابت است از آنکه نص میراث خواهران و برادران اعیانی جاری میشود

در مجری میراث اولاد صلبیه و میراث برادران و خواهران که از طرف پدر باشند مثل میراث
اولاد پسر است ذکوران ایشان مثل ذکور آنها میباشند و اناث ایشان مثل اناث آنها میباشند
پس چنانچه اولاد پسر همراه پسر محجوب میشوند همچنان اولاد بنو العلات به برادر که از طرف
پدر و مادر باشد محجوب میشود — و در بعض نسخ یافته شده است که بنو العلات الغ ساقط
میشوند بخواهر که از طرف پدر و مادر باشد وقتیکه این خواهر همراه دختر میت و یا همراه
دختران پسر هر دو عصبه شده باشد — و ازین جهت بنو العلات بوجود خواهر ساقط میشوند
چون که [illegible] خواهر در موقف میت بر کون جهت در عصوبت که قربت بطرف میت چنانچه در
عصبات خواهد آمد

## در احوال الام

و برای مادر است احوال از اول سدس است وقتیکه ولد پسر و یا ولد پسر میت باشد و یا باشد او
و در پنجا نیز لفظ ولد برای مذکر و مونث بر صورت بلا است و یا برای اجماع که ولد پسر موجود
قائمقام ولد صلب است در حجب مادر — و همچنان برای مادر سدس مال است وقتیکه دو
کس از برادر و خواهر باشند و یا زیاده از جهت تمام ازانکه از طرف ابوین باشند و یا از طرف
پدر و یا از طرف مادر باشند تمام ازانکه هر دو خواهر باشند و یا هر دو برادر و یا یک برادر و یک
خواهر باشد بقول ایزد تعالی فان کان له اخوة فلامه السدس لفظ اخوة برای هر دو شامل است
از جهت اشتراک در اخوت — و بمقول اکثر صحابه و جمهور فقها عمل کرده اند سوای قول
ابن عباس رض که این میگوید که سه نفر از برادر و خواهر حاجب مادر میشوند و دو کس بلکه
مادر همراه ایشان ثلث میت باشد بنا بر آنکه اخوة صیغه جمع است پس بر دو کس شامل
نمیشود و ما قول ابن عباس رد کردیم بر مضمون که حکم دو کس از خواهر و برادر در
میراث حکم جماعت است زیرا که هر دو خواهر مانند دختران اند و هر دو خواهر مانند خواهران اند

[illegible]

دو خواهران تا مانند خواهران اند در استحقاق ثلثان پس هم چنین در حجب هم و حکم محجوبیت

زیرا که حجب بر میراث مناکر داخل شده است برای آنکه حاجب کسی نمی شود مگر وارث

بقوت یا بفعل ——— و ورد ثانی برای قول ابن عباس است که جمع مطلق در میراث

سه و زیاده از آن مشترک است و درین مقام دلالت جمع مطلق نیست پس لفظ اخوت

دلالت بر یکی کرد پس حکم کرد که آن سدس دیگر که مادر از آن محجوب شده است نزد جمهور اصحاب

برای پدر است — و تفصیل این بر نظیر است که وقتیکه میت پدر و مادر گذاشت پس مسئله از سه

باشد ثلث برای مادر بطریق فرض باشد و باقی برای پدر بطریق عصوبت و وقتیکه

در صورت برادران و یا خواهران باشند پس در مقام مسئله از شش باشد سدس برای مادر

در سدس دیگر محجوب شد و زیرا از ثلث که حصه او بود سدس باقی ماند زیرا که ثلث مجموعه

دو سدس است پس جمهور علما چنان فرموده اند که آن سدس که مادر از آن محروم شده است برای

پدر است پس نزد ایشان برای پدر پنج حصه از شش باشد و برای برادران و خواهران هیچ نباشد

و ابن عباس رضی الله عنه میگوید که این سدس برای برادران و خواهران است نه برای اینکه

اب ان مادر را از کرداتی این سدس برای آن محروم کرده اند که حوز نکردند زیرا که غیر

وارث کسی را محجوب نمیسازد چنانکه برادران کفار و یا مملوکان — و دلیل گرفته است

بقول که طاوس رضی الله از نبی علیه السلام روایت کرده که علیه السلام خواهران و برادران

هر الابوین السدس ... — و برای ما بال اینه دلیل است که از زید گفتیم فرموده قال

لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث فان کان له اخوة فلامه السدس و مراد

از کلام اول این است که برای مادر ثلث و باقی برای پدر — و هم چنان حال است در قول ثانی

و حاصل او این است که اگر برای میت برادران و یا خواهران باشند و وارث پدر او باشد

دیگر

پس برای مادر سدس است و برای پدر باقی است — و جواب از استدلال دوم ابن
عباس آن است که روایت از طاوس رض شده که فرموده است که دیدم بودم پسر رجل را
از آن اخوت که ایشان و بعضی ها سدس مال همراه ابوین داده بود و از وی سوال کردم که
به کدام سبب شما سدس مال داده است پس او گفت که این وصیت بود و درین وقت از
پیغمبر ع برای بابان دلیل است که وصیت برای وارث نیست — و حالت دوم برای مادر
ثلث جمیع مال باشد در وقت عدم موجودگی این همه مذکورین یعنی چون برای میت ولد و ولد ولد
و اگرچه بابان باشد و هیچ کس از برادر و خواهر ملا و یا زیاده نباشند پس برای مادر ثلث جمیع مال
باشد — و بدانکه این حکم بقول ایزد تعالی ثابت است فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث
فان کان له اخوة رجالا و نساء فلامه السدس و این حکم در وقتی باشد که همراه
ابوین یکی از زوجین نباشد — و اگر همراه ابوین یکی از زوج و زوجه باشد پس برای
مادر ثلث مابقی باشد پس از گرفتن فرض احد الزوجین و این در دو مسئله باشد یعنی در دو صورت
چنانچه زوج و ابوین باشند — و زوجه و ابوین پس در مسئله اول که زوج و ابوین در
یک موضع باشند برای زوج نصف باشد و برای مادر ثلث مابقی درین صورت مسئله از
شش باشد برای اختلاط نصف و ثلث یعنی نصف که سه از شش است به زوج دادیم و باقی
بماند پس برای مادر ثلث دادیم از آن مال که پس از گرفتن زوج باقی مانده است و آن ثلث
یک است و دو باقی بماندند آنرا به پدر دادیم و این هر حسب حصه مادر است و از بجهت درین مقام
برای مادر ثلث جمیع مال نه دادند که تفضیل مونث بر مذکر لازم نشود و این مذهب
جمهور اصحاب و فقهاء است — و ابن عباس رض میفرماید که برای مادر درین صورتین نیز
ثلث جمیع مال است و دلیل دیگر در حق تو اول برای مادر سدس همه مال گفته است همراه ولد مگر

بقوله تعالی

ولابويه لكل واحد منهما السدس مما ترك ان كان له ولد و بعده برای مادر مرده
نصيب ذکر کرده است در وقت عدم موجود بودن ولد و اخوت بقوله تعالی فان لم يکن له ولد وورثه
ابواه فلامه الثلث پس مراد ازين ثلث اصل ترکه است — و فقيه ابوبکر اصم رح
ميگويد که برای مادر همراه شوهر ميت ثلث مال است که پس از فرض زوج باقی مانده باشد — و برای
مادر همراه زوجه ميت ثلث جميع مال است زيرا که اگر برای مادر همراه زوج ثلث جميع مال داده
شود هر آئينه نصيب مادر بر نصيب پدر زياده شود زيرا که مسئله درين وقت از شش باشد
برای اجتماع نصف و ثلث پس برای زوج سه است و برای مادر دو باشد
پس برای پدر يک حصه باند و درين وقت تفضيل انثی بر ذکر لازم آمد و اين باطل است — و اگر
برای مادر ثلث مال که باقی از زوج مانده است داده شود يک برای مادر باشد و دو برای پدر
خوب است پس درين صورت تفضيل انثی بر ذکر لازم نيايد — و اگر برای مادر باشد همراه زوجه ثلث
اصل مال داده شود تفضيل لازم نيايد زيرا که مسئله از دوازده باشد برای اجتماع ربع و ثلث
پس وقتيکه چهار حصه مادر گرفت پنج برای پدر مانده در ينجا تفضيل مادر بر پدر لازم نيامد
و برای ما بايد دانست که معنی قول حق تعالی فان لم يکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث
در صورتی که برای مادر ثلث آنچيزی است که همراه اين پدر وارث شده بود که آن پدر ميت هم
وارث شده جميع مال باشد يا به بعضی مال چرا که جميع مال وارث شود چنانکه در وقت عدم موجود
بودن احد از زوجين پس درين مقام برای مادر ثلث جميع مال است و باقی که دو ثلث است برای پدر
است پس للذکر مثل حظ الانثيين — و وقتيکه به بعضی مال وارث باشد چنانکه در وقت موجود
بودن احد از زوجين پس درين وقت برای مادر ثلث مابقی است و برای پدر دو ثلث است پس ثابت شد
[illegible]

همراه مادر و پدر کشته شد ثلث جمیع مال برای مادر و باقی برای پدر است

ویا خاطر آن است که چون ثلث همراه وجود پدر می گیرد در وقت که پدر نیست هم همراه بقیه ثلث

ثلث مال گرفته باشد — و نزد آنکه وقتیکه برای مادر ثلث باقی همراه زوج ولکن

در مسئله جمع مستحق بودند پس در وقت این ثلث در حقیقت ربع باشد — و اگر عکس آن بود

باشد پس نزد ابو حنیفه برای مادر ثلث جمیع مال است و این مذهب ابن عباس است

روایت از صدیق رض و ابن کوفه در حدیث مرفوع روایت کرده اند پس بمقدار

زوج تصحیح از شش می شود سه برای زوج باشد و ثلث مادر و یک برای جد — و بمقدار

زوجه موجود باشد اینجا تصحیح از دوازده می شود سه برای زوجه باشد و چهار برای مادر و پنج

جد نزد ابو بکر الصدیق — و ابو یوسف رح میفرماید که برای مادر همراه جد الغایه ثلث

باقیمانده است چنانکه همراه پدر بود پس در این روایت جد مثل پدر کرده اند پس مادر را

چنانکه پدر او را عصبه میکرد — و نزد آنکه در تفصیل از نقص تفاوت در جانب استحقاق است چنانکه

وقتیکه میت را وجود است از طرف مادر و پدر و برادر از طرف پدر کرده است پس برای مادر

ربع مال است و برای خواهر نصف مال و برای برادر باقیمانده است پس باید تحقیق کرد که بر سبب

زیادت قرب تفضیل است نه مذکر است — و برای مادر حقیقة ولادت است چنانکه برای پدر

پس عصبه میکند او را — و برای جد حکم ولادت حقیقی نیست پس مادر را عصبه نمیکنند زیرا که نسبت

اختلاف نیست بلکه باتفاق نسبت است

لیکن برای مادر همراه جد ثلث جمیع مال است

## در احوال جدات

و برای جده میت سدس مال است یعنی ششم حصه خواه این جده از طرف مادر باشد چنانکه مادر مادر و

یا جده از طرف پدر باشد چنانکه مادر پدر و خواه یک باشد یا زیاده از یک و در وقتیکه این جده

ها صحیح باشند

محجوب باشند چنانکه ذکر کردیم زیرا که جدات فاسده از ذوی الارحام اند و نیز هر گاه که این
جدات که مذکور شد همه از یک جانب باشند همه در درجه بطرف میت برابر باشند زیرا که قربی لجدی را
محجوب میکند پس هر چه وجه سدس را داد برای جده و احده را شامل شد و این است مذهب ابو سعید خدری و
مغیره بن شعبه و قبیصه بن ذویب از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که آنحضرت
جده واحده را سدس مال داده بود — و هرچه در بیان اشتراک جدات در سدس است یعنی در وقتیکه
مساوی باشند در درجه باشند عمل بر آنست که روایت کرده اند که مادر مادر نزد صدیق رضی الله عنه آمد و گفت که مرا
ولد دختر من را عطا کن پس آنحضرت فرمودند که صبر کن که تا من از اصحاب چند مشورت کنم
زیرا که من در کتاب الله برای تو حصه نیافته ام و نه در جناب از رسول صلعم چیزی شنیده ام
پس چون از اصحاب خود سوال کرد مغیره بن شعبه گواهی داد که رسول علیه السلام جده را سدس داده است ابوبکر
صدیق فرمودند که دیگر کسی هم همراه تو هست یا نه پس محمد بن مسلمة الانصاری نیز برین گواهی داد
پس برای جده دادند بعد مادر پدر بطرف ابوبکر الصدیق آمد و میراث ولد پسر خود طلب کرد ابوبکر
رضی الله فرمودند که این سدس در میان هر دو است اگر یکجا شوید در میان مادر مادر و مادر پدر — و
هر کدام که تنها باشد سدس برای او است برای آنکه هر دو شما با هم درین سدس شریک شده اند — و در روایت دیگر آمده
است که مادر پدر میت نزد عمر رضی الله رفت و گفت که من در میراث از مادر مادر اولی ترم
زیرا که اگر مادر مادر بمیرد و ولد ولد او ای ولد دختر او ازو وارث نمیشود و اگر من بمیرم و ولد
ولد من یعنی ولد پسر من از من وارث میشود پس حضرت عمر خطاب رضی الله فرمود که برای این
سدس مال است بگیرید پس اگر هر دو شما جمع شوید این سدس در میان شما هر دو تقسیم کرده شود — و اگر یکی
از شما از دیگران منفرد باشید این سدس برای او باشد پس حکم در میان ایشان شرکت در سدس کردند یعنی سدس
در میان همه شریک باشند یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برین اجماع کردند که جدات صحیحات که در درجه

میراث نشوند و جده که مادر پدر است شریک میت میشوند — و ابن عباس رضی الله عنه گفته است که جده که مادر مادر باشد

قایمقام مادر میشود در وقت عدم مادر پس ثلث مثل مادر گیرد وقتیکه برای میت اولاد

نباشند و برای این جده سدس مال است مثل مادر وقتیکه برای میت یکی از اولاد باشد چنانکه

جد پدر پدر قایم مقام پدر میشود در وقت عدم پدر و پسر پسر قایمقام پسر میشود در وقت عدم پسر

پس چنانکه در وجود مادر هیچ یکی از جدات وارث نمیشود هم چنان هیچ یکی از جدات ام مادر وارث

نمیشود — و قول ابن عباس رد کرده شده است بر این طور که رسیدن به میت بواسطه انثی سبب برای

استحقاق مدلی فرائضیه شده به میت مثل دختران دختران لیکن این قیاس در جدات از اولی

سند نزدیک کردیم و زیاده نکردیم در اینجا از زیاده طلب پس اکتفا بسیار کردیم

و حاصل رد این است که مدلی است به میت بواسطه انثی که صاحب فرض باشد استحقاق بسبب میت بود

زیرا که مدلی بمعنی اسم فاعل قایمقام مدلی به بمعنی اسم مفعول میت بود ای بمعنی که دختر

خواهر میت بواسطه خواهر که صاحب فرض است به میت میرسد و قایمقام خواهر میت در وقت عدم

نمیشود و حصه او نمیگیرد بالاتفاق و همچنان دختر دختر که بطرف میت بواسطه دختر که صاحب

فرض است میرسد و قایمقام دختر میت در وقت عدم او نمیشود و حصه دختر نمیگیرد پس هم چنان

جا حکم است که جده اگر چه بمیت بواسطه مادر میت که صاحب فرض است میرسد لیکن این جده

قایم شده بمقام مادر نیست پس آنچه مذهب ابن عباس است ثابت نمیشود و هم جدات ساقط

میشوند با در میت تمام زیرا که این جدات از طرف پدر باشند و یا از طرف مادر پس از جمیع

جدات ابویات بوجود مادر است پس زایل بهمان است که بطرف میت بواسطه مادر میرسند و در سبب

متحد اند که آن مادر است — و در صحه سقوط جدات ابویات بمادر است پس سبب برای ایجاد

سبب و جدات ابویات الخ بپدر میت ساقط میشوند و این قول عثمان و علی و زید بن ثابت

و نیز است

که مادر پدر پدر منقول است از شعبی با توریث ابن مسعود و … — محجوب است

وارث بود و مختار کرده است این قول را شیخ محسن … سبزواری … وارث بودن

کرده است ابن مسعود رضی که … مادر پدر با وجود پدر … داده … اول

اب … ادلاء مادر پدر با وجود پدر آن است که ارث جده است باعتبار اولاد …

ادلاء بطرف میت بواسطه انثی استحقاق … در حجب … چنانکه … نیست

بلکه استحقاق ایشان برای میراث با اسم جده است و در این اسم مادر مادر و مادر پدر برابر است

پس چنانکه پدر سبب مادر مادر را محروم نمیکند همچنان مادر پدر را محروم نمیکند و این … مردود

وارد است برای آنکه مجرد اسم استحقاق و قرابت ثابت نمیکند چنانکه اگر کسی برای اجنبی گفت

که این پدر من است و یا جد من پس بمجرد اسم قرابت او ثابت نشود و وارث نمیگردد بلکه از

عقبا … ادلاء … پدر است عام از آنکه رسیده است به شخص بطرف میت بواسطه ذکر … و یا بواسطه

انثی پس ما … در اثبات مذهب مفتی به که در میان مذکور است میگوییم که در … حجب در

محجوب شدن همه جدات به مادر و محجوب شدن ابویات خاصه به پدر دو سبب است اتحاد

سبب است و دیگر ادلاء ای رسیدن به میت بواسطه آن کس و برای هر یک از این دو در حجب

تاثیر است پس چنانکه اتحاد سبب وقتیکه منفرد از ادلاء یافته شود حکم حجب را متعلق میشود

الا نبینی که دختران پسر همراه دختران صلبیه محجوب میشوند برای اتحاد سبب آن دختریت

دختریت با وجود عدم رسیدن دختران پسر همراه دختر صلبیه هم چنان و وقتیکه ادلاء منفرد

از حجب باشد ایضا حجب باو ثابت میشود پس اگر آن جده که بواسطه پدر نسبت …

مادر پدر است همراه این پدر محجوب میشود برای وجود ادلاء اگرچه اتحاد سبب …

وزن است در میان … بخلاف … همراه مادر سبب … اتحاد …

محجوب میشود یعنی مادر پدر به پدر محجوب نمیشود برای آنکه ادلاء بسبب کسی که مادر نیست اگر چه او

مقام او لا معدوم است — و آن جده که از طرف مادر است که آن مادر مادر است همراه پدر وارث

میشود برای انعدام هر دو از ادلاء و اتحاد سبب و هم چنین برادر از طرف مادر است همراه او

میشود با آنکه بواسطه آن مادر بطرف میت رسیده است زیرا که در اینجا اتحاد سبب شمار نیست

در قضیه بیان نیز شده است — و بعضی گفته اند که این صورت از قول علماء قائلند که مادر پدر با پسر او

میشود همراه این پدر مستقیما نشده است — و هم چنین ماوردی آن قول که ابن مسعود روایت کرده

چنان که قائلان میگویند که مادر پدر همراه پدر وارث میشود و دلیل گرفته اند بر قول

ابن مسعود رض از رسول عم روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم مادر پدر را سدس

مال بوجود پدر داده بود بر این صورت که احتمال دارد که پدر این میت رقیق بوده یا کافر

و محروم از میراث باتفاق که اصلا محجوب نکند پس وقتیکه این احتمال قایم گشت استدلال مذکور درست

و هم چنان جدات ابویات همراه جد میت ساقط می شوند مگر مادر پدر میت و اگر هم بالا باشد چنانکه مادر مادر

و یا در مادر مادر پدر میت که این ساقط نمیشود بلکه همراه جد که پدر پدر میت است وارث میشود

زیرا که قرابت این جده بطرف میت از طرف جد نیست بلکه این جده زوجه او است پس همراه

او ساقط نمی شود بلکه وارث میشود چنانکه مادر همراه پدر وارث میگردد و این حکم در دو نسبت باشد که

بدوری جد از میت بیک درجه باشد — و اگر به دو درجه دور باشد چنانکه پدر پدر پدر میت است پس همراه

این جدات ابویات نیز وارث میشوند یعنی مادر مادر پدر که زوجه جد مذکور نیست که آن پدر پدر

پدر است و مادر مادر پدر که مادر زوجه پدر پدر است باین صورت —

مسئله ۶ تصحیح ۱۲

| | | |
|---|---|---|
| اب اب الاب | ام اب الاب | ام ام الاب |
| ع | سدس | سدس |

در بقیه صورت

در این صورت مسئله از شش میشود مسدس که یک از شش آن برای جده ابیه دادیم و دو دیگر از شش

دو بنت و یکی بر دو مستقیم نبود و بنت در میان ایشان تباین بود رؤس جده را سه که

عدد رؤس است در اصل مسئله که شش است ضرب دادیم هژده شد تصحیح مسئله از هژده شد و برای

هر دو جده ابطالی فریضت دادیم و ده برای جد ابطالی عصوبت دادیم — و همچنین اگر

بطریق دو از جد زیاده شوند به حسب ایشان عدد آن الوبات که همراه ایشان وارث

می‌شوند نیز زیاده شده باشد — و جده قریبه از هر طرف که باشد خواه از طرف پدر باشد و خواه

از طرف مادر آن جده سوم که از وی در درجه دور باشد از هر طرف که باشد محجوب میکند

پس در اینجا حجب ثابت نشود بلکه چهار قسم این مذهب علی رضی الله عنه است و یکی از دو روایت از زید

بن ثابت — و در روایت دیگر از زید بن ثابت چنان آمده است که قربی اگر از طرف

پدر میت باشد و بعدی از طرف مادر میت باشد پس ایشان هر دو مساوی باشند ای

هیچ یکی دیگری را محجوب نمیکند و بر این روایت مالک و شافعی عمل کرده اند بطریق اصح

دلیل بر این روایت چنان میگویند که جده به امومت مستحق ارث می‌گردد و این امومت در آن

جده که از طرف مادر باشد اوضح است زیرا که این جده مادر است که مادر را زائیده و آن جده دیگر

مادر آن کس است که بواسطه پدر میت است پس هرچند قربی از طرف مادر باشد پس او را بزیادت قرابت صفت

مادریت ترجیح و تغلیب باشد پس این اولا باشد — و اگر جده قربی از طرف پدر باشد و بعدی

از طرف مادر باشد پس برای آن اتفاق آن که از طرف مادر است ظهور صفت که آن مادریت است

و برای دیگری که از طرف پدر است زیادت قرابت است پس در استحقاق میراث هر دو برابر اند

و — برای ما این دلیل است که استحقاق جده باعتبار مادریت است و این اصل است

الصلب و در قربی اوضح است و قوی تر است از دو در بعدی عام ازآنکه قربی و بعدی هر دو از یک طرف

باشند چنانکه مادر مادر مادر — و یا از طرف مختلف باشند چنانکه مادر مادر و مادر پدر پس
قربی بر بعدی در گرفتن میراث مقدم باشد و اگر ظهور مادریت موجب برای
پس مادر مادر به مادر پدر پدر مقدم بودی با وجود یکه بعدی در جهت ...
باطل است و خواه این قربی وارث باشد چنانکه مادر پدر در وقت عدم موجود بودن
و یا مادر مادر همراه مادر مادر پدر — و خواه این قربی محجوب باشد چنانکه مادر پدر در وقت
موجود بودن پدر پس این همراه پدر محجوب میشود و با وجود حجب مادر مادر مادر محجوب میکند یعنی
درین صورت که میت پدر خود و دیگر مادر مادر مادر و دیگر مادر پدر گذرد همه اینها مانند
مایان برای پدر باشد زیرا که جده بعدی بقربی محجوب میشود مثل این صورت است که اخوه
مادر را از ثلث بطرف سدس محروم میکند با وجود آنکه خود همراه پدر محجوب اند — و حسن
بن زیاد گفته است که درینجا میراث صلات برای مادر مادر مادر است اگرچه از مادر مادر قریب
و این قیاس است بر قول علماء ره که فرموده است که قربی در وقتیکه وارث باشد محجوب میکند
و درین جا از خود محجوب است و وقتیکه دو جده جمع آیند که یکی ازیشان خداوند یک قرابت
باشد و دیگر چنانکه مادر مادر پدر و دیگری خداوند دو قرابت باشد و یا بخود از زیاده مانند
مادر مادر مادر و ایضا مادر پدر پدر باشد بر این صورت

مسـ

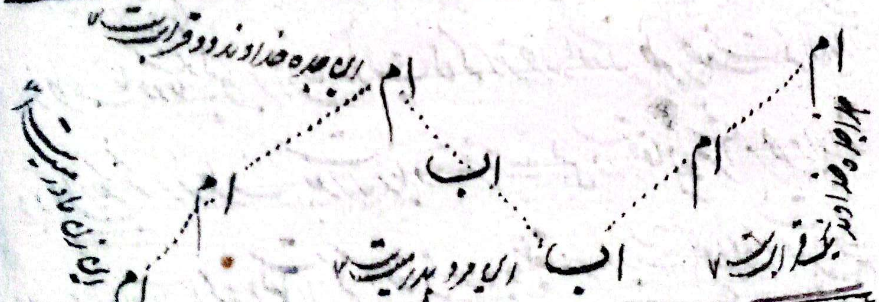


و توضیح این مسئله بر این مضمون است که زنی دختر دختر خود را به پسر پسر خود به نکاح داد پس ازان

ولد پیدا شد

ولد پدید آمد پس این زن که دختر دختر خود بود به نکاح داد و از آن جده این ولد که دختر دختر
او بود از طرف پدر زینب که مادر پدر پدر اوست و هم از طرف مادر زینب که مادر مادر مادر
او پس این جده خداوند دو قرابت است و در اینجا زنی دیگر که دختر خود بود به پسر آن
سابق مذکوره بزوجیت داده بود پس از این دختر زن دیگر که پسر اول که آن پدر بنت
پیدا شد پس زن دیگر مادر مادر پدر بنت است و این خداوند یک قرابت پس این هر دو
زنان جده اند در یک مرتبه و اختلاف از آن جهت که جمع شدند پس خداوند دو قرابت همراه خداوند
یک قرابت یافته شد نزد ابی یوسف در میان ایشان میراث را جمیع مال بر جمع ایشان
این نصف النصف باعتبار جهات ها تقسیم کرده بود و هم چنین قول امام اعظم است و
در صفوت و جمع کرده که فتوی بر این قول است و محمد [illegible] که میراث در میان
ایشان باعتبار جهات [illegible] حصه تقسیم کرده بود و این قول زفر است و وجه قول
محمد این است که استحقاق میراث باعتبار سبب است نه به اعتبار جهات پس چون در یکی
دو سبب متفق جمع آیند چنانچه جده از اطراف پس در صورت یک است و در صورت
مختلف متعدد باعتبار سبب پس مستحق میراث [illegible] دو سبب بود گویا گردید این اسباب مختلفه
جمع شدند چنانچه مسئله پسر عم گذشت که یکی از ایشان برادر بنت است از طرف مادر بود که
و صورت این بر منوال است که زید و عمرو برادران بودند و برای ایشان پسران بودند
که زید عمرو [illegible] زن برادر خود بنکاح کرد پس از این پسر دیگر پیدا شد که این پسر زید و برادر
دو پسر عم مانده اند که یکی از ایشان برادر او از طرف مادر پس این برادر [illegible] مال
گرد و باقی بدو [illegible] در میان ایشان نصفا نصف بعصوبت باشد و هم چنان وقتی که ترکت
دو پسر عم گذشت که یکی از ایشان شوهر او بود در اینجا نصف مال اول شوهر را و باقی گیرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... قول ابی یوسف ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

نصفا النصف بقول ابی یوسف ... تقسیم کرده شود — و نزد محمد ... تقسیم کرده شود

و نسب شمس الائمة السرخسی رحمه الله تعالی ... در صورت ... [illegible]

روایت ... امام ابو حنیفه ... [illegible]

[illegible] ... الحسن بن عبد الرحمن ... [illegible]

... قول ابی یوسف ... ذکر کرده ... قول ابو حنیفه رحمه الله و قول مالک و شافعی

[illegible]

# باب العصبات

بدانکه عصبهٔ رجل در لغت قرابت را گویند که از طرف پدر باشد چنانکه در باب
حجب و منع لبیان نوشته پس عصبه نسبیه بر سه نوع اند عصبه بنفسه و عصبه بغیره
و عصبه مع غیره و عصبه نسبیه بر عصبه سببیه مقدم کرده زیرا که عصبه نسبیه
از عصبه سببیه قوی تر اند پس میگویم که عصبه بنفسه آن مذکر باشد که در نسبت او بطرف
میت انثی داخل نشود و در عصبه بنفسه برای آن ذکورت معتبر کردم
که انثی هیچ گاه عصبه بنفسه نباشد بلکه عصبه بغیره و یا عصبه مع غیره
میباشد پس اگر انثی در نسبت این مذکر بطرف میت داخل باشد این عصبه نباشد
چنانکه اولاد مادر که ایشان خداوند فرض اند و چنانچه پدر مادر [illegible] و جز
که هر دو ذوی الارحام اند پس اگر کسی گفت که برادر که از طرف پدر و مادر باشد
عصبه بنفسه است با وجود آنکه در نسبت او مادر بطرف میت داخل است جواب
میگویم که قرابت پدر در استحقاق عصوبت اصل است پس قرابت پدر وقتیکه منفرد باشد
کافی است در اثبات عصوبت بخلاف قرابت مادر وقتیکه منفرد باشد کافی نیست [illegible]
پس انضمام [illegible] در استحقاق عصوبت نبوده لیکن قرابت مادر را بمنزلهٔ وصف زائد
گردانیده ایم که ترجیح و تغلیب بکنند برای قرابت آن برادر که از طرف مادر و پدر باشد
بر آن برادر که تنها از طرف پدر باشد و عصبات بنفسه بر چهار نوع اند اول جزو میت
اعنی پسر اگرچه سفل باشد دوم اصل میت یعنی پدر و اگرچه اعلی باشد سوم جزو
پدر میت یعنی برادر اگرچه سفل باشد چهارم جزو جد میت یعنی عم و اگرچه سفل باشد

پس مقدم است و درین اقسام اولی آنکه قریب باشند از ایشان بمیت مثلا

و درجه یعنی اولی و اقرب از ایشان در میراث جزء میت است ای پسران میت

پسران ایشان و اگرچه پایان باشند بعده اولی در میراث بطریق عصوبت اصل میت

است ای پدر بعده جد میت ای پدر پدر اگرچه بالا باشند و درین جا جهت

مقدم کرد که ایشان فروع میت اند و پدر اصل او است و اتصال فرع باصل

از اتصال اصل بفرع ای بمیت کرد که تابع اصل باشد و مذکور میکرد اصل

نه بر عکس ای اصل مذکور بذکر فرع نمیکرد چرا که بنا و عمارت در جهان در بیع

در حکم میشوند نه زمانی در بیع اصل میشود و ظهور اتصال پسران به میت

دلالت میکند که ایشان در درجه حکم بطرف میت قریب اند اگرچه حقیقت

اتصال از جانب پدر ... و پسران پسر ایشان اگرچه زیر تر باشند

پدر مقدم کردند بسبب تحقیق ایشان بقا پسر میت که متصل است بر پدر

اقرب کرده درجه پدر از جد ظاهر است چنانکه در پایان پسر و پسر پسر است و

بر پدر پدر از آن جهت که ذکر پدر را در کم از جد فایده است ازین جانب

از آن جزء پدر میت است ای برادران بعده پسران ایشان و اگرچه پایان باشند

تا جزء پدر از جد اگرچه بالا باشند قول ابو حنیفه است و درین برای

خلاف صاحبین و امام شافعی و درین فتوی است چنانکه در کتاب ... در

پس از آن در استحقاق میراث بطور عصوبت جزء جد میت است ای اعمام بعده پسران

اگرچه پایان باشند یعنی اول اعمام میت اند و اگر ایشان نباشند پس عم پدر میت

و اگر نباشند پس عم جد میت بعده پسران ایشان بر همین طریق اگرچه پایان باشند یعنی

نباشند اول پسر عم میت و اگر او نباشد پس پسر عم پدر میت و اگر او هم نباشد

بعده

الاقرب فالاقرب من العصبات ...

بیت — و هم چنان حکم است در پسران ایشان — و تأخیر اعمام از برادران و تأخیر

در میان اعمام بسبب بعد درجه است پس ظاهر شد که عصبات بنفسه چهار نوع است بنوت بلا واسطه

و یا بواسطه و همچنان ابوت الی بدرجات و اخوت و فروع ایشان و عمومت و فروع

ایشان لیکن ترتیب ایشان است که گذشت — پس میگوئیم که بعد از ترجیح بقرب درجه

ترجیح بقوت قرابت کنند یعنی آنکس که در عصبات خداوند دو قرابت باشد مقدم باشد

بر آن کس که آن خداوند یک قرابت باشد با وجود آنکه هر دو در درجه برابر باشند خواه این خداوند

دو قرابت مذکر باشد و خواه مؤنث بقول نبی علیه السلام اِنَّ الاَعْیَانَ بَنِی الاُمِّ

یَتَوَارَثُونَ دُونَ بَنِی العَلَّاتِ یعنی آن برادران و خواهران که از طرف

مادر و پدر باشند در میراث اولی‌تر اند از آن برادران و خواهران که محض از طرف پدر باشند و ذکر مادر

در بنی الام نیز برای اظهار ترجیح بنو الاعیان به بنو العلات است یعنی چنانکه برادر که از طرف مادر و پدر باشد

اجماعاً مقدم است بر آن برادر که محض از طرف پدر باشد و این مثال مذکور برای آن مذکر است که خداوند دو قرابت

باشد — و همچنان خواهر از طرف مادر و پدر وقتیکه همراه دختران صلبیه و یا همراه دختران

پسر عصبه کننده باشند مقدم و اولی است بر آن برادر و خواهر که محض از طرف پدر باشند و این مثال

انثی است که خداوند دو قرابت باشد — و از این جهت این خواهر را در اینجا ذکر کردم که شریک

است در حکم همراه آن کسی که عصبه بنفسه است اگر چه این خواهر بذات خود عصبه بنفسه نیست و

وقتیکه این خواهر عصبه بغیره نیز نباشد بلکه خداوند فرض باشد یعنی همراه دختر نیست [illegible]

مقام برای این خواهر فرض خود باشد و برای برادر که از طرف پدر باشد باقیمانده باشد [illegible]

برادر که از طرف مادر و پدر باشد او در میراث از پسر آن برادر که محض از طرف پدر باشد اولی است [illegible]

از ایشان در درجه برابرند و اول از ایشان خداوند دو قرابت است — و همچنان حکم است

یعنی اگر چه میراث خود [illegible] عصبه بنفسه نیست اما در حکم همراه آن کسی [illegible] عصبه بنفسه است

در اعمام میت بوده یا در اعمام پدر میت بوده یا در اعمام جد میت یعنی در درجه مساوی باشند

ذو القرابتین مقدم باشند و در صورت تفاوت درجات که اعلی از زیر بتان باشند آنکه مقدم باشد

در کتاب در شرح مذکور است این مختصر نوشته شده است در بین اصناف اعمام اول قرب درجه اعتبار

کرده و بعده قرب جهت پس عم میت مقدم باشد بر عم پدر میت و این عم پدر میت مقدم بر عم جد میت

بسبب قرب درجه و در هر مرتبه از این اصناف هر دو صفه دو قرابت مقدم باشند بر کسی که او قرابت از یک طرف دارد

گو دو باوجود برابری درجه پس آن عم میت که این عم از طرف پدر و مادر یعنی عینی مقدم باشد بر آن عم میت

که این عم از طرف پدر میت باشد و همچنان حال است در عم پدر میت و عم جد میت حکم کرده شد

یعنی آن عم پدر میت که از طرف پدر و مادر باشد اولی تر است از آن عم پدر میت که از طرف پدر باشد

و همین حکم است در فروع این اصناف هر دو یعنی در ایشان قرب درجه معتبر کرده میشود و بعد قرب جهت

پس پسر عم میت مقدم باشد بر پسر پسر عم میت و پسر عم میت که این عم از طرف مادر و پدر باشد مقدم

است بر پسر عم میت که آن عم محض از طرف پدر باشد ——— و در کتاب اختیار شرح

مختار گفته است که هر گاه در وقتی که یک جماعت در یک درجه جمع شوند پس مال در میان ایشان

باعتبار ابدان ایشان تقسیم کرده شود نه باعتبار اصول ایشان مثلا یک پسر برادر باشد

و ده پسران برادر دوم باشند یا یک پسر عم باشد و ده پسران عم دیگر باشند در بینجا این مال در میان ایشان به یازده

حصه تقسیم کرده شود برای هر یک یک حصه باشد نه که در میان ایشان به دو حصه تقسیم کرده شود

## فصل فی البیان عصبة بغیره

بدانکه عصبه بغیره چهار کسان از زنان اند و آنها آنند که فرض آنها نصف و ثلثان باشد

و ایشان همراه برادران خود عصبه میشوند چنانچه در حالات ایشان مذکور شده اول از آن

دختر میت که برای یک نصف مال است و برای دو ثلثان اگر دو یا زیاده باشند و دوم دختر پسر است که حال او

چون ...

متنصف بود

فصل فی بیان عصبه بغیره

بنات

چون حال بنت در وقت عدم موجودی که آنها شد سوم خواهر است نیز همین حکم این هم بر خودش
در وقت عدم موجودی که آنها و چهارم خواهر است که کسی از طرف پدر باشد که حکم این نیز خواهران [illegible]
اعیانی موجود که این هم مذکور است و در عصبه گشتن آنها دلیل این و ترکه دلالت میکنند
یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و در عصبه گشتن آنها و آمدن این قول
حق تعالی دلیل است و ان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین — و آن اناث
که فرض نداشته باشند و برادران ایشان عصبه باشند این خواهران همراه برادران عصبه میشوند
زیرا که در عصبه گشتن اناث همراه ذکور در این مقام نص وارد است یکی در حق دختران همراه
پسران و دوم در حق خواهران همراه برادران چنانچه مذکور گذشت — و انثی در این مورد
موضع خداوند فرض است پس آن کسی که از اناث باشد و او را فرض نباشد الا اینکه
برای او شامل نمیشود — و ایضا دلیل عقلی است که برادر خواهر خود را عصبه میکند و او را
از فرض خود که در حالت انفراد میگیرد در عصبیت نقل میکند برای آنکه تفضیل مذکر لازم نیاید
و مساوات در میان ایشان هم لازم نشود پس وقتی که انثی در حالت انفراد
خود صاحب فرض نباشد از عصبه شدن او همراه برادر خود این منع که تفضیل مذکر
انثی است لازم نمی آید و صورت تفضیل بر این طور باشد چنانچه مردی دو پسران و دو دختر
گذاشت پس اگر این پسران میت دختران را عصبه نکنند ثلثین مال بسبیل فرض
دختران گرفته باشند و برای پسران مابقی باشد که آن ثلث مال است پس در صورت تفضیل
انثی بر مذکر ظاهر است — و صورت مساوات چنان باشد که مردی یک دختر و پسر گذاشت
پس اگر پسر میت این دختر را عصبه نکند و بر فرضیت خود باقی بماند نصف مال برای دختر باشد
و باقی مانده که آن نصف دیگر است برای پسر باشد پس مساوات در میان او و [illegible] است — و صورت

آن انثیٰ که همراه برادر خود عصبه میشود آن است چنانچه عم و عمه وقتیکه این هر دو از طرف

و یا محض از طرف پدر همه مال برای عم باشد نه برای عمه — و اگر عم و عمه هر دو از طرف مادر

باشند هر دو محروم اند زیرا که ایشان از ذوی الارحام اند و همین حکم است در پسر عم همراه

یعنی که این عم از طرف پدر و مادر میت بوده باشد و یا محض از طرف پدر و همین حکم است در پسر برادر

همراه دختر برادر که از طرف پدر باشد و همین حکم است در پسر و دختر معتق که این خواهران

برادران خود عصبه نمیشوند—

## فصل فی عصبه مع غیره

بدانکه عصبه مع غیره هر آن انثی است که همراه انثی دیگر عصبه میشود چنانچه خواهر که از طرف

پدر و مادر باشد و یا از طرف پدر همراه دختر میت عصبه میشود عام از انکه این دختر صلبیه

و یا دختر پسر باشد و عام از انکه یک باشد یا زیاده چنانچه رسول علیه السلام فرموده است اجعلوا

الاخوات مع البنات عصبة و مراد از خواهر و دختر جنس هر دو است یعنی جنس خواهران

جنس دختران عصبه میشوند — و در کتاب محیط فرموده است که وقتیکه عصبات

جمع شوند که بعضی از ایشان عصبه بنفسه و بعضی عصبه بغیره و بعضی عصبه مع غیره باشند

پس ترجیح از ایشان بقربت که بطرف میت باشد نه که ترجیح بعصبه بنفسه داده باشند یعنی اگر

عصبه مع غیرها بطرف میت از عصبه بنفسه قریب بوده باشد عصبه مع غیرها اولی باشد

چنانچه اگر شخصی بمرد و دختر و خواهر اعیانی و پسر برادر علاتی گذاشت پس نصف میراث

برای دختر باشد و نصف برای خواهر و برای پسر برادر هیچ شی نباشد زیرا که خواهر

همراه دختر عصبه شده و این بطرف میت از برادر پسر قریب است — و همچنان اگر همراه پسر برادر

بود هیچ شی برای عم نباشد — و همچنان اگر بعوض پسر برادر برادر از طرف پدر بوده باشد هیچ شی برای برادر

چنانکه

چنانچه در کتاب عالمگیری مذکور است — و آخر عصبات مولی العتاقه است یعنی معتق بکسر
معلوم از معتق خود وارث میشود عام ازانکه او را برای خدا آزاد کرده باشد و یا برای شیطان
و یا برای دیگر چیز — وقال مالک رح میگویند که اگر برای شیطان آزاد کرده باشد یا برین شرط
که ولا برین نیست مستحق برای ولا نمیشود زیرانکه ولا صله شرعیه است و انچه برای
شیطان قصد عتق کرده باشد یا بالتحقیق که سبب اعتاق برای معصیت شده است پس این صله بر
حرام میشود — و برای ما یان این دلیل است که سبب ولا مطلق اعتاق است بقول علیه السلام

غرض

عتاق

**الولاء لمن اعتق** یعنی ولا برای آنکسی است که عتق کرده باشد و این سبب در جمیع
صورتها متحقق است پس ثبت عصبه مولی الجنایت علی الترتیب مذکوره یعنی عصبات نسبیه
بر عصبات سببیه مقدم اند و مراد بعصبات سببیه آنها اند که فقط عصبه بنفسه باشند بقول علیه السلام
**الولاء لحمة کلحمة النسب** یعنی قرابت است مانند قرابت نسب زیرانکه حریت برای
انسان حیات است برای آنکه او در صفت مالکیت از سائر حیوانات و جمادات باین ممتاز میگردد و ثابت میشود
و رقیت هلاکت است پس معتق سبب است برای زنده کردن معتق چنانچه پدر سبب است برای ایجاد
ولد پس چنانکه ولد منسوب بپدر به نسبت میشود بطرف اقربای او و منسوب بطبیعت او میشود همچنان
معتق منسوب بطرف معتق به ولا می شود و بطرف عصبه او بطبیعت او پس
چنانچه ارث به نسب میراث ثابت می شود همچنان بولا ارث ثابت میشود و

بدل باعث

بدانکه هیچ شیء از ولا معتق برای زنان از زوجه معتق نیست بقول علیه السلام **لیس
للنساء من الولاء الا ما اعتقن او اعتق من اعتقن او کاتبن او کاتب من کاتبن
او دبرن او دبر من دبرن او جر ولاء معتقهن او معتق معتقهن** یعنی نیست برای زنان
چیزی از ولاء مگر برای آنکسی که او عتق کرده باشد و یا عتق کرده باشد آنکسی که این زنان

آزاد کرده باشد اورا و یا زنان که بت پرست کرده باشند و یا آنکه بت پرست کرده باشد آنکس که ...

او را مکاتب کرده باشد و یا برای کسی که تدبیر کرده باشد و یا تدبیر کرده باشد آنکسی این زن او را مدبر بوده باشد

مجرد او معتق شود و یا بمحض معتق معتق شود پس او معتق و مکاتب باشد و ولد معتق معتق میرسد بطور که زنی غلام خود را

آزاد کرد و این غلام غلام دیگر خرید و او را آزاد کرد پس معتق ثانی بمرد و او را سوای این زن عصبه نسبیه نبود و خود

اول نیز مانند او مرده باشد و عصبه او نیز مرده باشند پس میراث برای این شخص است از جهت ولاء الولاء

و همچنان حکم است در مکاتب مکاتب او و صورت ولاء مدبر آنست که زنی غلام خود را گفت و بعد از موت من

تو آزاد باشی لیکن این زن مرتده شد و بدار الحرب ملحق گشت و قاضی بحریت او و عتق مدبر حکم کرد لیکن بعد از

زن اسلام آورد و بدار الاسلام رجوع کرد پس مدبر بمرد و وارث خود عصبه نسبیه بگذاشت پس این زن عصبه است

حکم مدبر مدبر این زن هم بر این طور است لیکن در شکل قاضی به مدبر حکم دادن بسبب لحوق او بدار الحرب پس این

شخص غلام دیگر خرید و او را مدبر کرد و بعده بمرد و این زن تا بتیقن الاتصال بدار الاسلام رجوع کرد که ماتت

یا پس از موت مدبر اول پس مدبر ثانی بمرد و عصبه نسبیه نگذاشت پس ولاء او برای این زن باشد و صورت مستقیمین الولاء

برین طور است که زنی با ذن سید خود کنیزک خود دیگری بزوجیت آورد پس آن غیر این کنیزک را آزاد کرد

پس در میان ایشان ولد ایشان پیدا شد این ولد حر است بتبعیت مادر خود زیرا آنکه ولد در حریت و

رقیت تابع مادر است و ولاء این ولد برای مولای مادر خود است پس و حقیقت که این زن

غلام خود را آزاد کرده است در این وقت این عبد باعتاق آن زن ولاء ولد خود طرف

نفس خود کشید بعد از طرف سیده خود تا که مولی که معتق عبد است پس ولد او عبد و معتق

پدر خود گذشت پس ولاء این ولد برای معتق پدر خود است و صورت معتق الولاء

بر این طور است که زنی غلام خود را آزاد کرد پس این غلام آزاد کرده شده غلام دیگر خرید

و همراه معتقه غیر او نکاح کرد پس از ایشان ولد پیدا شد این ولد حر است و ولای این ولد

و ولای مولا

برای مولای مادر خود است پس وقتیکه این عبد معتق غلام خود را آزاد کرد پس با عتاق این ولاء
ولاء معتق خود بطرف نفس خود کشید بعد از آن بطرف سیده خود و اگر معتق بمرد و یک پسر و یک پدر
معتق خود گذاشت نزد ابی یوسف ره سدس ولاء برای پدر باشد و باقی برای پسر و نزد ایشان ولاء
از میراث است پس اگر مال گذاشته باشد در میان ایشان اینچنین تقسیم کرده شود و اگر پسر مانع برای
عصوبت پدر است که مطلقا مانع برای وراثت پدر است و محمد و ابی حنیفه رح میفرمایند که همه ولاء
برای پسر است و برای پدر هیچ نیست و اگر معتق پسر معتق و جد او گذاشته باشد پس همه ولاء
برای پسر است بالاتفاق و اگر کسی مالک کسی خویش ذو رحم خود شد که از آن دو یکی محرم
از دیگر کس محرم باشد یعنی در میان ایشان نکاح روا نباشد آزاد میشود و برای کس مسئله اگر
این تتمه مباحث عصبات سببیه است و تنبیه برای آنست که عتیق اگرچه اختیاری نباشد ثابت میشود برای
ولاء است چنانکه سه دختران بودند برای کبری سی دینار بود و برای صغری
بیست دینار بعد از آن جمع شده پدر خود به پنجاه روپیه خریدند بعد از آن پدر ایشان مرد و جمیع
زر ترکه گذاشت پس ثلثان در میان ایشان اولین سه جا بطریق فرض تقسیم کرده شود زر
و باقی در میان خریدگان پدر پنج جا بطریق ولاء تقسیم کرده شود سه خمس او برای
کبری باشد و دو خمس او برای صغری و تصحیح از چهل و پنج میگردد

## باب الحجب

بدانکه حجب بر دو نوع است حجب نقصان است و آن حجب از حصه وافره است به حصه اقل
و آن برای پنج نفر است برای زوج و زوجه و برای مادر و دختر پسر و خواهر علاتی
و بیان ایشان سابق گذشت و دوم حجب حرمان است و وارثان در حجب حرمان
بر دو فریق اند فریق اول که در هیچ حال البته محجوب نشوند و آن شش نفر اند پسر و پدر و

و پسر و دختر و مادر و پدر و زوج و زوجه دوم آنست که در بعضی حال وارث میشوند و در حال دیگر محروم میشوند

و این هر دو اصل مبنی است بر آنکه هرکه بسبب بواسطه شخصی دیگر متصل بمیت شود بوجود آن شخص وارث نمیشود

مگر اولاد مادر که ایشان با مادر وارث میشوند زیرا که مادر مستحق جمیع ترکه نیست و دوم آنست که

هر که قریب باشد بطرف میت در میراث هم قریب باشد چنانچه در عصبات ذکر کردیم و محروم نزد ما آن کسی را

محجوب نمیکنند و نزد ابن مسعود محجوب میکنند بحجب نقصان چنانچه کافر و قاتل و رقیق لیکن نزد ما آن زنی همراه شوهر

وجده و پسر رقیق کافر باشند پس شوهر نصف است و باقی برای جده است و لیکن محروم آنکسی که خود محجوب باشد دیگر را

بالاتفاق از میراث محجوب میکنند چنانچه دو کس از برادر و خواهر و یا زیاده از آن از حجب باشند پس ایشان همراه پدر

محجوب اند لیکن مادر را از ثلث مال بطرف سدس محجوب میکنند

## باب در بیان مخارج فروض

بدانکه آن شش فروض مذکوره که ایزد تعالی در کلام الله شریف ذکر کرده است بر دو قسم اند قسم اول نصف است و ربع و ثمن است و قسم ثانی ثلثان و ثلث و سدس است بنا بر تضعیف و تنصیف پس هر یک ازین فروض در مسائل یک یک آمد و در مسائل یک یک آمد پس مخرج هر یک فرض هم اسم او باشد مگر مخرج نصف هم اسم او نباشد و مخرج نصف از دو است چنانکه مخرج ربع از چهار و مخرج ثمن از ثمانیه یعنی هشت و مخرج ثلث از ثلثه یعنی از سه و مخرج سدس از سته یعنی شش و در حالیکه دو دو یا سه سه از فروض آمدند و آن از یک قسم بودند پس هر عدد مخرج برای جزء خود میشد پس این عدد البته مخرج باشد برای ضعف این جزء برای ضعف ضعف این جزء چنانکه سته یعنی شش که مخرج سدس است یعنی سدس را از میان ایشان منحصر است و همچنان مخرج ضعف او است یعنی ثلث که آن نیز در شش موجود است و زیاده مخرج برای ضعف ضعف او است یعنی برای ثلثان یعنی برای دو ثلث

نصف از نوع اول به جمیع نوع ثانی و یا ببعض نوع ثانی مخلوط شود پس مسئله از شش باشد
چنانکه زنی شوهر و دو خواهر از طرف مادر و پدر و دو خواهر از طرف مادر گذاشت پس برای
زوج نصف است و برای مادر سدس و برای خواهران اعیانی ثلثان و برای خواهران اخیافی
ثلث است پس نصف از نوع اول به جمیع نوع ثانی مخلوط شد پس درینجا مسئله از شش باشد
و اگر ربع بهمه نوع ثانی و یا ببعض مخلوط شد پس مسئله از دوازده باشد چنانکه مردی زن و مادر
و دو خواهران از طرف مادر و پدر و دو خواهران از طرف پدر گذاشت پس درین جا مسئله از
دوازده باشد — و اگر ثمن از نوع اول بهمه نوع ثانی و یا ببعض او مخلوط شد پس از بیست و چهار باشد
چنانکه مردی پسر کافر و زوجه و مادر و دو خواهران از طرف پدر و مادر و دو خواهران
حقیقی از طرف مادر گذاشت پس پسر محروم است نزد ابی مسعود و زوجه را از ربع به ثمن
محجوب کرد پس اختلاط ثمن همراه کل نوع ثانی آمد پس مسئله از بیست و چهار شد —

## باب العول

بدانکه عول چیست زیاده کردن بر مخرج از جزویات سهام است چنانکه ثلث و سدس و نصف
و دیگر مخرج ها از فرض گردد — بدانکه مجموع مخارج هفت است اثنان و ثلثه و اربعه
و سته و ثمانیه و اثنا عشر و اربعه عشر و اول چهار از اینها عول کرده نمیشود و این اثنان
و ثلثه و اربعه و ثمانیه اند و سه از اینها عول کرده میشوند هر یکی شش اند پس اینها
تا ده عول کرده میشوند بوتر و شفعه بزیادت سدس او و یا ثلث او و یا نصف او و
بالنصف او و سدس او — و هر یکی دوازده اند پس اینها عول کرده میشوند
تا هفده وتر او شفعا بزیادت نصف سدس و یا ربع او و یا ثلث و یا نصف سدس او
— و هر یکی بیست و چهار اند پس اینها تا بیست و هفت یک عول عول کرده میشوند چنانکه

٥ و هذا مخالف لما ذکره صاحب شرح الوقایة بقوله فصار المجموع سبعة بطریق الاول من اربعة لا سبعة فی باب عتق البعض تدبر

در مسئله منجر به سهو است و این زمان سهو است و دو مختصر [illegible] است چون [illegible]

رض که تا بهستی دیگر سوال میکنید

## باب در شناختن تماثل و تداخل و توافق و تباین در میان اعداد

تماثل عبارت از دو عدد یکسان است که یکی برابر دیگری باشد همچو دو و دو و سه و سه [illegible]

ــ و تداخل عبارت عددین اند مختلف که اقل از ایشان عدد اکثر را بالکل فنا میکند ــ و یا

اکثر از عددین چون بر اقل قسمت کرده شود و لقسمت صحیحه آید بلا کسر همچو چهار بر دو و قسمت

میشود ــ و یا آنکه تداخل است که چون عدد اقل مثل او را یا امثال او را زیاده کرده شود تا که مساوی

اکثر مساوی گردد ــ و یا آنکه تداخل است که عدد اقل برابری عدد اکثر جزو باشد همچو سه و شش

ــ و توافق عبارت عددین مختلفین اند که اقل از ایشان اکثر را فنا نمیکند لیکن عدد سوم ایشان را فنا

بکند همچو هشت و شش که ایشان را عدد چهار فنا میکند پس ایشان متوافق به ربع باشند

و نیز آنکه آن عدد که فانی ایشان است مخرج کسری جزو وفق است اینجا مخرج ربع ــ و تباین عبارت

عددین اند که عدد ثالث ایشان را فنا نمیکند همچو نه و ده و طریق شناختن هر وفقت و تباین

در میان عددین مختلفین آن است که کم کرده شود از عدد اکثر به مقدار عدد اقل یکبار یا چند بار

یا یکبار تا که هر دو در درجه واحده متفق نشوند پس اگر هر دو در یک درجه متفق شدند پس وفق

در میان ایشان نیست و اگر هر دو در عدد متفق شدند پس آن عدد متوافق باشند پس در دو متوافق به نصف

باشند و در سه متوافق به ثلث و در چهار متوافق به ربع باشند همچنان تا ده و در یازده و ... متوافق

بجزو از اشتیال باشند یعنی در یازده بجزو یازدهم و در پانزده بجزو پانزدهم و قیاس کن بر این ـــ

## باب التصحیح

تصحیح در لغت عبارت درست کردن از فرض زائل سهو است و در اصطلاح این فن درست کردن کسر است

که در میان

که در میان رؤوس و سهام حقیقتاً و یا حکماً توافق شده باشد و در تصحیح مسائل به هفت اصول
به هفت قواعد حاجت می‌افتد سه از ایشان در میان سهام و رؤوس است و چهار از ایشان در میان
رؤوس و رؤوس است اما سه اند پس یکی از ایشان آنست که اگر سهام هر فریقه بر ایشان قسمت
بلا کسر کرده شود پس حاجت بضرب نیست چنانکه ابوین و دو بنت

مسئله ۶

| اب | ام | بنت | بنت |
|---|---|---|---|
| ۱ | ۱ | ۲ | ۲ |

و دوم آنست که اگر بر یک طایفه کسر می‌آمد پس در میان سهام و رؤوس ایشان موافقت باشد پس ضرب
کنند وفق آن رؤوس که بر ایشان سهام ایشان کسر آمده باشد در اصل مسئله در وقت عدم عول
و اگر مسئله عول کرده باشد پس در اصل مسئله و عول او ضرب باید دهند چنانکه ابوین و ده دختران و یا زوج
و ابوین و شش دختران باشند

مسئله ۶ تصحیح ۳۰

| ام | اب | عشره بنات |
|---|---|---|
| ۵ | ۵ | ۲۰ |

مسئله ۶ تصحیح ۳۶

| ام | اب | ست بنات |
|---|---|---|
| ۶ | ۶ | ۲۴ |

و سوم آنست که در میان رؤوس و سهام ایشان موافقت نباشد بلکه مباینت باشد پس همه
رؤوس که بر ایشان از سهام ایشان کسر آمده باشد در اصل مسئله و عول او ضرب کرده شود اگر
مسئله عائله باشد چنانکه پدر و مادر و ده دختران

مسئله ۶ تصحیح ۳۰

| اب | ام | پنج دختران |
|---|---|---|
| ۵ | ۵ | ۲۰ |

و یا زوج و پنج خواهران از طرف پدر و مادر ۱۲ مسئله ۶ تصحیح ۳۵

| زوج | پنج اخوات |
|---|---|
| ۱۵ | |

پس اصل مسئله از شش بود برای اجتماع نصف همراه ثلثین نصف برای زوج

و آن سه اند و ثلثان برای خواهران اند و ثلثان شش چهار اند پس مسئله با هفت

عول کرده شد و سهام خواهران بر ایشان برابر نیامدند و در میان سهام و رؤس ایشان

که آن چهار و پنج اند مباینت است پس هم عدد رؤس ایشان که پنج اند در اصل مسئله

معول را که مجموعه هفت اند ضرب کردیم پس سی و یک حاصل آمد پس تصحیح مسئله

همان شد برای زوج از اصل مسئله سه بود چون در مضروب که آن پنج اند ضرب کردیم پانزده

حاصل شدند و برای پنج خواهران از اصل مسئله چهار بودند چون ایشان را در مضروب مسئله

که پنج اند ضرب نمودیم پس بیست حاصل شدند برای هر یک خواهر چهار چهار آمد

هرچهارم از قواعد که در میان رؤس و رؤس واقع هستند پس یکی از آن این است که اگر کسر بر دو طائفه

آمده باشد و یا زیاده لکن در میان اعداد رؤس ایشان مماثلت بوده باشد پس حکم در اینجا

آن است که یکی از این اعداد مماثله در اصل مسئله ضرب کرده شود مثلا

مسئله ۶ بتصحیح ۱۸

| سه اعمام | سه جدات | شش دختران |
| --- | --- | --- |
| ۳ الکل ۱ | ۳ الکل ۱ | ۱۲ الکل ۲ |

در اینجا مسئله از شش بود برای شش دختران ثلثان بود و آن چهار است که بر ایشان برابر نمیشد

لکن در میان چهار عدد و رؤس ایشان موافقت به نصف است پس نصف عدد رؤس

ایشان که آن سه اند گرفتیم و برای سه جدات سدس که آن یک بوده است و آن یک بر ایشان

مستقیم نمیشود و در میان یک و رؤس ایشان مباینت است پس عدد رؤس ایشان

گرفتیم و عدد رؤس اعمام نیز گرفتیم پس در میان اعداد ماخوذه مماثلت است پس یکی را در اصل

مسئله ضرب کردیم تا هژده حاصل گردد

وقاعده دوم آن است که بعضی اعداد

در بعض

در بعضی داخل باشند پس حکم درین آنست که اکثر اعداد در اصل مسئله ضرب کنند مثلاً

مسئله ۱۲ تصحیح ۱۴۴

| ربع زوجات ۳ | سدس جدات ۲ | اثنی عشر اعمام ۷ |
| --- | --- | --- |
| ۳۶ برای هر یک ۹ | ۲۴ برای هر یک ۸ | ۸۴ برای هر یک ۷ |

اصل مسئله از دوازده و تصحیح از یکصد و چهل و چهار شود برای سدس جدات سهم دو می‌شود و آن دو را اند بر ایشان مستقیم نمی‌شوند و در میان رؤس و سهام ایشان مباینت است پس رؤس ایشان را ماخوذ کردیم برای عمل سه و برای زوجات از ربع ربع است یکی سه و بر ایشان مستقیم نیستند و در میان رؤس و سهام ایشان نیز مباینت است پس هم رؤس ایشان برای عمل ماخوذ نمودیم چهار و برای اعمام باقی است هفت و هفت بر دوازده مستقیم نیستند و در میان ایشان مباینت پس هم رؤس ایشان برای عمل باقی نهادیم پس از عدد رؤس ماخوذه چهار و سه و دوازده آمدند پس چهار و سه در دوازده متداخل اند پس ضرب کردیم ایشان را در اصل مسئله یکصد و چهل و چهار حاصل آمدند سی و شش برای زوجات و بیست و چهار برای جدات و برای هر یک نه و شش برای زنان برای هر یک نه و برای اعمام هشتاد و چهار برای هر یک هفت — قاعده سوم آنست که توافق بعضی اعداد رؤس ایشان با بعض نیست — اگر بر ایشان سهام ایشان منکسر بوده باشند همراه بعضی اعداد توافق باشند پس درین حکم آنست که وفق یکی را از اعداد در جمیع دوم ضرب کرده شود بعده حاصل ضرب را در وفق سوم ضرب کنند اگر حاصل شد تا آنکه بر ایشان مستقیم شد فبها والا در [illegible] مستقیم نشد پس حاصل را در جمیع سوم ضرب کنند بعده حاصل ضرب را ایضاً در جمیع چهارم ضرب کنند مثلاً حاصل ضرب را در اصل مسئله چنانکه ربع زوجات و [illegible] دختران و پانزده جده و [illegible] اعمام

مسئله ۲۴ تصحیح ۳۲۰ ۳

| ربع زوجات ۲ سهم ۵ برای هر یک ۱۲۵ | ثمانیه عشر بنات برای هر یک ۲۶۰ ۳۶۰ | عم عصبه برای هر یک ۲۰ ۷۲۰ | ستّه اعمام ۱۸۰ برای هر یک |
|---|---|---|---|

و قاعده چهارم آن است که اعداد رؤس متباین باشند و وفق بعضی مر بعضی نباشد پس حکم در این صورت آن است که یکی از اعداد در جمیع دوم ضرب کرده شود پس آن حاصل ضرب در عدد سوم پس آن حاصل ضرب در جمیع چهارم پس این هم حاصل ضرب در اصل مسئله ضرب کرده شود چنانکه دو زنان و شش جدات و ده دختران و هفت اعمام اصل مسئله ۲۴ تصحیح ۵۰۴۰ ۳

مسئله ۲۴ تصحیح ۵۰۴۰

| ربع زوجات ۲ | جدات ۶ | دختران ۱۰ | اعمام ۷ |
|---|---|---|---|
| سهام | ۴ اثلاث | سبعه سهام | ما رع |
| برای هر یک ۳۱۵ | برای هر یک ۱/۲ | برای هر یک ۳۳۶ | برای هر یک ۳۰ |

فصل در بیان شناختن حصه هر فریق و هر یکی از ایشان ۲

بدانکه چون خواهی که حصه هر یک فریق و ورثا از تصحیح بشناسیم آنچه برای هر فریق از اصل مسئله باشد ضرب کن در مضروب اصل مسئله هر چه حاصل آمد حصه این فریق باشد و چون خواستی که حصه هر کس ازین فریق بشناسیم پس آنچه برای هر فریق از اصل مسئله باشد آنرا بعدد رؤس ایشان تقسیم کن پس خارج قسمت را در مضروب اصل مسئله ضرب کن پس حاصل ضرب حصه هر یکی کس ازین فریق باشد و وجه دیگر آن است یعنی قاعده دوم آنست که مضروب اصل مسئله بر هر فریق که رضای او باشد تقسیم کن پس خارج قسمت بر حصه آن فریق که مضروب برایشان تقسیم کرده ضرب کن پس حاصل ضرب حصه هر یک ازین فریق باشد و طریق دیگر طریق نسبت و این واضح تر است و این آن است که نسبت کرده شود سهام هر فریق از اصل مسئله بعدد رؤس ایشان که منفرد باشند بعده بمثل این نسبت از مضروب برای آن هر یک

از این ورثا

فصل ... از اصل ... و ... 

و زین طریق عمل کن

## فصل در بیان تقسیم ترکه در میان ورثه و قرضداران

بدانکه طریقه قسمت کردن ترکه در میان ورثه و قرضداران آن است که اگر میان تصحیح و ترکه مباینت باشد پس سهام هر وارث را از تصحیح در جمیع ترکه ضرب کند بعد از آن حاصل ضرب را بر تصحیح قسمت کند مثلاً ام و دو دختران و اب را باقی ماندند و ترکه هفت دینار ماند ـــ

مسئله ۶

| اب | ام | بنت | بنت |
|---|---|---|---|
| یک دینار و سدس او | یک دینار و سدس او | دو دینار و ثلث او | دو دینار و ثلث او |

اصل مسئله از شش و در میان شش و هفت مباینت پس حصه هر یک از مادر و پدر که یک است در هفت ضرب کردیم و بر شش تقسیم کردیم خارج قسمت یک دینار و سدس دینار شد و در حصه پدر از وجهی قدر حصه مادر و برای هر یک از دختران ۲ ۲ بود چون در هفت ضرب کردیم و بر شش تقسیم کردیم دو دینار و ثلث او آمد بنابراین حصه هر یک از دختران معین است و دوم آنکه در میان تصحیح و ترکه موافقت باشد پس سهام هر وارث را از تصحیح در وفق ترکه ضرب داده شود بعد از آن حاصل ضرب بر وفق تصحیح قسمت کرده شود خارج قسمت حصه آن وارث بهر دو طریق باشد و این قاعده برای شناختن هر فرد بود ـــ و دیگر قاعده برای شناختن فریقی از ترکه آن است که آنچه برای هر فریقی از اصل مسئله باشد در وفق ترکه ضرب کرده شود بعد حاصل ضرب را بر وفق مسئله قسمت کنند بشرطیکه اگر در میان مسئله و ترکه موافقت باشد و اگر در میان ایشان مباینت بود پس حصه هر فریقی از اصل مسئله در همه ترکه ضرب کنند بعد حاصل ضرب را به جمیع تصحیح تقسیم کنند پس خارج قسمت بهر طریق حصه این فریق باشد ـــ و

هر طریق قسمت در میان غرما و قرضداران است بهر نوع ... کردن هر قرضدار مثل سهام هر وارث

[illegible]

در عمل تباین مجموعه فرضها بمنزلهٔ تصحیح باشد و در کسر در میان منزوکه کسر جا بجا بیان نموده

مبسوط کنند و سکلها نیز مبسوط کنند ای مرها و از جنس کسر گردند پس آن ارقام

از بسط گذشته جاری دارند

## فصل در تخارج

[illegible]

تخارج چیست آن صلح است بر انفصال از حصهٔ خود که در وقت رضای جانبین باشد

چنانچه مجدداً در آن مسئله درج کرده است هر کسی از وارثان که بر چیزی از ترکه مصالحه کرد

پس گفت که این چیز از ترکه مر او را میدهید و باقی مال ترکه را دو وارثان را فرا دارد

پس سهام این کس از تصحیح افکنده شود بعده باقی مانده از ترکه بر سهام باقیمانده تقسیم کرده شود

چنانچه زنی بمرد و زوج و مادر و عم گذاشت پس زوج از حصهٔ خود بر آن که از مهر بذمهٔ

این بود صلح کرد یعنی حصهٔ خود از میراث عنایم و مهر را که بذمهٔ من است

بخشید و این شخص از میان خود بدین خارج شد پس باقی ترکه در میان مادر و عم بحساب

بقدر سهام ایشان تقسیم کرده میشود دو سهام برای مادر و یک برای عم پس اصل

مسئله با وجود زوج از شش باشد

مسئله ٦

| | | |
|---|---|---|
| زوج | ام | عم |
| ٣ | ٢ | ١ |

نصف که سه اند برای زوج هستند و ثلث که دو اند برای مادر و باقی که یک است برای عم

پس بعد کسر مر ایشان مستقیم شدند و بعد وجود زوج مسئله از سه میشود

مسئله ٣

| | |
|---|---|
| ام | عم |
| ٢ | ١ |

و یا وارثانش

دیگر بود و ورثه آن میت چهار پسر آن و یک زن بودند پس یک پسر چیزی گرفته از حصه
خود بود صلح کرده از میان خارج گشت پس باقی ترکه بر اسباب پنج حصه تقسیم کرده شود و دو حصه برای
زن چهار حصه و برای هر پسر هفت هفت حصه رسیدند

مسئله ۸ تصحیح ۳۲

| ابن | ابن | ابن | ابن | زوجه |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ٧ | ٧ | ٧ | ٧ | سهم |

این مسئله را در وقت صلح پسر چهارم از پسر [illegible] مسئله [illegible] است پس وقتیکه ثمن برای زن دادم
هفت باقی ماند و بر چهار پسر تقسیم نمی شود [illegible] پس چهار را در هشت
ضرب کردیم سی و دو حاصل آمد پس هشت زن [illegible] حق پسر خارج [illegible] خارج کردیم
بیست و پنج ماندند

مسئله ۸ تصحیح ۲۵

| ابن | ابن | ابن | زوجه |
| --- | --- | --- | --- |
| ٧ | ٧ | ٧ | سهم |

## باب الرد

۱۹
رد ضد عول است زیرا که در عول مخرج زیاده میشود و در رد کم میشود و رد
عبارت از آنکه فرض ذوی الفروض [illegible] باقی ماند و مستحقی او از عصبات نباشد پس رد ذوی الفروض
بقدر حقوق ایشان رد کرده شود مگر بر زوجین که رد کرده نمیشود [illegible] و این رد
قول عامه صحابه [illegible] و از زید بن ثابت [illegible]
میگوید که مال فاضل برای بیت المال است و برین عمل کرده است مالک و شافعی و زید
بعد ازینکه مسایل باب رد بر چار قسم است اینکه در مسئله جنس واحد [illegible]
کسانیکه برایشان رد کرده شود در وقت عدم موجود نبودن کسی که بر او رد کرده نمیشود

[illegible] مسئله [illegible] رد کرده شد به [illegible] ... پس مسئله ...
و یا دو [illegible] ... کند ثلث پس مسئله از ... باشد ... قسم [illegible]
آن است که اگر در [illegible] دو جنس آن کسانی که بر ایشان رد کرده شود ...
شوند در وقت عدم موجود آن کسانی که بر ایشان رد کرده نشود پس ...
[illegible] ایشان نصف [illegible] و اگر ... از ...
و یا [illegible] باشد اگر در آن ثلث و سدس ... و ... اگر در آن
نصف و سدس باشد ... پنج اگر در آن نصف [illegible] ...
[illegible] باشد و یا نصف و ثلث باشد

مسئله ۶ رد کرده شد به ۲

| اخت لام | جده |
| --- | --- |
| ۱ | ۱ |

مسئله ۶ رد کرده شد به ۳

| اولاد الام | ام |
| --- | --- |
| ۲ | ۱ |

... آن است که در وقت ... پس در ... برای مادر
و برای اولاد مادر ... ان

مسئله ۶ رد کرده شد به ۴

| مادر | بنت |
| --- | --- |
| ۱ | ۳ |

برای دختر نصف بود و برای مادر سدس و ... آن مسئله را
[illegible] ... ۱۲

مسئله ٦ رد کرده شد به ٥

| بنت | بنت | ام |
|---|---|---|
| ٢ | ٢ | ١ |

مسئله ٦ رد کرده شد به ٥

| مادر | بنت ابن | بنت |
|---|---|---|
| ١ | ١ | ٣ |

مسئله ٦ رد کرده شد به ٥

| اخت لام | اخت لاب | اخت لاب وام |
|---|---|---|
| ١ | ١ | ٣ |

مسئله ٦ رد کرده شد به ٥

| ام | اخت لاب |
|---|---|
| ٢ | ٣ |

این همه صورت ها مثال آن اند که مسئله زوجین در حالت نبودن زوجه یا
وضع کرده آن است که همراه آن کسی را که بر ایشان رد کرده میشود یکی از زوجین
و زوجه بود وقت یابی پس قاعده درین مقام آن است که فرض من لا یرد علیه را از اقل
مخرج او را عطا کن پس آنچه باقی ماند بر روس من یرد علیه مستقیم شد فبها [illegible]

مسئله ٤

| بنت | بنت | بنت | زوج |
|---|---|---|---|
| ١ | ١ | ١ | ١ |

و اگر ما بقی بر ایشان مستقیم نبود پس ضرب کن وفق روس ایشان را در مخرج
فرض من لا یرد علیه اگر در میان روس ایشان و باقی مانده موافقت یا [illegible]

مسئله ١٢

| بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت | زوج |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ١ | ١ | ١ | ١ | ١ | ٢ |

زیرا که اقل مخرج فرض من لا یرد علیه چهار اند زوج را ربع باقی ... 

سه جا ماندند و در میان ۳ سه و شش موافقت بثلث است پس وفق عدد رؤس ...

در چهار ضرب کردیم حاصل هشت آمد پس برای زوجه دو و برای هر یک ...

در میان ۶ و عدد رؤس مباینت است پس مضروب انسان در مخرج فرض من لا یرد ...

پس حاصل مضروب تصحیح مسئله باشد

مسئله ۱۲ تصحیح ۲۰

| زوج | بنت | بنت | بنت | بنت | بنت |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ٥ | ٣ | ٣ | ٣ | ٣ | ٣ |

زیرا که چون فرض زوج ربع از اقل مخرج که چهار اند باو حمل کردیم و آن یک است و سه باقی

ماندند و در میان ۳ سه و ربع مباینت پس بهم ضرب کردیم حاصل دوازده ...

چهارم آن است که اگر من لا یرد علیه آن زوج و زوجه همراه دو جنس و یا زیاده از آنکه ...

رد کرده شود جمع شوند پس باقی مانده از مخرج فرض من لا یرد علیه به مسئله من یرد علیه تقسیم ...

اگر باقی مانده بر آن مستقیم بود فبها المراد و در این استقامت دو صورت است و آن این است

که برای زوجات ربع باشد و باقی در میان اهل رد ۳ سه تقسیم کرده شود چنانکه

مسئله سه رد کرده سه تصحیح ۴۸

| زوج | ربع جدات | ثلث اخوات لام |
| --- | --- | --- |
| ۱۲ | ۱۲ | ۲۴ |
| ( | (برای هر یک سه) | (برای هر یک چهار) |

و اگر باقی از مخرج فرض من لا یرد علیه بر آن مستقیم نبود پس جمیع مسئله من یرد علیه در مخرج فرض

من لا یرد علیه ضرب کن پس حاصل ضرب مخرج فروض هر دو فریق باشد چنانکه چهار زوجات و پنج جدات ...

مسئله ۲ در حالت رد ۸ تصحیح ...

| ربع زوجات | ثلثان بنات | سدس جدات |
| --- | --- | --- |
| (۱۸۰) | (۱۰۰۸) | (۲۵۲) |
| برای هر یک ... | | برای هر یک ... |

جمله ۱۴۳

و چون سهام من لا یرد علیه در مسئله من یرد علیه ضرب کنند تصحیح سهام من لا یرد علیه را با ... از مخرج فرض
من لا یرد علیه . و اگر بعض منکسر آمده باشد پس تصحیح مسئله به اصول مذکوره است چنانکه در تصحیح
دیگر گذشت نزد . پس در اینجا اصل مسئله از بیست و چهار باشد بجهت اقتضای طرفین مراد ثمن
و در حالت رد از هشت باشد زیرا که اقل مخرج فرض من لا یرد علیه ثمن است و یک برای زوجات
دادیم و هفت باقی ماند بر مسئله من یرد علیهم غیر مستقیم اند زیرا که مسئله ایشان از پنج است
چه اگر برای دختران چهار است که آن چهار اند و برای جدات یک است از آن یک است پس پنج را
در هفت ضرب کردیم حاصل سی و پنج آمد پس این حاصل مخرج فروض برده فرق ... است
و باقی ... بالا مذکور شد . پس تصحیح مسئله میگوئیم که در مسئله مذکوره حصه
چهار زوجات که از هشت بود و آن یک است در مسئله من یرد علیه که پنج است ضرب کردیم [illegible]
دادیم لکن در میان سهام و رؤس ایشان مباینت است پس چهار را موقوف داشتیم و نصیب
دختران از مسئله من یرد که چهار اند در ما بقی از مخرج فرض من لا یرد علیه که هفت است ضرب کردیم
بیست و هشت حاصل آمد این را به دختران دادیم ولکن در میان سهام و رؤس ایشان مباینت
پس همه را موقوف داشتیم و نصیب جدات از مسئله من یرد که آن یک است در هفت ضرب کردیم
حاصل هفت آمد این را به جدات دادیم لکن در میان سهام و رؤس ایشان مباینت
پس رؤس ایشان نیز موقوف داشتیم بعد از آن در میان رؤس نظر کردیم در میان رؤس جدات و زوجات
موافقت به نصف یافتیم پس نصف یکی از ایشان در دیگر ضرب کردیم حاصل دوازده آمد
در میان دوازده و [illegible] نظر کردیم پس موافقت به ثلث یافتیم ثلث یکی را در دیگر ضرب کردیم
[illegible] حاصل آمد این حاصل ضرب را در جمله که مخرج فروض ... ضرب نمودیم
حاصل آن یک هزار و چهار صد و چهل [illegible] شد پس نصیب زوجات [illegible] از جمله [illegible]

و شش در شش ضرب کردیم حاصل آمد سی و شش تا شش شش برای هر بنت و دو حصه نصیب هر ...
در شش و شش ضرب کردیم حاصل آمد و ثلث حصه حاصل آمد برای هر دختر نصیب ... و از ده ...
را از بنی ای هفت را در سی و شش ضرب کردیم دو صد و پنجاه و دو حاصل آمد برای ... مسئله

## باب در مقاسمة الجد

جد اکبر ابو بکر الصدیق رض و تابعین او رض اصحابان گفته اند که بنو الاعیان ای برادران و خواهران از طرف پدر و مادر
و بنو العلات ای برادران و خواهران از طرف پدر همراه جد وارث نمیشوند و این قول ابو حنیفه رح است
و برین فتوی است و زید بن ثابت رض فرموده است که ایشان همراه جد وارث میشوند زیرا که جد و ایشان
هر دو در قرابت بطرف پدر برابر باشند و همین قول محمد و ابی یوسف رح است و همین قول
کرده اند علی و ابن مسعود رض و در شمس الائمة السرخسی نقل است که فتوی بقول
ابو یوسف و محمد رح است و همین قول مالک و شافعی رح است و بنو الاخیاف ای برادران
خواهران که از طرف مادر باشند همراه جد باتفاق وارث نمیشوند و در طریق منهاج است
که اگر ابو حنیفه رح یک طرف باشد و صاحبان یک طرف دیگر پس مفتی مختار است در اختیار هر دو یک
از قولین که رضای او باشد پس نزد زید بن ثابت برای جد همراه بنو الاعیان
و بنو العلات افضل الامرین است از مقاسمه و ثلث جمیع مال یعنی اگر قسمت بهتر باشد پس آنچه را
داده شود و اگر ثلث جمیع مال بهتر باشد پس آن او را داده شود و بیان مقاسمه
آن است که جد در قسمت مانند یکی از برادران گردانیده شود و بنو العلات همراه بنو الاعیان
در قسمت داخل کرده شوند خاصة برای ضرر رسانیدن جد پس و قسمت جد حصه جد جزوی افضل الامرین
گرفت پس بنو العلات از میان خارج کرده شوند محروم و همین بنو العلات از برادران
همراه بنو الاعیان محجوب هستند و باقی برای بنو الاعیان باشد مگر چون از بنو الاعیان

یک خواهر باشد

یک خواهر باشد پس در فریضه انتقاص خواهد نیمه نصف سهم مال جد در حصه جد گرفت پس اگر چیزی باقی
بماند به بنو العلات داده شود و اگر چیزی نماند پس برای بنو العلات هیچ نباشد چنانچه جد و خواهر
از طرف پدر و مادر و دو خواهران از طرف پدر

مسئله تصحیح ۲۰

| جد | اخت لاب و ام | اختین لاب |
| --- | --- | --- |
| (۸) | (۱۰) | (۲) |

پس درین صورت ثلث بهتر از پنج باشد برای جد دو خمس مال زیرا که دو خمس مال از ثلث او بهتر است
پس مقاسمه درینجا برای جد افضل است و برای خواهر اعیانی نصف سهم مال است و آن ده نیم است
پس برای خواهران علاتی نیم حصه ماند پس کسر نصفیه در مسئله واقع شد لهذا مخرج نصف
که دو است در ده ضرب کردیم بیست حاصل آمد تصحیح مسئله از بیست شد هشت برای جد و برای
خواهر اعیانی ده و برای خواهران علاتی دو آمده است و اگر درین مسئله اخت لاب نباشد بلکه
منفرد باشد در مقام دو خواهران هیچ است برای او باقی نماند مسئله دیگر
جد او را نه حصه مفروضه پس درینجا برای جد افضل است امور باشد پس از فرضی است
یا مقاسمه باشد چنانکه زوج و جد و برادر علاتی برین صورت

مسئله ۲ تصحیح ۴

| زوج | جد | اخ |
| --- | --- | --- |
| ۲ | ۱ | ۱ |

اصل مسئله از دو است یک برای زوج و باقی برای جد و برادر و یک بر ایشان مستقیم نیست
پس عدد رؤس ایشان در اصل مسئله ضرب کردیم حاصل ضرب چهار آمدند دو برای زوج و
برای جد و برادر پس حصه جد ربع است و اگر برای جد ثلث باقیمانده پس از فرض
زوج داده شود آن کمتر از ربع باشد زیرا که ثلث ربع از سدس کم باده است و

اگر او را شش یک پس همه مال داده شود و یا ثلث ما بقی برای جد افضل است چنانکه شخصی جد
و جده و اخوین و دو خواهر گذاشت بر بنظر الیق

مسئله تقسیم ۱۹

| اخت | اخوین | جده | جد |
| --- | --- | --- | --- |
| ۲ | | ۵ | ۳ |

اصل مسئله از شش باشد برای جده از یک سدس که یک است پس پنج باقی ماندند و برای ایشان ثلث
نیست پس مخرج ثلث در شش ضرب کردیم هیجده حاصل آمد برای جده سه و برای جد
پانزده بماندند برای هر یک از برادران چهار چهار است و برای خواهر دو اند و ثلث باقی
از اصل مسئله هیجده است — و یا برای جد سدس کل جمیع مال باشد چنانکه جد و جده
و دختر و خواهران — و وقتیکه ثلث باقی برای جد بهتر باشد و برای باقی ثلث
صحیح نباشد پس مخرج ثلث در اصل مسئله ضرب کرده شود پس اگر زنی جد و زوج
و دختر یا مادر و خواهر را از طرف پدر گذاشت پس در اینجا سدس کل برای جد بهتر است و مسئله
تا بیست و نه عول کرده شود و برای خواهر هیچ نیست — و نزد زید بن ثابت رضی الله عنه خواهران
اعیانی و علاتی را صاحب فرض همراه جد میگردانند مگر در مسئله اکدریه و آن زوج
جد و مادر و خواهر اعیانی و یا علاتی پس برای زوج نصف باشد و برای مادر ثلث و
برای جد سدس و برای خواهر نصف پس ضم کرده جد حصه خود را همراه حصه خواهر پس
قسمت کنند للذکر مثل حظ الانثیین زیرا که مقاسمه برای جد بهتر است بعد از آن عول است

مسئله تقسیم ۲۷

| زوج | ام | جده | خواهر اب |
| --- | --- | --- | --- |

اصل مسئله از شش و عول تا نه گرفته شد و تصحیح از بیست و هفت و تقسیم کرده این مسئله

پس مسئله اگر رد کرده شد زیرا که در این مسئله بر زید بن ثابت مذهب خود منکر شده بود
و اگر در میان خواهر یک برادر یا دو خواهر باشند پس نه عول کرده شود و نه اگدریه باشد

## باب المناسخة

بدانکه مناسخه در لغت بمعنی نقل است و تحویل چنانچه عرب گویند نسخت الکتاب
ای نقلته و مراد اینجا آنست که نقل کرده شود حصه بعضی وارثان بموت ایشان قبل
از تقسیم تا بکسی که وارث شوند از ایشان پس میگوئیم که اگر بعضی حصه داران قبل
از تقسیم میراث مرده شدند چنانچه زنی مرد و زوج و بنت و ام گذاشت بر این صورت

$\frac{126}{32}$

مسئله ۱۲ رد کرده شد به ۱۳ صفر ۱۳ صفر ۱۳ صح ۱۶

| ام | بنت | زوج |
|---|---|---|
| (۳) | (۹) | (۴) |

پس زوج قبل از تقسیم وفات یافت و زن دیگر و مادر و پدر گذاشت بر این صورت

مسئله ۴ بیعاً منفقاته مافی الید ۴

| ام | اب | زوجه |
|---|---|---|
| (۱) | (۲) | (۱) |
| ۲ | ۴ | ۲ |
| ۶ | ۱۶ | ۶ |

بعده بنت میت اولی قبل از تقسیم مال وفات یافت دو پسر و دختر و جده که مادر مادر است گذاشت

مسئله ۶ وفق ۲ توافق بالثلث مافی الید ۹ وفق ۳ مط ۱۸

| بنت | ابن | ابن | جده |
|---|---|---|---|
| (۱) | (۲) | (۲) | (۱) |
| ۳ | ۶ | ۶ | ۳ |
| ۱۲ | ۲۴ | ۲۴ | ۲ |

بعده جده میت اول قبل از تقسیم وفات یافت و یک شوهر و دو برادر را بر این صورت گذاشت

تمام البیان ۹

مسئله ۳ — جنبها مباینة

| زوج | اخ | اخ |
|---|---|---|
| (۲) | (۱) | (۱) |
| ۱۸ | ۹ | ۹ |

المبلغ مالو عصب

۱۲۹

# الاحیاء

| زوج | ام | ابن | پسر | بنت | زوج | اخ | اخ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| (۸) | (۱۲) | (۹) | (۲۴) | (۱۲) | (۱۶) | (۹) | (۹) |

پس قاعده در مناسخه آنست که اول تصحیح میت اولی کرده شود و هر یک وارث را
حصه خود ازین تصحیح داده شود بعده تصحیح میت ثانی کرده شود و نظر کرده شود در آنکه
در دست میت از تصحیح اول باشد و در میان تصحیح ثانی از سه احوال یکی از مماثلت
واستقامت و موافقت پس اگر آنچه در دست میت از تصحیح اول بود بر تصحیح ثانی
مستقیم شد پس احتیاج بضرب نیست و اگر مستقیم نشد پس نظر بکن که اگر در میان
ایشان موافقت باشد پس وفق تصحیح ثانی را در همه تصحیح اول ضرب کن و اگر در میان ایشان
مباینت باشد پس تصحیح ثانی در تصحیح اول مضروب کن پس حاصل قسمت مخرج مسئله
باشد ای در حالت توافق و تباین پس سهام ورثه میت اول را در مضروب یعنی در
تصحیح ثانی یا در وفق او ضرب کن بشرطیکه اگر موافقت باشد و سهام ورثه میت دوم
در همه یک که در دست این میت باشد ضرب کنیم و یا در وفق او به تقدیر موافقت و [illegible]
سوم و یا چهارم و یا پنجم از وارثان قبل از قسمت بمرد پس این حاصل ضرب بمقام مسئله اول
مقرر کن و کم و بیش بمقام دوم در عمل پس در چهارم و پنجم همچنین تا غیر نهایت

[illegible]

# باب في بيان ذوي الأرحام

ذوي الارحام كدام اند اقربائي كه نه از خداوندان فرض باشند نه از عصبه و عام صحابه
چنانچه عمر و علي و ابن مسعود رض و معاذ بن جبل و غيره رضي الله عنهم توريث براي
ذوي الارحام مي كويند و علماء اصحاب ما بدان قول كرده اند چنانچه فقيه ابو حنيفه و ابو يوسف
و محمد و زفر و تابعين ايشان رحمهم الله تعالى — و زيد بن ثابت رض ميكويد كه براي
ذوي الارحام ميراث نيست و مال باقيمانده در بيت المال نهاده شود و مالك
و شافعي نيز همين فرموده اند — و ذوي الارحام بر چهار نوع اند نوع اول آنست
كه بميت نسبت كرده ميشوند و آن اولاد دختران اند و اولاد دختران پسر و اگرچه پايان باشند
خواه مذكر خواه مونث بجمع باشند نوع دوم آنست كه ميت بايشان منسوب ميشود
و آن اجداد ساقطون اند و جدات ساقطات چنانكه پدر مادر ميت و پدر پدر مادر ميت
و چنانكه مادر پدر مادر — و مادر مادر پدر مادر ميت — و نوع سوم آنست كه منسوب
بطرف ابوين ميت ميشوند و آن اولاد خواهران اند خواه از آن كه اعياني باشند و خواه علاتي و يا اخيافي
و اگرچه پايان باشند و عام زادگان اولاد ايشان مذكر باشند و يا مونثان و ديگر دختران برادران اند
عام زادگان اين برادران اعياني باشند و يا علاتي و يا اخيافي و اگرچه پايان بوند — و ديگر پسران
پسران برادران اند كه اين برادران اخيافي بوده باشند — و نوع چهارم آنست كه منسوب
بطرف جدهاي ميت و يا بطرف جدات ميت بوند و آن عمات و اعمام اند كه از طرف مادر باشند
و اخوال و خالات اند پس اينهمه كسان و آنكسانيكه بواسطه ايشان بميت نسبت ميكنند هم از ذوي
الارحام اند — و ابو سليمان از محمد بن حسن از ابو حنيفه روايت كرده است كه قريب تر از ذوي
الارحام از ايشان در گرفتن ميراث از اين اصناف قسم ثابت است و اگرچه بالا باشند نوع اول است

واگرچه پایان باشد بعده نوع سوم است و اگر نیز نباشند بعده نوع چهارم است از مرتبه

و ابو یوسف و حسن بن زیاد از ابو حنیفه روایت کرده است سوای آنکه محمد از

بن حسن از ابو حنیفه هم نیز روایت کرده است که مقدم و قریب تر از ایشان است در

میراث نوع اول است بعد دوم بعد سوم بعد چهارم — و نزد ابو یوسف و محمد

بر جد که پدر مادر باشد مقدم است زیرا که نزد ایشان هر یک اولیتر است از فروع خود

فرع او اگرچه پایان باشند اولیتر است از اصل او

فصل در نوع اول

ای دختر اولاد دختران و اولاد دختران پسر همه — اولی از ایشان در میراث آنست که

قریب باشد از ایشان بطرف میت چنانکه دختر دختر پسر این مقدم است از دختر دختر پسر

و — اگر همه در درجه مساوی باشند پس ولد وارث از ولد ذوی الارحام اولی باشند

چنانکه دختر دختر پسر از پسر دختر دختر مقدم و اولیتر است — و اگر در درجات ایشان

در قرب میت مساوی باشند و ولد وارث در ایشان نباشند و یا همه وارث رسندگان باشند

پس نزد ابو یوسف رح و حسن بن زیاد ابدان فروع معتبر اند برابر است که از صفت اصول

در ذکورت و انوثت متفق باشند و یا مختلف — و محمد رحمه الله همراه ابو یوسف موافق

نیز ابدان فروع معتبر می کند از صفت اصول متفق باشند — و اصول معتبر می کند از صفت

اصول مختلف باشند و فروع را میراث اصول می دهد مخالف از ایشان چنانکه

پسر دختر و دختر دختر گذشت بو نیز وارث

صورت مسئله ۳

| | |
|---|---|
| ابن بنت | بنت بنت |
| (۲) | (۱) |

نزد ابو یوسف رح

نزد ابو یوسف وحسن مال در میان الابدان لا غیر هذا الاقسام باعتبار ابدان است و نزد محمد رح در اینجا نیز میان اصول است و نزد او صفت اصول متفق است و در کرد فقط پسر و دختر پسر و دختر دختر کذشت بوجه دیگر است

مسئله رز ۳

| ابن بنت بنت | | بنت ابن بنت | |
|---|---|---|---|
| نزد محمد | نزد ابو یوسف وحسن | نزد محمد | نزد ابو یوسف وحسن |
| یک | دو | دو | یک |
| (۱) | (۲) | (۲) | (۱) |

نزد ابو یوسف وحسن رح مال در میان فروع لسه جا تقسیم کرده شود باعتبار ابدان دو حصه برای مذکر و یک حصه برای انثی — و نزد محمد رح مال در میان اصول یعنی در بطن ثانی لسه جا تقسیم کرده شود دو حصه برای دختر پسر دختر نصیب پدر خود و یک حصه برای پسر دختر دختر نصیب مادر خود — و همچنان نزد محمد رح اگر در اولاد بنات بطون مختلفه باشند اول مال بر اول بطن که در اصول مختلف باشد تقسیم کرده شود بعده ذکور یک طائفه کردانیده شود و انات طائفه دیگر در تقسیم کردانیده شود پس آنچه برای ذکور رسیده جمع کرده شود و نسبت کنند با علی خلاف که در اولاد ایشان واقع شده باشد — و همچنان آنچه با انات رسیده باشد و همچنین طور تا نهایت عمل کنند

مسئله نزد ابو یوسف رز ۱۵ و نزد محمد رز ۱۵ صح از ۶۰

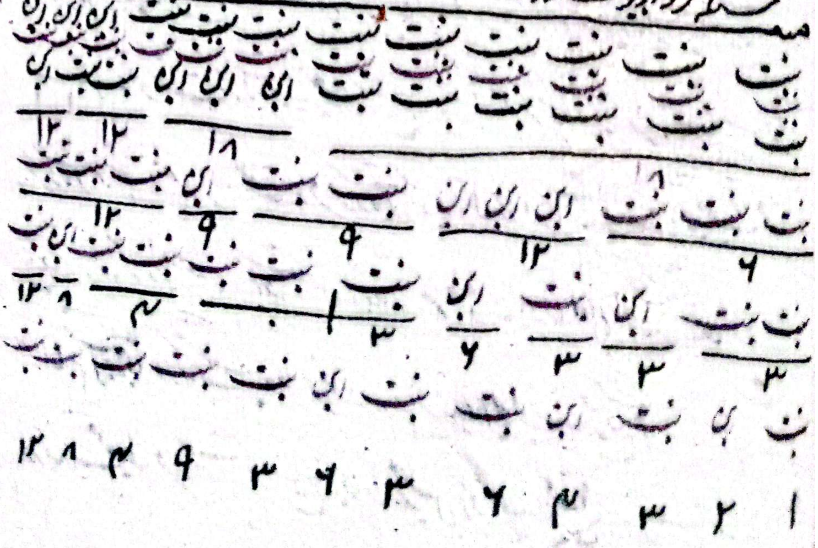

و هم چنانکه مجموع تا صفت واز اصل در وقت تقسیم بیگیرد و عدد از فروع بیگیرد و ...
و دی دو پسر ان دختر دختر دختر و — دختر پسر دختر دختر — و دختر دختر ...

مسئله صح ۲۶

| | | |
|---|---|---|
| بنت | بنت | بنت |
| ابن | بنت | بنت |
| بنت | ابن | بنت |
| ابنتی | بنت | ابنی |
| (۱۶) | (۶) | (۶) |

درین مسئله مال درمیان فروع بهفت حصه بقول ابو یوسف رحمه الله باعتبار ابدان تقسیم کرده شود — و نزد محمد رحمه الله مال باعلی خلاف تقسیم کرده شود یعنی در بطن ثانی بهفت حصه باعتبار عدد فروع در اصول قسمت کرده شود چهار سبع او برای دختر اله دختر پسر ... نصیب جد ایشان و سه سبع او و آن نصیب دختران است به اولاد ایشان یعنی در بطن ثالث انتقال کرده تقسیم کرده شود نصف برای دختر پسر دختر دختر نصیب پدر خود و نصف دیگر برای آن دختر دختر دختر نصیب مادر ایشان و تصحیح از بیست و شش میشود — و قول محمد رحمه الله در همه ذوی الارحام مشهور تر روایت است از ابو حنیفه رحمه الله و بر قول این فتوی است — و موافقت کرده است با قول شیخ صاحب کنز و فرموده است که علیه الفتوی — و موافقت کرده است بقول صاحب ملتقی و فرموده است که بر قول محمد فتوی است — و صاحب در مختار از شرح سراجیه که از مصنف اوست نقل کرده است که فتوی بقول امام محمد است لکن فتوی بر قول ابو یوسف است که امام اسبیجابی در کتاب مبسوط فرموده اند که قول ابو یوسف صحیح است برای آنکه اسهل است و در کتاب محیط فرموده است که مشایخ بخارا در جنس این مسایل بقول ابو یوسف عمل کرده اند

در کتاب ...

کتاب رد مختار از کتاب در المنتقی منقول است که در کتاب مختلف و مبسوط قول ابی یوسف را

صحیح فرموده اند بر آنکه بر مفتی آسان تر است — و شیخ الاسلام فرموده است که مشایخ بخارا

قول ابو یوسف را پسند کرده اند برای آسانی مفتی — و ایضاً امامان خوارزم بر این عمل کرده اند

و با الجمله ان است که قول کسر دلیل الفتوی کرده اند کردان و قول محمد رح قول لفظی اکابر است و قول همه وارث جهت

در فتاوی سراجی فرموده است و بعضهم افتی بقول محمد لیکن لفظی بر قول محمد فتوی میدهند

فصل

علماء ما یان ای اصحاب حنفیه رح در توریث ذوی الارحام جهات را معتبر میکنند پس خداوند جهت وارث

دو حصه میشود و خداوند سه جهات سه حصه وارث میگردد — مگر ابو یوسف رح جهات در ابدان

فروع معتبر میکند — و محمد رح جهات در اصول معتبر میکند چنانکه در مسئله بنت دختران دختر

گذاشت و ان ایضاً دختران پسر دختر بودند و دیگر پسر دختر دختر گذاشت باین صورت

مسئله نزد ابو یوسف ۳ و نزد محمد مسئله ۷ ... ۲۸

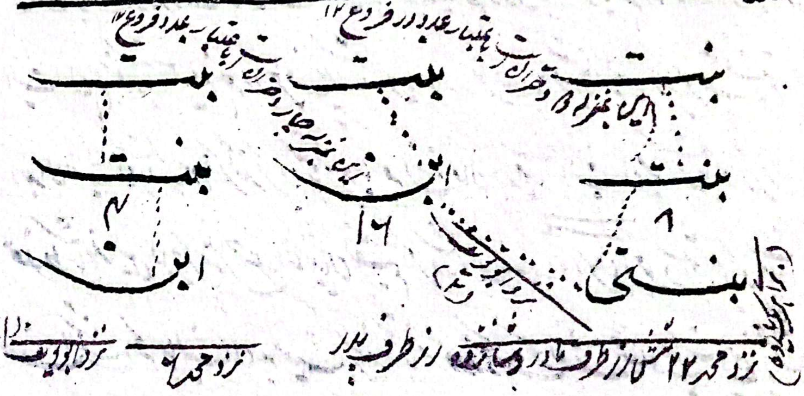


نزد ابو یوسف رح مال در میان ایشان اثلاثاً یعنی در سه جا تقسیم کرده شود و چنان تمثال دارد که این بنت

بار دختران و پسر گذاشته است دو ثلث او برای دختران و یک ثلث او برای پسر — و نزد محمد رح

مال در میان ایشان بیست حصه هشت حصه تقسیم کرده شود و برای دو خواهران که در بطن سوم آمد

سبب را باشند شانزده ۱۲ حصه از طرف پدر ایشان و شش حصه از طرف مادر ایشان و برای پسر

شش سهام از طرف مادر است

## فصل در بیان نوع دوم

یعنی اجداد فاسد و جدات ساقطات اولی از ایشان در میراث آنکس که قریب باشد
بطرف میت از هر طرف که باشد چون جد با جد جد پس پدر مادر اولیست از پدر پدر مادر
و در وقتیکه درجات ایشان مساوی باشند پس آنکه بوارث بطرف میت رسنده باشد اگر
اولی باشد از آن کسی که او چنان نباشد چنانکه پدر پدر مادر اولیست از پدر پدر پدر مادر نزد ابی
سهل الفرائضی و نزد ابی فضل الخفاف و علی بن عیسی البصری یا ـــ و تفضیل نیست برای
آن کسیکه بوارث رسنده باشد بر آنکسی که آن بوارث رسنده نباشد نزد ابی سلیمان الجرجانی
و ابی علی البستی ـــ و اگر درجات ایشان در قرب بمیت برابر باشند و آنکسی که بوارث
رسنده باشد در ایشان نباشد و یا همه بوارث رسندگان باشند و صفت آنکسی که بایشان به میت
رسنده باشند در ذکورت و انوثت متفق باشد یعنی یا همه ذکور باشند و یا همه اناث و قرابت
ایشان هم متحد باشد یعنی همه از طرف پدر باشند و یا همه از طرف مادر باشند پس در ینصورت تقسیم
ابدان ایشان باشد پس اگر مذکر باشند و یا همه انثی مال در میان ایشان برابر باشد و اگر
مخلوط باشند پس للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کرده شود ـــ و اگر با وجود استوای درجات
صفت آنکسی که بایشان به میت رسنده باشند در ذکورت و انوثت مختلف باشد یعنی بعض
از ایشان مذکر باشند و در اصل بعضی از ایشان انثی در ینجا مال با اول بطن که مختلف باشد تقسیم کرده شود
چنانکه در صنف اول بیان کرده ایم ـــ و اگر قرابت ایشان با وجود استوای درجه مختلف باشد
یعنی بعضی از طرف پدر باشند و بعضی از طرف مادر پس دو ثلث برای قرابت پدری باشند و آن نصیب پدر است
و یک ثلث برای قرابت مادر باشد و آن نصیب مادر است پس آنچه برای هر فریق باشد در میان ایشان

تقسیم کرده

تقسیم کرده شود چنانچه قرابت ایشان متحد باشد

## فصل در نوع ثالث

حکم درین صنف که آنست چنانچه در صنف اول مذکور شد یعنی مقدم از ایشان آنند که
قریب بطرف میت باشند — واگر در قرب میت مساوی باشند پس ولد عصبه از ولد
ذوی الارحام اولی باشد چنانچه دختر پسر برادر و پسر دختر خواهر که هر دو از طرف پدر باشند و مادر
ونیز یکی از ایشان از طرف پدر و مادر باشد و دیگری محض از طرف پدر جمیع مال برای
دختر پسر برادر باشد زیرا که ولد عصبه است — واگر هر دو برادر و خواهر از طرف
مادر باشند مال در میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین نزد ابو یوسف با عتبار ابدان
قسمت کرده شود — و نزد محمد هم مال در میان نصف نصف باعتبار اصول باشد
مسئله از (۳) نزد ابو یوسف ۲ — و نزد محمد ۲ از (۲) باشد

| الاخت لام | | الاخ لام | |
|---|---|---|---|
| بنت | | ابن | |
| ابن | | بنت | |
| نزد محمد ۲ | نزد ابو یوسف | نزد محمد ۲ | نزد ابو یوسف |
| (۱) | (۲) | (۱) | (۱) |

واگر در قرب برابر باشند و در ایشان ولد عصبه نباشد و یا بعضی از ایشان اولاد عصبات
باشند و بعضی از ایشان اولاد صاحب فرائض پس نزد ابو یوسف آنکه اقوی باشد مقدم کند — و محمد
مال به برادران و خواهران با عتبار عدد فروع و جهات در اصول قسمت کند پس آنچه رسید
هر فریق را در میان فروع این فریق قسمت کنند چنانکه در صنف اول چنانکه مسئله گذشت
برادران متفرقه که گذشت ای بعضی از طرف پدر و مادر باشند و بعضی محض از طرف پدر و بعضی
از طرف مادر باشند و هم چنان پسران و دختران متفرقه گذشت بر مقادرت

مسئله نزد ابو یوسف از (۴) — و نزد محمد از (۳) [illegible]

اخ لاب وام | اخ لاب | اخ لام | اخت لاب وام | اخت لاب | اخت لام

بنت | بنت | بنت | ابن بنت | بنت | ابن بنت | بنت | ابن بنت

(۱) | (۳) | (۲) | ۲ | ۱ | (۲) | (۱) | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲۲

س | ۲ | سهم | س | ۲ | سهم | سهم | ۲ | سهم | س | س | س

نصف سهم ابو یوسف و محمد رح | نصف سهم ابو یوسف | نصف سهم محمد رح [illegible]

در ین صورت نزد ابو یوسف رحمه الله تعالی همه مال در فروع بنی الاعیان تقسیم کرده شود — نصف در میان فروع بنی العلات بتقدیم مکر بنو الاعیان باقی نه نشوند — نصفه در میان فروع بنی الاخیاف قسمت کرده شود اگر بنو العلات باقی نشوند للذکر مثل حظ الانثیین به چهار جا باعتبار ابدان

— و نزد محمد رحمه الله تعالی جمیع مال در میان فروع بنی الاخیاف علی السویه قسمت کرده شود برای استوای اصول در قسمت و باقی مانده ای دو ثلث مال در میان فروع بنو الاعیان نصفاً نصف تقسیم کرده شود باعتبار عدد فروع در ابدان نصف باقی برای دختر برادر اعیانی نصیب برادر و نصف دیگر در میان ولدان خواهر اعیانی للذکر مثل حظ الانثیین باعتبار ابدان تقسیم کرده شود و تفصیل این مسئله نزد محمد از ۲ میشود — محرر گرشته دختران پسران برادران تتفقه کذرشته باشند بدین صورت

بیت

| اخ لاب وام | اخ لاب | اخ لام |
| --- | --- | --- |
| ابن | ابن | ابن |
| بنت | بنت | بنت |

همه مال بالاتفاق برای دختر پسر برادر باشد که از طرف پدر و مادر است زیرا که او ابن ... است

و ابطال برای این قوت قرابت است •

## فصل در نوع چهارم

حکم در ایشان بدین طور است که هرگاه یکی از ایشان منفرد باشد مستحق همه مال است بسبب عدم مزاحم و اگر متعدد شوند
و دیگر جمع شوند و جهت قرابت ایشان متحد بود یعنی همه از طرف پدر بودند یا همه از طرف مادر
مثل عمات و اعمام که از طرف مادر باشند و یا اخوال و خالات پس آنکه از ایشان در قرابت
اقوی باشد یا جامع ادلی و مقدم باشد یعنی آن کسی که از طرف پدر و مادر باشد اولی است
از آنکه محض از طرف مادر باشد ذکور باشند یا اناث اگر ذکور و اناث خلط بشوند و قرابت
ایشان در قوت و ضعف برابر بود پس برای مذکر حصه باشد مثل دو حصه انثی حاکم عم
و عمه از هر دو از طرف مادر باشند و یا خال و خاله که هر دو از طرف مادر و پدر باشند و یا از طرف
پدر و یا از طرف مادر پس او را دو حصه است برای مذکر است و یک برای مونث و اگر جهت
قرابت ایشان مختلف باشند یعنی بعضی از طرف پدر مذکر باشند جزوه قرابت و بعضی از طرف مادر
جزوه قرابت باشند پس در بعضا اعتبار برای قوت قرابت نیست مثل عمه شخصی از طرف
مادر و پدر و خاله از طرف مادر گذشت و یا خاله از طرف مادر و پدر و عمه از طرف مادر یک ثلث
پس دو ثلث مال برای قرابت پدر باشد ای برای عمات و ان نصیب پدر است و یک ثلث
برای قرابت مادر باشد ای برای خالات و ان نصیب مادر است - پس آنچه برای

هر فریقه از قرابت پدر و مادر می‌رسد در میان ایشان قسمت کرده شود چنانچه جهت قرابت ایشان
متحد باشند

فصل در اولاد صنف رابع

## فصل در اولاد صنف رابع

حکم در ایشان این است چنانچه حکم در صنف اول بود یعنی اولی از ایشان در میراث آن است که قریب‌تر باشد در ایشان از طرف میت از هر جهت که باشد برابر است که اگر اقرب از جهت پدر باشد و یا از جهت مادر یا مشترک باشد خواه مؤنث چنانچه دختر عم که از طرف مادر باشد اولی است از پسر دختر عم مطلقاً و اگر در قرب برابر باشند و جهت قرابت ایشان متحد باشد یعنی یا همه از طرف پدر باشند و یا همه از طرف مادر پس آن کسی که او را قوت قرابت باشد پس آن اولی و مقدم است باجماع علماء در گرفتن میراث و اگر بحسب درجه در قرب و قرابت برابر باشند و جهت قرابت ایشان نیز متحد باشد یعنی یا همه منسوب به پدر باشند و یا همه منسوب به مادر پس ولد عصبه اولی است چنانچه دختر و پسر عمه گردد از طرف مادر و پدر باشد و یا مختص از طرف پدر همه مال برای دختر عم باشد زیرا که این ولد عصبه است و اگر یکی از ایشان از دختر و پسر از طرف مادر و پدر باشند و دیگر از طرف پدر همه مال برای آن کسی باشد که برای او قوت قرابت باشد در ظاهر روایت قیاساً بر خاله که از طرف پدر باشد با وجود آنکه این خاله ولد ذی رحم است و این بقوت قرابت اولی است از خاله که از طرف مادر باشد با وجود آنکه خاله از طرف مادر ولد وارث است زیرا که ترجیح و تقدیم برای آن معنی که در ذات حاصل است اولی است از آن ترجیح برای معنی که ثابت در دیگر است و آن میراث رسیدن است و بعضی گفته‌اند که همه مال برای دختر عم است که از طرف پدر باشد زیرا که این ولد عصبه است و اگر در قرب برابر باشند لیکن جهت قرابت ایشان مختلف باشد یعنی بعضی از ایشان از طرف پدر باشند و بعضی از ایشان از طرف مادر پس ثلثان

برای قوم پدر

نه زیرا قوت قرابت را نه برای ولد عصبه در ظاهر روایت قیاس به عمه که از طرف پدر و مادر باشد
با وجود یکه جدا دانند دو قرابت است از هر دو طرف ولد وارث است و این اولی است از خاله
که از طرف پدر باشد و یا از طرف مادر لیکن دو ثلث برای آن کسی است که بقرابت پدر
میرسد پس در ایشان اول قوت قرابت معتبر است و بعده هر ولد عصبه بودن ثلث برای
آن کسی است که به قرابت مادر میرسد و در ایشان قوت قرابت معتبر کرده میشود
پس نزد ابو یوسف رح آن که برای هر فریق مرتبه به ابدان فروع ایشان قسمت کرده میشود باعتبار
عدد جهات در فروع و نزد محمد رح مال قسمت کرده میشود به اول بطن که مختلف باشد
باعتبار عدد فروع و جهات در اصول چنانچه در صنف اول

نزد محمد مسئله ۱۸ صح ۶ تصحیح ۳۶

| خالة لاب | خالة لاب | خالة لاب | عمة لاب | عمة لاب | عمة لاب |
|---|---|---|---|---|---|
| بنت | ابن | بنت | بنت | ابن | بنت |
| ابنتی ۵ برای هر یک | | بنتی ۲ برای هر یک | بنتی ۲ برای هر یک | | ابنتی ۴ برای هر یک |

پس نقل کرده میشود دو ثلث به طرف اعمام از این رو و او اقوال ایشان و بعده به طرف اولاد ایشان
بعده به طرف اعمام الدین از این رو و لوالد ایشان بعده به طرف ایشان چنانچه در عصبات

## فصل في الخنثى

بدانکه خنثی بر وزن فعلی است از خنث و آن لین و نرمی است و در شریعت آن کسی است
که برای او آلت مرد و زن هر دو باشد پس یا او را هیچ شی از هر دو نباشد چنانچه از شیخ
از میراث مرد سوال کردند که برای او هیچ شی از آلت نبود و شبه بول غلیظ از ناف او میآمد
مینه و در اشکال در خنثی مشکل از این جهت است که لابد است که یا ذکر باشد یا انثی

برای بعضی از انسان در هر دو زیرا که ذکورت و انوثت صفتی متضاد است که جمع نمیشوند
پس علامتی است تمییز در میان انسان در وقت ولادت و جدا آلت است زیرا که باقی علامات که بعد
زمانه ظاهر میشوند و مشکلات در بین است پس اشتباه در حال ولادت باید بحکم آلتین باشد با فقدان
هر دو — پس اگر اشتباه بطلب از آلتین در او نشد پس حکم برای مبال باشد زیرا که منفعت آلت
در وقت جدا شدن ولد از مادر خروج بول است پس این منفعت اصلی برای آلت است و ما سوای
این از منافع حاصل وطی و ولادت — بعد از این حادث میشوند پس معلوم که اگر بول از آلت
مذکر کرد پس آن مذکر باشد و آلت دیگر زیاده در بدن باشد و اگر بول از آلت زن برآید پس آن
زنانه باشد و آلت دیگر مثل ثؤلول در بدن باشد — در روایت آمده است که عامر بن ظرب العدوانی
که از حکمای عرب در جاهلیت بود و این حادثه باو پیش شده بود پس متحیر شد و گفت
که آن مرد و زن است پس اصحاب بعض از قبول نکردند پس بطرف خانه برای جواب رفت و حیران
گشت پس ... جواب او را ... صعصعه از تحیر او سوال کرد صعصعه او را پرسید و او خبر داد
پس او را گفت که حال او را ... مبال ... علم ندارد ... ده
این حکم را مردمان پسند کردند و محمد و ابو یوسف رح گفتند که اگر از هر دو آلتین بول خارج شود اعتبار برای
است که پیشتر از و بول خارج شده باشد و اگر در هر دو تقدیم و در خروج بول نباشد بلکه از هر دو آلت
یک دفعه خارج شده باشد پس ابو حنیفه رح میگوید که در این حکم توقف است و ابو یوسف و محمد رح
معتبر میگویند یعنی از هر آلت که بول زیاده خارج شده باشد آن آلت معتبر است زیرا که کثرت
بر زیادت قوت دلالت میکند و ابو حنیفه رح این قول ابو یوسف رح را رد کرده است و او را گفته است
که ای حضرت قاضی دیده که بول را در وزن میکنند — پس حکم هر دو بول در مقدار برابر باشد یعنی
از هر دو آلت برابر خارج شده باشد صاحبین فرموده اند که ما را بهر علم نیست بیشی و کمی او

البتی ... سنه

انثی بالغ شده پس معلوم است که خنثی مشکل الحکم ملکیت ... شود و نیز آنکه اگر صاحب ریش بود اگر در دیدار ریش
او درست و یا محتلم شده مثل احتلام مرد پس آن مرد باشد و اگر او را پستان مانند زنان برآمد
و یا حیض مانند زنان آمد و یا جماع کرده شد مثل زنان و یا حمل او ظاهر شد یا شیر در پستان
در پستان او آمد آن زن است پس این علامات لابد است که خنثی را در وقت بلوغ این
ظاهر شوند — و قول خنثی مقبول است در آن وقت که از این امور رسیده و ماسوای این کسی
دیگر خبر نباشد — و بعضی فقها گفته‌اند که برآمدن پستان و برستن ریش اعتبار نیست و حکم این
که اگر مبینه او لقح مرد مردان ... و اگر شیر از وی میکرد و به فرج ... خنثی مشکل باشد
و همچنان اگر بول به فرج زن کرد مبینه او به فرج مرد مردان لیکن آنکه به یک ... الفرزند
مبحث — میکند پس در حکم مرد جمع شوند ... میکنند — و در حکم خنثی به حقیقت و یا به مبینه و یا به ... الطرف
زنان و یا بطرف مردان خبر داد قول او مقبول کرده شود و رجوع او از قول خود بعد از این قبول
نمیشود مگر در حکم تقیه که ... ظاهر شود مسئله بر این طور خبر کرد که من مرد ام لیکن ولد از او
پیدا شد و اگر ... به فقدان هر دو آلتین وارث شد لیکن یک آلت هم ندارد — پس حکم
نموده است که این و خنثی نزد ایشان برابر است و در اول ... فقها با این قول که اعتبار نیست به برآمدن
پستان و برستن ریش است که اگر پس از آن که حال خنثی معلوم شود مورث او مرد پس قاضی
او با ... حکم دهد پس اگر از این علامات مذکورات وارث ظاهر شد پس اعتبار
برای آن ... و حکم است که گذشت — و علما در حکم میراث خنثی مشکل مختلف
اند نزد ما ... که برای خنثی مشکل اقل النصیبین است لیکن اگر به تقدیر مذکورت میت
اولی باشد ... مسئله زوج و مادر و اخت لام خنثی لاب ... به صورت

| مسئله | | | | مسئله | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| زوج | ام | اخت لام | اخت لاب خنثی | زوج | ام | اخ لام | اخ لاب خنثی |
| ٣ | ١ | ١ | ٣ | ٣ | ١ | ١ | ١ |

و درین حکم اوراد و نزد ابوحنیفه رح است و نزد صاحب او و همین قول امام ... شعبی ...

و برین فتوی است چنانکه اورا پسر و دختر و خنثی گذاشت برای خنثی درین جانب ...

است زیرا که این متیقن است

مسئله ۴

| خنثی | بنت | ابن |
| --- | --- | --- |
| ۱ | ۱ | ۲ |

و نزد شعبی رح برای خنثی بنصف نصیبین باعتبار حالتین است و همین قول ابن عباس رضی الله عنه است

و ابو یوسف و محمد رح در تخریج قول شعبی رح خلاف کرده اند ابو یوسف رح گفته است

که برای پسر سهم است و برای دختر نصف سهم و برای خنثی سه ارباع زیرا که خنثی مستحق

مستحق برای سهام است اگر مذکر باشد و مستحق نصف سهم است اگر مؤنث باشد پس درین

پس نصف نصیبین گرفته باشد و یا نصف نصف متیقن همراه نصف متنازع فیه گرفته باشد

پس برای او سه ارباع سهم آمد و مجموع نصیبها دو سهم و ربع سهم است ...

سهم و عول معتبر میکنند و تصحیح از بند و سی شود و یا میگوییم که برای ابن دو سهم است و برای

دختر یک سهم است و برای خنثی نصف نصیبین و آن سهم و نصف سهم است ...

مسئله ۹ صح

| خنثی | بنت | ابن |
| --- | --- | --- |
| ۳ | ۲ | ۴ |

مجموع انصباء چهار و نصف نصیبه است پس سهام را مبسوط کردیم بدین طور که چهار را در مخرج

کسرای در نصف ضرب کردیم بوده کسر بران زیاده کردیم تصحیح از نه شد و محمد رح در تخریج

قول شعبی در مسئله مذکوره گفته است که خنثی در خمس مال گیرد اگر مذکر باشد و یا ربع مال گیرد

اگر مؤنث باشد پس به تقدیر ذکورت مسئله از پنج باشد و تصحیح از بیست ...

مسئله تصحیح ۲۰

| خنثی | بنت | ابن |
| --- | --- | --- |
| ۷ | ۵ | ۸ |

و به تقدیر انا

در تقدیر یک خنثی مونث باشد پس مسئله از چهار باشد و تصحیح از بیست برین طور
مسئله به ضرب کردم در پنج بیست شد

| ابن | بنت | خنثی |
|---|---|---|
| ۲/۱۰ | ۱/۵ | ۱/۵ |

پس خنثی نصف نصیبین گرفته باشد و این خمس است و ثمن باعتبار هر دو حال این زیرا که خمس نصف خمسین است و ثمن نصف ربع و تصحیح این مسئله از چهل میشود و این چهل حاصل کرده شده است از ضرب کردن یکی از مسئلتین و این چهار است در دیگر که پنج است ضرب کرده شده است در هر دو حال پس آن کسی را که برای او چیزی از پنج باشد حصص او در چهار ضرب کرده شود و آن کسی را که چیزی از چهار باشد حصص او در پنج ضرب کرده شود پس برای خنثی از هر دو ضرب سیزده سهام باشد و برای پسر هژده سهام و برای دختر نه

صورت مجموع النصیبین برین طور است

[illegible]

مسئله از ۴۰

| ابن | بنت | خنثی |
|---|---|---|
| ۱۸ | ۹ | ۱۳ |

## فصل في الحمل

اکثر مدت حمل نزد ابو حنیفه رح دو سال است و نزد لیث بن سعد رح سه سال و نزد شافعی رح چهار سال و نزد زهری رح هفت سال است و اقل مدت او شش ماه است بالاتفاق زیرا که او تعالی فرموده است وحمله وفصاله ثلثون شهرا یعنی مدت حمل مادر ولد و مدت فصال یعنی فطام او همه سی ماه اند و درین دلیل است برین که اقل مدت حمل شش ماه است زیرا که دیگر از جهت برای حمل دو سال رفتند لقوله تعالی یرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة پس برای حمل شش ماه باقی ماندند

در روایت شده است که مردی زنی را نکاح کرد و بعده آن زن پس از نکاح به شش ماه ولد زاد
پس عثمان رضی الله عنه قصد به رجم او کرد پس ابن عباس رضی الله عنه او را گفت که
اگر این به کتاب الله همراه تو مخاصمت کند هر آینه خواهد کرد زیرا که ایزد تعالی فرموده است
وحمله وفصاله ثلثون شهرا و باز فرموده است که وفصاله فی عامین است پس
شش ماه از زوج ثابت گردد و حد از آن زن رفع کرد و در حدیث ابن مسعود رضی الله آمده است
که ولد نبود در زن که بر وی چهار ماه بگذرد روح در وی دمیده شود و ولد در زن که روح در وی دمیده شود
خلقت باقی او در دو ماه تمام میشود و در مرتبه انفصال او ثابت است برابر حق
به شش ماه و موقوف نهاده شود برای حمل نزد ابو حنیفه رح حصه چهار پسران که از ایشان زیاده باشد
و برای باقی وارثان اقل الانصبا داده شود مثال آنکه نصیب چهار پسران از نصیب چهار دختران
زیاده باشد برین صورت است

مسئله ۸ مضروب ۳ فیه ۸ حصه ۲۴

عم

زوجه حامله به چهار پسران موقوف ۲۱
۳

مسئله ۲۴

عم ۵

زوجه حامله به چهار دختران موقوف ۱۶
۳

مثال آنکه نصیب چهار دختران از حصه چهار پسران زیاده باشد برین طور است

مسئله ۲۴ ع ۲۷

اب ۴ ام ۴

زوجه حامله به چهار دختران موقوف ۱۶
۳

و صورت آنکه حمل به چهار پسران باشد برین طور است

مسئله ۲۴

اب ۴ ام ۴

زن حامله به چهار پسران موقوف برای حمل ۱۳
۳

داذ

و نزد محمد رح نصیب چهار پسران و یا چهار دختران هر یک که از ایشان زیاده باشد بنهاده شود
روایت کرده است این روایت لیث بن سعد و مثال آن که نصیب چهار پسران زیاده از نصیب
چهار دختران است برین طور است

مسئله ۹ مضروب ۳ مضروب فیه ۹ حاصل ضرب ۲۷

| | | |
|---|---|---|
| عم لاب | زوجه حامله به چهار پسران | و موقوف ۲۱ |
| | ۳ | |

مسئله ۲۴ مضروب ۳ مسئله ۲۴ صحیح ۷۲

| | | |
|---|---|---|
| عم لاب | زوجه حامله به چهار دختران | موقوف ۴۸ |
| ۵/۱۵ | ۳/۹ | ۱۶/۴۸ |

و همچنین مثال آن که نصیب چهار پسران که زیاده از نصیب چهار دختران باشد برین طور است

مسئله ۲۴ صحیح ۷۲

| | | |
|---|---|---|
| اب | زن حامله به چهار پسران | و موقوف ۵۱ |
| ۴/۱۲ | ۳/۹ | ۱۷ |

و در روایت دیگر از محمد رح آمده است که برای حمل نصیب دو پسران یا دو دختران
هر یک که از ایشان زیاده احتیاط بود بنهاده شود و این قول اصح است و یکی از روایتی ابو یوسف رح
است که هشام از وی روایت کرده است و مثال آن که حمل به دو پسران باشد برین طور است

مسئله ۸ صحیح ۱۶

| | | |
|---|---|---|
| عم لاب | زوجه | حامل به دو پسران |
| + | ۱/۲ | ۷/۱۴ |

و خصاف از ابو یوسف رح روایت کرده است که برای حمل نصیب یک پسر و یا یک دختر
نهاده شود هر یک که از ایشان زیاده باشد و برین فتوی است و این ثابت است سبب
آنکه معتاد و غالب است که زن در بطن واحد سوای یک ولد نمی زاید پس
حکم برین بنا کرده شد و در ملتقط فضیلت بنا ذکر کرده است که وقفه ترکه قسمت [illegible] کنند

برای حمل نصیب یک پسر بگذارند و باقی را بر ورثه قسمت نمایند — و در فتاوی عالمگیری مذکور است
که اگر ورثه درست ترتیب قسمت برای ما ان حمل موقوف کرده شود و در انتظار به
موقوف کرده شود زیرا که در این به باقی ورثه شان ضرر است و مختار در فتاوی قاضیخان
است که فقیهان حسب گفته است که اگر وارثی وفات یافت و یکی زن او حامله است
پس تا وقتی میراث قسمت نکنند تا وقتیکه متولد شود — پس اگر ورثه شان زیاده از یک
و به ولادت زن طلب میکنند اگر کسیکه باشد قسمت کرده میشود و اگر قریب باشد قسمت کرده
و در کتاب واقعات الناطفی بر این طور مذکور است که ترکه قسمت کرده شود و نصیب
حمل نگاه داده میشود زیرا که معلوم نیست که در بطن زن حمل است یا نه پس اگر متولد شد
استیناف قسمت کنند — و فتوی بر [illegible] بجمیع ورثه داده شود مگر اینکه [illegible] موضع مذکور در [illegible]
بر قرض باشد که بچه در حمل [illegible] تغییر [illegible] قول ابو یوسف [illegible] از باقی ورثه کفیل گرفته
شود پس اگر حمل از میت باشد یعنی زن حامله که زوجه میت بود و این زن به ولد آمد وقت
تمام شدن اکثر مدت حمل یا از اقل برابر است که شش ماه از وقت موت بوده
آمده باشد و یا کم از شش ماه و یا زیاده از آن ماه و این زن اقرار به گذشتن عدت هم
نکرده باشد این حمل وارث میشود و اگر حمل از ورثه شان غیر وارث میشود نزد
وجود ولد در بطن زن وقت موت میت شرط برای استحقاق ارث است [illegible]
اقرار با نقضای عدت نکرده باشد و یا در مدت حمل تولد آمد تا ثابت شد که این ولد
در وقت موت میت در شکم موجود بود — و اگر پس از اکثر مدت حمل این زن تولد
آمد [illegible] وارث نمیشود زیرا که معلوم شد که علوق این ولد بعد از موت است یعنی در حالت موت
موجود نبود پس نه بولی او ثابت و نه میراث — و همچنان حکم است وقتیکه زن وارث حمل

بانقضای عدت

بانقضای عدت پس از زنا یا که در وی انقضای عدت متعه میت اقرار کرده و لکن پیش از مرور

در بینا مدت حمل به ولد آمد پس این وارث نمیشود و دیگران از این منع وارث نمیشوند

زیرا که با قرار این معلوم شد که حمل از میت نیست و اگر حمل غیر از میت باشد یعنی یا در از زید

حامله گذاشت و یا عمرو و یا غیر آن در این زن بوقت تمام شدن شش ماه و یا کم از زمان موت

میت ولد آمد این ولد از میت وارث میشود زیرا که با وجود این در بطن در حالت

موت متحقق میشود و اگر پس از گذشتن اقل مدت حمل به ولد آمد یعنی پس از شش ماه و یا زیاده

این ولد وارث نمیشود زیرا که علوق این ولد در وقت موت میت متحقق نیست —

و طریق شناختن حیات حمل در وقت ولادت است که از جسم وی حیات معلوم میشود

از وی یافته شود مثلا که آواز و یا عطسه و یا گریه و یا خنده و یا حرکت اندام — پس اگر اقل ولد

ای کمی خارج شد و در وی بعضی از علامات حیات ظاهر شده و بعده بمرد وارث نمیشود

زیرا که چون اکثر خارج شد پس گویا که همه میت است و اگر اکثر او زنده خارج شده و بعده

بمرد وارث میشود زیرا که برای اکثر حکم کل است و اصل آنست که حیات بعضی از علامه

از نبی صلعم روایت کرده که گفته اند اذا استهل الصبی ورث و صلی علیه — و طریق

شناختن خروج اقل و اکثر آنست که اگر ولد مستقیم خارج شد یعنی از طرف سر پس سینه

او معتبر است یعنی وقتیکه همه سینه او خارج شد این حی باشد و وارث میشود زیرا که

اکثر او خارج شد و اگر کم از این خارج شد وارث نمیشود و اگر منکوس خارج شد یعنی

اول پای او بیرون آمد پس ناف او معتبر است پس اگر ناف او خارج شد این زنده باشد

و وارث میشود زیرا که اکثر او زنده خارج شده و اگر ناف او خارج نشده باشد

پس وارث نمیشود — اصل قاعده در تصحیح مسائل حمل آنست که تصحیح

مدد عوض شد و کرد فی حالی

هر دو تقدیر کنند یعنی به تقدیر آنکه حمل مذکر است و به تقدیر آنکه این انثی است

صورت مسئله به تقدیر ذکورت برین طور است

مسئله ۸ تصـ ۱۶

| حمل | ابن | زوجه |
| --- | --- | --- |
| ۷ | ۷ | ۲ |

و صورت مسئله به تقدیر انوثت برین طور باشد

مسئله ۸ تصـ ۲۴

| حمل | بنت | زوجه |
| --- | --- | --- |
| ۷ | ۱۴ | ۳ |

بعده در میان هر دو تصحیح مسئلتین نظر کرده شود. پس اگر متوافق به جزء یک می‌بودند پس وفق یکی از تصحیحین در جمیع دیگر ضرب کن و اگر در میان هر دو تصحیح تباین بود پس همه یکی را در همه دیگر ضرب کن. پس حاصل ضرب تصحیح مسئله حمل باشد بعده آن کسی را که حصه از مسئله ذکورت باشد در مسئله انوثت و یا در وفق او به تقدیر توافق ضرب کن و آن کسی را که چیزی از مسئله انوثت باشد در مسئله ذکورت و یا در وفق ضرب کن بشرطیکه اگر در میان ایشان توافق بوده باشد چنانکه در حیثیت گذشت بعده در هر دو حاصل ضرب نظر کن هر یکی که از ایشان اقل باشد باید به وارث عطا کن و آن زیاده که در میان هر دو حاصل باشد از حصه این وارث ثابت موقوف ماند پس وقتیکه حمل ظاهر شد و شناخته شد از ایشان گشت (آنکه دیده شود) پس اگر حمل مستحق جمیع موقوف باشد فهو المراد. و اگر مستحق برای بعضی موقوف باشد پس این بعضی بگیرد و باقیمانده در میان وارثان منقسم باشد پس برای هر وارث آنچه از حصه او موقوف داشته شده باشد داده شود چنانکه وقتیکه میت یک دختر و ابوین و زوجه حامله گذاشت پس مسئله از بیست و چهار باشد برین تقدیر که حمل مذکر است و از بیست و هفت باشد

برای تقدیر

و بر این تقدیر که حمل مؤنث است صورت تصحیح مسئله به تقدیر ذکورت حمل بر این طور باشد

مسئله ۲۴ دفعه ۹

| زوجه | ام | اب | حمل مع بنت |
|---|---|---|---|
| ۳ | ۴ | ۴ | ۱۳ |

و تصحیح مسئله به تقدیر انوثت حمل بر این طور است

مسئله ۲۷ بعد العول از ۲۴ دفعه ۹

| زوجه | ام | اب | بنت | حمل |
|---|---|---|---|---|
| ۳ | ۴ | ۴ | ۸ | ۸ |

پس وقتی که یکی از این مسئلتین در جمیع دیگر ضرب کردیم حاصل دو صد و شانزده ۲۱۶ شد مسئله چون
به تقدیر ذکورت برای زن بیست و هفت ۲۷ رسیده و برای هر یک از ابوین سی و شش ۳۶ رسیده
و به تقدیر انوثت برای زن بیست و چهار ۲۴ و برای هر یک از ابوین سی و دو ۳۲ پس بیست و چهار
به زن دادیم و از حصه او سه سهام موقوف داشتیم و از نصیب هر یک از ابوین
چهار چهار موقوف داشتیم بر این طریق

مسئله ۲۱۶

| ام | اب | زوجه | حمل | بنت |
|---|---|---|---|---|
| ۳۲ | ۳۲ | ۲۴ | + | ۱۳ |
| موقوف | موقوف | موقوف | موقوف | |
| ۴ | ۴ | ۳ | ۱۰۴ | |

۴ [illegible]

کل موقوف [illegible]

برای وارثان [illegible]

و برای دختر سیزده سهام دادیم زیرا که موقوف در حق او نزد ابوحنیفه رح نصیب
چهار پسران است زیرا که موقوف در حق او حصه چهار پسران است در وقتی که چهار پسران

مقرر شده پس حصه دختر یک سهم و حصه ابن سه سهم زیرا که چهار در عدد منکسر شد
از جهت است ضرب کرده شد پس حاصل ضرب سیزده ۱۳ سهام اند پس از اینجمله
برای دختر است و باقی از دو صد و شش ۲۰۶ مرده که یکصد و پانزده ۱۱۵ سهام اند موقوف باشند
پس اگر حامله یک دختر آورد یا زیاده از یک پس همه موقوف برای دختران باشد
و اگر یک پسر یا زیاده زائید پس برای زن و ابوین آنچه از نصیب ایشان موقوف بود داده شود
پس آنچه باقی مانده و آن یکصد و چهار اند همراه سیزده ۱۳ که دختر گرفته بود هم پیوست کرده شود
تا که یکصد و هفده ۱۱۷ شوند و در میان اولاد قسمت کرده شود برین صورت

مجموعه ۱۱۷

| ابن | بنت |
| --- | --- |
| ۷۸ | ۳۹ |

و اگر حامله ولد مرده زاد پس برای زن و ابوین آنچه از نصیب ایشان موقوف بود
داده شود و برای دختر تا تمام کردن نصف داده شود و آن نود و پنج ۹۵ سهام اند و باقی
که آن نه ۹ سهام اند برای پدر باشند زیرا که این عصبه است برین صورت

مجموعه ۲۱۶

| بنت | زوجه | اب | ام |
| --- | --- | --- | --- |
| ۱۰۸ | ۲۷ | ۴۵ | ۳۶ |
| از اصل ۱۳ بالفعل ۹۵ | از اصل ۲۴ بالفعل ۳ | از اصل ۳۲ بالفعل ۴ تعصیب ۹ | از اصل ۳۲ بالفعل ۴ |

فصل در میراث المفقود

## فصل فی المفقود

مفقود آن غایب است که خبر او بریده شده باشد و حیات و ممات او معلوم نباشد مفقود
در مال خود زنده است حتی که هیچ کس از او وارث نمیشود و مرده است در مال دیگر

که از کسی

که از کسی وراثت نمی‌شود لیکن استحقاق وارثان از مال این ثابت نمی‌شود و زن او

نزد ما یان نکاح کرده نمی‌شود و موقوف داشته می‌شود مال او تا وقتیکه موت او صحیح شود

و یا مدت منقضی بروی بگذرد و درین مدت روایات مختلف اند پس در ظاهر روایت است

که اگر هیچ یک از اقران و همسران او نماند حکم به موت او کرده میشود — بعضی گفته اند که

ثانیاً عدم بقای اقران او در جمیع بلدان معتبر است — و بعضی گفته اند که عدم بقای اقران او در شهر

خود معتبر است زیرا که باختلاف اقالیم و بلدان در اعمار تفاوت میباشد

و حسن ابن زیاد از ابو حنیفه رح روایت کرده است که این مدت یکصد و بیست سال است از

روز ولادت مفقود تولد شده باشد — و محمد رح فرموده است که یکصد و ده سال اند و ابو یوسف رح

علامه ابن نجیم فرموده است که یکصد و پنج سال اند و بعضی گفته اند که نود سال اند زیرا که حیات بدازین

در زمان ما یان نادر است و برین فتوی است صاحب علامه ابن نجیم در فائق ذکر کرده است

و القنیة این قول در هدایه منسوب به ارفق یا بنگاس گردانیده است و همچنان فضلی

و تمرتاشی ذکر کرده اند و بعضی گفته اند که این مدت هفتاد سال است زیرا که رسول

صلعم فرموده است اعمار امتی ما بین ستین الی سبعین سنة — و بعضی گفته اند

که مال مفقود به اجتهاد امام است در موقوف مفقود موقوف الحکم است در حق دیگر از وارثان

خود که نصیب او از مال مورث او موقوف داشته شود حتی که در حمل — پس اگر موقوف

مفقود از آن کسان باشد که حاضرین را محجوب میکنند هیچ چیز باشیان را داده نشود بل همه مال

موقوف داشته شود و اگر ایشان را محجوب نمیکرد هر یک را آنچه اقل از نصیبه او بتقدیر حیات

مفقود باشد داده شود — پس وقتیکه این مدت بر وی بگذرد — آنگاه مال مفقود برای وارثان

موجودین است در وقتیکه حکم به موت او کرده شود و آن کسی که بیشتر ازین مرده اند الا

جمیع میت را چنانچه برای این یعنی مفقود از مال مورث او موقوف بود بوارثان مورث
که این موقوف از مال او داشته شده رد کرده شود و آن عدد را تصحیح مسئله مفقود
است که تصحیح مسئله به تقدیر حیات کرده شود بعد هر به تقدیر وفات تصحیح کرده شود
و باقی عمل همانست که در محل سابق ذکر کردیم و صورت مسئله به تقدیر وفات مفقود برین طور است

مسئله ۶ ع ۷

| اخ لاب وام مفقود | اخت لاب وام | زوج |
|---|---|---|
| | ۳ | ۳ |

و صورت مسئله به تقدیر حیات مفقود برین طور است

مسئله ۲ ص ۸

| اخ لاب وام مفقود | اخت لاب | زوج |
|---|---|---|
| ۲ | ۱ | ۳ |

فصل فی المرتد

## فصل فی المرتد

در کتاب در مختار نوشته است که مرتد در لغت مطلقاً گردنده را گویند و در شرع
آنکه از دین اسلام و رکن او برگردد و کلمهٔ کفر را پس از ایمان بر زبان جاری دارد از مرتد
میگویند پس اگر مرتد بارتداد خود بمیرد یا قتل شود زیرا آنکه علیه السلام فرموده است
من بدل دینه فاقتلوه و یا بدار حرب ملحق شد و قاضی به لحاق او بدار حرب
به شهادت عادلین حکم کرد پس آنچه این مرتد در حالت اسلام خود کسب کرده باشد
همگان برای وارثان مسلمین است حتی که برای زوجه او نیز است بشرطیکه اگر در عدت باشد
و آنچه در حال ردت کسب کرده باشد نزد امام رح حصه فیء در بیت المال نهاده شود لقوله علیه السلام
لا یرث المسلم من الکافر و لو ورث احد من المرتد من المسلمین یلزم التوریث المسلم
من الکافر و نزد صاحبین هر دو کسب برای وارثان مسلمین است و نزد شافعی رح هر دو

در بیت المال

در بیت المال نهاده شود و آنچه پس از ردت کسب کرده باشد پس آن
فیء است و غارت است باجماع علما زیرا که این زن اهل حرب است و مسلم از حربی وارث نمی‌شود
و کسب مرتده همه میراث ورثه اوست زیرا که در حال اسلام کرده باشد و در حال ردت بسبب زن حربیت
نشده بدار الحرب بلا خلاف نزد اصحاب ما بلکه برای وارثان مسلمان او است در این زن میراث است
زیرا که مرتده نزد ما بالاتفاق کشته نمی‌شود بلکه قید کرده می‌شود تا که اسلام بیاورد و یا بمیرد
زیرا که منع از قتل زنان نهی فرموده است لا تقتلوا امرأة ولا وليدا — و نزد شافعی رحمه الله می‌گوید
می‌گوید که مرتده قتل کرده شود بقول ایزد تعالی — فاقتلوا المشركين که این کافره و عليه السلام فرموده است
من بدل دينه فاقتلوه پس نزد شافعی رحمه الله حکم مرتده و مرتد یکسان است و آنچه کسب مرتده کرده
ملک مرتده باشد برای وارثان او است مگر برای شوهر او میراث نیست زیرا که این زن
بنفس ردت از و جدا شده و حرمت [illegible] مرتد است پس از [illegible] نه از [illegible] و نه از [illegible] چون
او باشد وارث نمی‌شود و همچنان مرتده هرگاه که اهل قبیله هم مرتد شوند پس در [illegible]
از یکدیگر وارث نمی‌شوند

## فصل در بیان حال اسیر

اسیران مسلم اگر در دست کفار اسیر باشند و یا کفار آن را قهرا گرفته باشند و یا او را از دین برگردانیده
باشند و حکم اسیر در میراث مانند دیگر مسلمانان است مادامیکه فرق در دین او ظاهر نشده باشد
پس وارث می‌شود و زنان نیز وارث می‌شوند زیرا که مسلمان هر جایکه باشد از اهل دار الاسلام
زیرا که زن او که در دار الاسلام باشد از وی جدا نمی‌شود پس چنانکه در قطع عصمت نکاح اثر نمی‌کند
همچنان در میراث — و اگر دین او جدا شده باشد پس حکم او مانند حکم مرتد باشد زیرا که فرق
نیست در میان آنکه در دار الاسلام مرتد شود و یا بدار الحرب مرتد شود — و در [illegible] آنکه

در دار حرب مرتد شود و در آنجا قایم باشد پس این هر دو تقدیر حکمی باشد بسوی آنکه
مرده است و معلوم نباشد نه حیات و نه ممات او پس حکم او مانند حکم مفقود است پس مال او قسمت
نکرده شود و نه زن او نکاح کرده شود تا وقتیکه خبر او منکشف شود پس اگر وارثان دعوی کردند
که این در دار حرب مرتد شده است قول ایشان در اینجا قبول کرده نشود مگر بشهادت
دو مسلمانان عادل پس اگر گواهی دادند قاضی بوقوع جدائی در میان او و زن او حکم
دهد و مال او در میان وارثان او تقسیم کند زیرا که در وقت قضای قاضی این کس
حکم میت است — و اگر مرتد پس از حکم قاضی بیاید و در دست وارث مال خود ملک شده یافت حکم
خود را نقض نه کند پس زن با او رد کرده نشود و نه مال او مگر آن مال که در دست وارثان او
بعینه قایم باشد چنانکه در مرتد معروف وقتیکه باز آید — و اگر قاضی شهادت
عادلان شنید و حکم بارتداد او نکرد تا که بعد آن این کس باز آید و از دست ملک شده مال
بحال خود باشد مرتد شده باشد و یا نه لیکن قاضی تزکیه شاهدان کند پس اگر شاهدان عادل بودند
زن از وی جدا شود زیرا که این اخبار بنفس ردت ثابت می‌شود — و حکم به آزاد کردن
مدبره او و امهات اولاد بکند زیرا که این حکم بموت ثابت شود و برای ردت حکم موت است
مگر وقتیکه قضای قاضی با این متصل شده باشد

## فصل در بیان غرقی و حرقی و هدمی و قتلی

وقتیکه یک طایفه مردم که در میان ایشان قرابت باشد و معلوم نباشد که کدام یک از ایشان سابق
مرده است چنانکه وقتیکه همه در کشتی غرق شده اند یا در آتش یکبار بیفتادند یا دیوار
بر ایشان بیفتاد و یا در جنگ یکجا قتل شده اند و تقدیم و تاخیر در موت ایشان معلوم نبود
چنان گردانیده شوند که ایشان همه یکجا مرده اند پس مال هر یک از ایشان برای وارثان زنده او

بعض وارثان

جدّه‌گان

و بعضی جدّه‌گان را از بعضی وراثت نیست و در این نمط ابو حنیفه و شافعی را هم مختار است مثل

پدر و پسر مرده یکی و دیگر [illegible] مستولد [illegible] یکی از ایشان را دختر گذاشت پس پدر را پسر

وراثت نمی‌شود و [illegible] دیگر پسر از پدر دختر زاده دختر پسر وراثت نمی‌شود و از پسر

دو خواهر وراثت نمی‌شوند

مسئله رد کرده شد به چهار

| | |
|---|---|
| دختر | دختر پسر |
| ۳ | ۱ |

الفاسخ مسئله [illegible]

| | |
|---|---|
| اخت | بنت |
| ۱ | ۳ |

گویا که مال در میان ایشان نصفا نصف تقسیم کرده شد و [illegible] در آن [illegible] شود

فرموده‌اند که بعضی اموات را از بعضی وراثت نمی‌شوند مگر در آن مالی وراثت نمی‌شوند

که [illegible] از صاحب [illegible] کرده [illegible] مثلاً وقتیکه پسر و پدر [illegible] و پدر

پسر گذاشت و پسر دیگر پسر گذاشت پس پدر [illegible] مال وراثت نمی‌شود و [illegible]

برای پسر پسر است و [illegible] از پدر نصف مال وراثت نمی‌شود و نصف دیگر برای [illegible]

[illegible] وراثت [illegible] پسران اند پس مال در میان ایشان [illegible] نصف آن

مالی که پدر از [illegible] گرفته است [illegible] وراثت نمی‌شود بلکه وارث اصل مال [illegible] شود

و همچنان پدر از پسر [illegible] که پسر [illegible] گرفته است [illegible] نصف وراثت نمی‌شود

بلکه وراثت [illegible] اصل مال می‌شود و تمت هذا الکتاب [illegible] ۱۲

تمت

[illegible]

[illegible] رقم [illegible]

[illegible]

هذا فی خاتمة الکتاب

خاتمه این کتاب مستطاب بنام ایزد تعالی جناب که صفحهٔ کس خود در جناب اقدس وحدانی او زیاده از قصور
عجز و قصارت چون ذباب در نسیج عنکبوت بیتابست — و شکر ما لا کلام برای خداوند منعام
که بسعی بنده از ادنی الکلام متعاهد فخام و حکام عظام بانجام رسانید مسبب الاسباب گشت که این
نسخه متبرکه باستتمام کشف الصواب ... الله الباد مسکینی تسکین قاصر حزین ادنی الالباب مشکور
برزات دالّات انواع تشنه دلان الفارغ بیت المعمور بنوا مجهول زاوایه ... مجهول
طایفه کو ... لاد گمنام ... حجره بجری در وقت اسعد احمد ... کسوت تالیف و ... 
و خلعت تفصیل بسر کشید و باز از دحام اداء ... و تکثر شواغل و فرد در احباب ... با هجوم
انتشار افکار و خاطر اشکار از مطوره ... بر آنکه ... مبلغ ... کرشد و در ...
نقات و ... ... و از فتاوی معتبر و از فوائد ... و مختصر جه از تفسیر و حدیث و فقه
و اصول و ... و منقول از معتبر و ... معمول استنباط و التقاط نمود در ...
مختصر به تصحیح و تنقیح و تفصیل و تکمیل بعبارت ... و فقرات ... بر فن ... و
بر ... نصیح الاسباب فارسی موصوف کرد از برای فواید ... و منفعت عام و خاص و العوام ...
چند ورق مندرج و منسلک ... از ذوی العلوم ... از رحمت ... 
از ... حاصل کنند ... بدعای خیر که فتح الباب ... و
... فیض در ... بار ... و در ... کسی از ... و
... بتصحیح ... و ... دراند ... و ... محمد ...
... الله ... و ... الله ... سازد

تم الکتاب ... بعون الله ...

[illegible]

کفت چو بکوفسک غنیمی عدم سخن — شاه فقیر و امیر قدرت دلپذیر — او هم را کافی ولیس داور و هم رنج رس — حضرت البیل شه فی جمله علیل — شیطنه و هم عوض منج کلا عوض

کت جو الم بکن ورقت سترد ملا — دین همه را دستگیر و هم رنج وغنا — حاجت روای بیکس مفقر شه جمله ها — مادح او جبرئیل پر رونق منتها — حسن رنج دو عوض باتش حوش منحط

[illegible]

بی پیر بی پدر جو قضا و قدر — خانقص امطار ودم خارج اسباب ام — ز هم حاجت رب یا بی کفو و سمیر — ای شکوه شاه بهر هم کس پناه — حمله رحیم غریق با تشن عنایت حریق

هم زده ایر پدر [illegible] پیشوا — منم و برخود آنم معدل جود و سخا — سینه وشی دلبر بی پیر و بی [illegible] — گر تنکو خوش گناه تا روز ازم [illegible] — گر تغزوی ایام رفیق و در [illegible] دگر

[illegible]

کت دند مخدوم والا مقام
برین منوال ... علم و کرم
لطف ... [illegible]
جوانان محدود ... [illegible]
کردند ... [illegible]
بیرون ... [illegible]
برای ... [illegible]

[illegible]

١

هذه الصورة المناسخة تحت ضعف عباد الله مير احمد شاه

مسئلة رجل اصل المسئلة من ٢٤ رد الی ٦ × ٥ صح ٣٠ ٤٠ ٢٤٠ / ٩٦٠

| زوجه نور جان | بنت خانم جان | بنت الابن محمد جان | ام بیگم |
| --- | --- | --- | --- |
| ٥ | ٢١ / ١٢٦ | ٧ / ٤٢ | ٧ / ٤٢ |

مسئلة نور جان اصل المسئلة من ٢ × ٢ صح ٤ — بینهما مباینة — مافی الید ٥

| زوج | اب | ام |
| --- | --- | --- |
| ٣ / ١٥ / ٦٠ | ٢ / ١٠ / ٤٠ | ١ / ٥ / ٢٠ |

مسئلة خانم جان اصل المسئلة من ٦ — بینهما مماثلة — مافی الید ١٢٦ ام با السدس

| ابن | ابن | بنت | جدة |
| --- | --- | --- | --- |
| ٢ / ٤٢ / ١٦٨ | ٢ / ٤٢ / ١٦٨ | ١ / ٢١ / ٨٤ | ١ / ٢١ / ٨٤ |

مسئلة محمد جان اصل المسئلة من ٦ — بینهما مماثلة — مافی الید ٤٢

| بنت | اب | ام |
| --- | --- | --- |
| ٣ / ٢١ / ٨٤ | ٢ / ١٤ / ٥٦ | ١ / ٧ / ٢٨ |

مسئلة ام بیگم اصل المسئلة من ٢ × ٢ صح ٤ — بینهما مباینة — مافی الید ٦٣

| زوج | اخ | اخ |
| --- | --- | --- |
| ٢ / ١٢٦ | ١ / ٦٣ | ١ / ٦٣ |

الاحیاء ١٦٨ ١٢٦

| زوج | اب | ام | ابن | ابن | بنت | بنت | اب | ام | زوج | اخ | اخ |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ٦٠ | ٤٠ | ٢٠ | ١٦٨ | ١٦٨ | ٨٤ | ٨٤ | ٥٦ | ٢٨ | ١٢٦ | ٦٣ | ٦٣ |
| ٦٠ | ٤٠ | ٢٠ | ١٦٠ | ١٦٠ | ٨٤ | ٨٤ | | | | | |

المبلغ ٩٦٠

CamScanner

ومن ادعى على آخر مالا فقال ما كان لك علي شيء قط فبرهن المدعي على الف فبرهن المدعى عليه على القضاء او الابراء يقبل برهان المدعى عليه — ولو زاد المدعى عليه قوله ما كان لك علي شيء ولا اعرفك لا يقبل

[illegible]

[illegible]